

( صرف )

تقسیمات فعل :

- ۱ - فعل از نظر زمان بر سه قسم است : ماضی و مضارع و امر
- ۲ - فعل از نظر تعداد حروف تشکیل دهنده بر دو قسم است : ثلاثی و رباعی ، که هر یک از آنها به مجرد و مزید تقسیم می شوند .
- ۳ - از نظر نوع حروف تشکیل دهنده بر صحیح و معتل تقسیم می شود .
- ۴ - از نظر معنا (یا از نظر نیاز و عدم نیاز به مفعول) به لازم و متعدی تقسیم می شود .
- ۵ - از نظر معلوم بودن فاعل یا معلوم نبودن آن به معلوم و مجهول تقسیم می شود .
- ۶ - از نظر تصرف (صرف شدن به ماضی ، مضارع و امر یا عدم صرف) به مشتق (متصرف) و جامد (غیر متصرف) تقسیم می شود .
- ۷ - از نظر تغییر آخر آن یا عدم تغییر آخر آن به معرب و مبنی تقسیم می شود .

مضارع مؤکد

هرگاه نون تأکید در آخر فعل مضارع بیاید فعل مضارع دارای تأکید خواهد بود؛ این نون یا خفیف و ساکن است و آن را نون تأکید خفیفه می گویند؛ مانند: «لَنْسَفَعَنَّ»؛ و یا مشدد است که آن را نون تأکید ثقیله می گویند؛ مانند: «لَنْسُئِلَنَّ».

برای صرف فعل مضارع با نون تأکید ذکر چند نکته لازم است :

- ۱ - نون تأکید خفیفه بر سر فعل تثنیه و جمع مؤنث در نمی آید .
- ۲ - نون تأکید ثقیله همیشه مفتوح است مگر در تثنیه ها و در جمع مؤنث که در این صیغه ها مکسور می شود .

صرف فعل مضارع با نون تأکید ثقیله و خفیفه :

مضارع	مضارع با نون ثقیله	مضارع با نون خفیفه
يَضْرِبُ	يَضْرِبَنَّ	يَضْرِبَنَّ
يَضْرِبَانِ	يَضْرِبَانِ	-----
يَضْرِبُونَ	يَضْرِبُونَ	يَضْرِبُونَ
تَضْرِبُ	تَضْرِبَنَّ	تَضْرِبَنَّ
تَضْرِبَانِ	تَضْرِبَانِ	-----
يَضْرِبِينَ	يَضْرِبِينَ	-----
تَضْرِبُ	تَضْرِبَنَّ	تَضْرِبَنَّ
تَضْرِبَانِ	تَضْرِبَانِ	-----

تَضْرِبُونَ	تَضْرِبِينَ	تَضْرِبِينَ
تَضْرِبِينَ	تَضْرِبِينَ	تَضْرِبِينَ
تَضْرِبَانِ	تَضْرِبَانِ	-----
تَضْرِبَانِ	تَضْرِبَانِ	-----
أَضْرِبُ	أَضْرِبِينَ	أَضْرِبِينَ
نَضْرِبُ	نَضْرِبِينَ	نَضْرِبِينَ

### موارد استعمال نون تأکید :

الف) همراه فعل امر می آید؛ مانند : «أَضْرِبِينَ»

ب) بر سر فعل مضارع که برای آینده (مستقبل) باشد، می آید و در هفت مورد فعل مضارع معنای آینده دارد:

۱ - استفهام؛ مانند : «هل تَحْسَبِينَ»

۲ - تَرْجِيءٌ؛ مانند : «لَعَلَّكَ تَرْفَعَنِّي بِي»

۳ - عَرْضٌ؛ (درخواست با ملایمت)؛ مانند : «أَلَا تَجُودُنَّ بَزِيدٍ»

۴ - تَحْضِيضٌ؛ (درخواست با تندی)؛ مانند : «هَلَّا تَجْتَهِدَنَّ»

۵ - نَهْيٌ؛ مانند : «لَا تَتَكَاسَلَنَّ»

۶ - تَمْنِيٌ؛ مانند : «لِيَتَّكَ تَفُوزَنَّ بِأَمَانِيكَ»

۷ - قَسْمٌ؛ مانند : «تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ»

نکته: از میان افعال مؤکد، آن دسته افعالی که دارای ضمائر مثنی، جمع و مؤنث مخاطب هستند، معرب، و مابقی مبنی می باشند.

ج) فعل امر : فعل امر از فعل مضارع ساخته می شود و خود دو گونه است: ۱- امر به صیغه، ۲- امر به لام

نکته : تنها فعلی که امر آن باهمزه مفتوح می باشد، امر باب افعال است : «أَكْرِمُ»

۲- امر به لام (لِ) : ۶ صیغه غائب، دو صیغه متکلم و چهارده صیغه مجهول با (لام) امر می شوند.

برای ساختن امر به لام :

الف) لام مکسور (لِ) را بر سر مضارع می آوریم: لِيَضْرِبُ، لِيَضْرِبُونَ

ب) آخر آن را جزم می دهیم (ضمه تبدیل به ساکن و نون حذف می گردد) : لِيَضْرِبُ، لِيَضْرِبُوا

نکته : هرگاه قبل از امر به لام «واو»، «فاء» و یا «ثم» بیاید، می توان لام آن را ساکن کرد؛ مانند : لِيَكْتُبُ ← وَلِيَكْتُبُ

۲ - ثلاثی و رباعی

**ثلاثی:** فعلی است که دارای سه حرف اصلی باشد و اگر در اولین صیغه ماضی دارای هیچ حرف زائدی نباشد به آن «ثلاثی مجرد» گویند؛

مانند: «جَلَسَ، كَسَبَ» و اگر دارای حرف و یا حروف زائد باشد، به آن «ثلاثی مزید» گویند؛ مانند: «جَالَسَ، اِكْتَسَبَ»

**رباعی:** فعلی است که دارای چهار حرف اصلی باشد؛ مانند: «زَلْزَلَ» و اگر در اولین صیغه ماضی دارای حرف یا حروف زائد باشد به آن

«رباعی مزید» گفته می شود: «تَزَلَّزَلَ، اِحْرَنْجَمَ»

### وزن های فعل ثلاثی مجرد:

فعل ثلاثی مجرد (با توجه به حرکت عین الفعل در ماضی و مضارع) دارای ۶ صورت است که به هر یک از آن ها «باب» گویند.

۱ - باب فَعَلَ یَفْعَلُ مانند: عَفَرَ یَعْفِرُ

۲ - باب فَعَّلَ یَفْعَلُ مانند: فَتَحَ یَفْتَحُ

۳ - باب فَعَلَ یَفْعَلُ مانند: فَجَرَ یَفْجُرُ

۴ - باب فَعَلَ یَفْعَلُ مانند: رَحِمَ یَرْحَمُ

۵ - باب فَعَلَ یَفْعَلُ مانند: حَسَبَ یَحْسِبُ

۶ - باب فَعَلَ یَفْعَلُ مانند: كَرَّمَ یَكْرُمُ

### وزن های فعل ثلاثی مزید:

ثلاثی مزید دارای ۱۲ وزن است و به سه دسته تقسیم می شود:

الف - به سه باب آن یک حرف اضافه می شود.

ب - به پنج باب آن دو حرف اضافه می شود.

ج - به چهار باب آن سه حرف اضافه می شود.

معنای باب	امر	مصدر	مضارع	ماضی	ردیف
غالباً برای متعدی کردن (تعدیه)	أَفْعَلُ	اِفْعَالُ	یُفْعَلُ	أَفْعَلَّ	۱
غالباً برای متعدی کردن (تعدیه)	فَعَّلُ	تَفْعِيلُ (تَفْعِيلَةٌ، فَعَالُ)	یُفَعِّلُ	فَعَّلَّ	۲
غالباً برای مشارکت	فَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ (فِعَالُ)	یُفَاعِلُ	فَاعَلَّ	۳
غالباً برای اثرپذیری (مطاوعه) از باب تفعیل	تَفَعَّلُ	تَفَعَّلُ	یَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلَّ	۴
غالباً برای مشارکت	تَفَاعَلُ	تَفَاعَلُ	یَتَفَاعَلُ	تَفَاعَلَّ	۵
غالباً برای اثرپذیری (مطاوعه) از ثلاثی مجرد	اِفْتَعَلَ	اِفْتِعَالُ	یُفْتَعَلُ	اِفْتَعَلَّ	۶
غالباً برای اثرپذیری (مطاوعه) از ثلاثی مجرد	اِنْفَعَلَ	اِنْفِعَالُ	یُنْفَعَلُ	اِنْفَعَلَّ	۷

غالباً داخل شدن فاعل در ماده فعل ( الدخول في الصفة )	افعل	افعال	يفعل	افعل	۸
غالباً برای طلب	استفعل	استفعال	يستفعل	استفعل	۹
برای مبالغه	افعال	افعال	يفعل	افعال	۱۰
برای مبالغه	افوعل	افيعال	يفوعل	افوعل	۱۱
برای مبالغه	افعول	افعوال	يفعول	افعول	۱۲

مثال برای ابواب ذکر شده به ترتیب یادشده :

- ۱ - «جَلَسَ زَيْدٌ» : زید نشست (لازم) ← «أَجْلَسَ سَعِيدٌ زَيْدًا» : سعید زید را نشانده (متعدی)
  - ۲ - «نَزَلَ الْمَلِكُ» : فرشته فرود آمد (لازم) ← «نَزَلَ اللَّهُ الْمَلِكَ» : خدا فرشته را فرود آورد (متعدی)
  - ۳ - «ضَارَبَ زَيْدٌ بَكْرًا» : زید و بکر با یکدیگر زد و خورد کردند .
  - ۴ - «أَدَبْتُ زَيْدٌ فَتَادَبَ» : زید را ادب کردم پس او ادب شد .
  - ۵ - «تَضَارَبَ زَيْدٌ وَسَعِيدٌ» : زید و سعید با یکدیگر زد و خورد کردند .
  - ۶ - «جَمَعْتُ النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا» : مردم را جمع کردم پس آنان جمع شدند .
  - ۷ - «كَسَرْتُ الزُّجَاجَ فَانكَسَرَ» : شیشه را شکستم پس شکسته شد .
  - ۸ - «إِحْمَرَّ الْبُسْرُ» : خرما نارس وارد قرمزی شد .
  - ۹ - «اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ» : از خداوند طلب آمرزش کردم .
  - ۱۰ - «إِحْمَارَ الْحَدِيدِ» : آهن بسیار سرخ شد. مثال قرآنی: «مُدْهَمَّتَانِ» که وزن فعلشان مفعال است و از ادھام، ادھیماما گرفته شده است.
  - ۱۱ - «اعشوشبت الارض» : زمین بسیار پرگیاه شد .
  - ۱۲ - «اجلود الیل» : شب بلند و طولانی شد .
- دو نکته درباره باب های «تفعل» و «تفاعل» :

نکته ۱: در باب های «تفعل» و «تفاعل» در صیغه هایی که دو «تاء» در کنار هم قرار می گیرند جایز است یکی از آنها حذف شوند .  
مانند: «تظَاهَرُونَ» در آیه «تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِنِّمِ وَالْعُدْوَانِ»

نکته ۲: هرگاه فاء الفعل در باب های «تفعل» و «تفاعل»، یکی از دوازده حرف ( ت ، ث ، ج ، د ، ذ ، ز ، س ، ش ، ص ، ض ، ط ، ظ ) باشد جایز است ( تاء ) این دو باب را از جنس فاء الفعل کنیم و در آن ادغام نماییم ؛ مانند :

ثَبَّتَ (باب تفعل) : ثَبَّتَ ← ثَبَّتَ ← ثَبَّتَ ← ثَبَّتَ ← اِثْبَتَ  
ثَقَّلَ (باب تفاعل) : ثَقَّلَ ← ثَقَّلَ ← ثَقَّلَ ← اِثْقَلْ ← اِثْقَلْ

نکاتی درباره باب «افعال»

نکته ۱: هرگاه فاء الفعل این باب ( ص ، ض ، ط ، ظ ) باشد ، ( تاء ) باب ، تبدیل به ( طاء ) می شود ؛ مانند :

ضَرَبَ ← اضْرَبَ ← اضْطَرَبَ ، يَضْرِبُ ، يَاضْطَرِبُ ، اضْطَرَّابُ  
صَبَرَ ← اصْتَبَرَ ← اصْطَبَرَ ، يَصْطَبِرُ ، اصْطَبَارُ  
طَلَعَ ← اِطْلَعَ ← اِطَّلَعَ ، يَطَّلِعُ ، اِطَّلَاعُ

نکته ۲: هرگاه فاء الفعل این باب ( د ، ذ ، ز ) باشد ، ( تاء ) باب به ( دال ) تبدیل می شود ؛ مانند :

زَجَرَ ← اِزْتَجَرَ ← اِزْدَجَرَ  
ذَكَرَ ← اِذْتَكَّرَ ← اِذْدَكَرَ

در این صورت ، جایز است که ذال و دال را در یکدیگر ادغام کنیم: « اِذْكَرَ » یا « اِذْكَرَ ».

نکته ۳: هرگاه عین الفعل فعلی در این باب ، یکی از دوازده حرف ( ت ، ث ، ج ، د ، ذ ، ز ، س ، ش ، ص ، ض ، ط ، ظ ) باشد جایز

است ( تاء ) باب را از جنس عین الفعل کنیم و در آن ادغام نماییم ؛ سپس فاء الفعل را مفتوح یا مکسور کنیم ، و چون از همزه باب بی

نیاز می شویم ، آنرا حذف می نماییم ؛ مانند :

جَذَبَ ← اِجْتَذَبَ ← اِجْدَذَبَ ← اِجْدَبَ ، يَجْذِبُ ، يَجْذِبُ  
خَصِمَ ← اِخْتَصِمَ ← اِخْصَصِمَ ← اِخْصَمَ ← اِخْصَمَ ، يَخْصِمُ

### رباعی مجرد

رباعی مجرد دارای یک وزن است :

فَعْلَلْ يَفْعِلُّ فَعْلَلَةٌ (فَعْلَالُ) فَعْلِلْ

مثال : زَلَزَلَ يَزْلُزِلُ زَلْزَلَةٌ (زَلْزَالُ) زَلْزِلْ

دَحْرَجَ يَدْخُرُجُ دَحْرَجَةٌ دَحْرُجٌ

### اوزان رباعی مزید :

رباعی مزید دارای سه وزن است :

۱ - تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعَّلٌ تَفَعَّلٌ تَفَعَّلٌ  
برای مطاوعه مجرد خود ( فَعْلَلْ ) می باشد .

۲ - اِفْعَنْلَلْ يَفْعَنْلِلُ اِفْعَنْلَلُ اِفْعَنْلَلُ اِفْعَنْلَلُ  
برای مبالغه می باشد ( صحیح : برای مطاوعه مجرد خود می باشد )

۳ - اِفْعَلَّلْ يَفْعَلِّلُ اِفْعَلَّلُ اِفْعَلَّلُ اِفْعَلِّلُ  
برای مبالغه و مطاوعه مجرد خود می باشد .

مثال :

۱ - « دَحْرَجَتْ الْحَجَرَ فَتَدَحْرُجُ » : سنگ را لرزاندن پس لرزید .

۲ - « حَرَجَمَتِ الْقَوْمَ فَأَحْرَنْجَمُوا » : قوم را جمع کردم پس جمع شدند .

۳ - الف ( مطاوعه ؛ «طَمَأْنَتْهُ فَاطْمَأَنَّ» : او را آرام کردم ، پس آرام گرفت .

ب ( مبالغه ؛ «إِشْمَازَ قَلْبُهُ» : دلش بسیار نفرت پیدا کرد ؛ «تَقَشَّرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ»

نکته : در باب **تَفَعَّلُ** ، همانند باب های **تَفَاعَلُ** و **تَفَعَّلُ** در صیغه هایی از مضارع که دو « تاء » کنار هم قرار می گیرند جایز است یک

حرف «تاء» حذف شود، مانن: **تَدَحَّرَجُ (۷ و ۴) ← تَدَحَّرَجُ**

### ۳ - فعل لازم و متعدی :

**فعل لازم:** فعلی است که اثر فعل در خود فاعل باقی می ماند، به عبارت دیگر فعلی است که برای کامل شدن معنا فقط به فاعل نیاز دارد؛

« أَثْمَرَتِ الشَّجَرَةُ » : درخت میوه داد .

**فعل متعدی:** فعلی است که اثر فعل از فاعل به مفعول سرایت می کند به عبارت دیگر فعلی است که برای کامل شدن معنا علاوه بر فاعل

، مفعول نیز می طلبد؛ « بَرَيْتُ الْقَلَمَ » : قلم را تراشیدم .

### طریقه متعدی کردن فعل لازم :

به طور کلی از دو طریق می توان فعل لازم را متعدی کرد :

۱ - به وسیله برخی از حروف جر ؛ مانند حرفی چون : ( بِ ، مِنْ ، عَنِ ، فِي ، إِلَى و عَلَى )

مثال : ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ : زید را بردم ؛ جَلَسْتُ عَلَى الْكُرْسِيِّ : روی صندلی نشستم ؛ دَخَلْتُ فِي الْبَيْتِ : داخل خانه شدم

۲ - به وسیله بردن به برخی از باب های ثلاثی مزید : این باب ها عبارتند از : **إِفْعَالٌ** ، **تَفْعِيلٌ** ، **مَفَاعَلَةٌ** و **اسْتِفْعَالٌ**

مثال : « نَزَلَ سَعِيدٌ » : سعید فرود آمد « أَنْزَلْتُ سَعِيدًا » : سعید را فرود آوردم

« عَظَّمْتُ الْعَالِمَ » : دانشمند با عظمت شد « عَظَّمْتُ الْعَالِمَ » : دانشمند را بزرگ داشتم

« بَعَدَ زَيْدٌ » : زید دور شد « بَاعَدْتُ زَيْدًا » : زید را دور کردم

« خَرَجَ زَيْدٌ » : زید خارج شد « اسْتَخْرَجَ زَيْدٌ الْمَعْدِنَ » : زید معدن را استخراج کرد

### طریقه لازم کردن فعل متعدی :

به طور کلی زمانی که فعل برای مطاوعه ( اثرپذیری ) ساخته شود ، لازم می شود .

۱ - باب تَفَعَّلُ مانند : « عَلِمْتُ زَيْدًا فَتَعَلَّمُ »

۲ - باب انفعال مانند : « كَسَرْتُ الزُّجَاجَ فَانكَسَرَ »

۳ - باب اِفْتِعَالُ مانند : « جَمَعْتُ النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا »

۴ - باب تَفَعَّلُ مانند : « دَحَرَجْتُ الْحَجَرَ فَتَدَحَّرَجَ »

نکته : بعضی از افعال گاه به صورت لازم و گاه به صورت متعدی به کار می روند، مثال ها :

- شَكَلَ يَشْكُلُ : اشتباه شد (در معنای لازم) ؛ «شَكَلْتُ الْكِتَابَ» : کتاب را اعراب گذاری کردم (در معنای متعدی)

- «سَفَحَ الدَّمُ»: خون جاری شد (در معنای لازم)؛ «سَفَحَتُ الدَّمُ»: خون را ریختم (در معنای متعدی)
- «وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ» (در معنای لازم)؛ «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ» (در معنای متعدی)

#### ۴- فعل معلوم و مجهول

فعل معلوم: فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر شده باشد: «بَرِيَ التَّمِيذُ قَلَمًا»

فعل مجهول: فعلی است که فاعل آن حذف و مفعول به نائب فاعل قرار داده می شود: «بُرِيَ الْقَلَمُ»

#### روش مجهول ساختن افعال

۱- فعل ماضی: حرف ما قبل آخر مکسور و تمامی حروف متحرك قبل از آن مضموم می گردد: اَكَلَ، تَعَلَّمَ، اُسْتُخِرَجَ

۲- فعل مضارع: حروف مضارعه (أتین) مضموم و حرف ما قبل آخر آن مفتوح می گردد: يُوَكَّلُ، يَتَعَلَّمُ، يُسْتَخْرَجُ

۳- امر مجهول: امر مجهول از مضارع مجهول گرفته می شود و طرز ساخت آن به این صورت است که ابتدای تمام چهارده صیغه (لِ)

امر آورده می شود و فعل را مجزوم می کنیم: يَنْصُرُ ← لِيَنْصُرْ

۴- مجهول فعل لازم: به وسیله حرف جر - که فعل را متعدی می کند- فعل لازم را مجهول می کنیم؛

«ذَهَبَ زَيْدٌ بِبِكْرٍ» ← «ذُهِبَ بِبِكْرٍ»

#### صرف ماضی مجهول متعدی به حرف جر

مخاطب	ذُهِبَ بِكَ	ذُهِبَ بِكُمَا	ذُهِبَ بِكُمْ	}	غائب	ذُهِبَ بِهِ	ذُهِبَ بِهِمَا	ذُهِبَ بِهِمْ
						ذُهِبَ بِهَا	ذُهِبَ بِهِمَا	ذُهِبَ بِهِنَّ
متكلم	ذُهِبَ بِي	ذُهِبَ بِنَا		}				

بنابراین آنچه گذشت فعل لازم مجهول در تمام حالات مفرد مذکر است .

#### فعل صحیح و معتل

فعل صحیح: فعلی است که هیچ يك از حروف اصلي آن عله نباشد .

فعل معتل: فعلی است که يك یا چند حروف اصلي آن عله باشد .

#### صحیح

فعل صحیح به سالم و مضاعف و مهموز تقسیم می شود .

فعل سالم: فعلی است که هیچ يك از حروف اصلي آن همزه و یا مضاعف نباشد؛ مانند: «بَدَلَ، خَرَجَ»

فعل مضاعف: فعلی که در آن دو حروف اصلي آن یکسان باشد .

فعل مهموز: فعلی که یکی از حروف اصلی آن همزه باشد.

اگر حرف اول همزه باشد مهموز الفاء گویند؛ مانند: «أمر»

اگر حرف دوم همزه باشد مهموز العین گویند؛ مانند: «سأل»

اگر حرف سوم همزه باشد مهموز اللام گویند؛ مانند: «برأ»

### قواعد ادغام فعل مضاعف:

۱- ادغام در فعل ماضی: در ۵ صیغه اول ماضی معلوم و مجهول، ادغام واجب است ولی از صیغه ششم به بعد به دلیل اتصال به ضمیر رفع متحرك ادغام ممتنع است.

مَدَّ	مَدَّا	مَدَّوْا	مَدَّتْ	مَدَّتَا	مَدَّتْنَ	معلوم
مَدَدْتُ	مَدَدْتُمَا	مَدَدْتُمْ	مَدَدْتِ	مَدَدْتِنَا	مَدَدْتِنَّ	
		مَدَدْتُ		مَدَدْنَا		

مَدَّ	مَدَّا	مَدَّوْا	مَدَّتْ	مَدَّتَا	مَدَّتْنَ	مجهول
مَدَدْتُ	مَدَدْتُمَا	مَدَدْتُمْ	مَدَدْتِ	مَدَدْتِنَا	مَدَدْتِنَّ	
		مَدَدْتُ		مَدَدْنَا		

۲- ادغام در فعل مضارع: در دو صیغه جمع مونث مضارع معلوم و مجهول، ادغام ممتنع و در بقیه صیغه ها واجب است.

يَمَدُّ	يَمَدَّانِ	يَمَدُّونَ	تَمَدُّ	تَمَدَّانِ	تَمَدُّنَ	معلوم
تَمَدَّدْتُ	تَمَدَّدْتُمَا	تَمَدَّدْتُمْ	تَمَدَّدْتِ	تَمَدَّدْتِنَا	تَمَدَّدْتِنَّ	
		أَمَدُّ		نَمَدُّ		

يَمَدُّ	يَمَدَّانِ	يَمَدُّونَ	تَمَدُّ	تَمَدَّانِ	تَمَدُّنَ	مجهول
تَمَدَّدْتُ	تَمَدَّدْتُمَا	تَمَدَّدْتُمْ	تَمَدَّدْتِ	تَمَدَّدْتِنَا	تَمَدَّدْتِنَّ	
		أَمَدُّ		نَمَدُّ		

۳- ادغام در فعل امر و مضارع مجزوم:

الف) ادغام جایز: در صیغه های (۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴)

لِيَمْدُدْ، لِيَمْدُ (۱) لِيَمْدُدْ، لِيَمْدُ (۴) أَمْدُدْ، مَدَّ (۷) لَأَمْدُ، لَأَمْدُدْ (۱۳) لِنَمْدُ، لِنَمْدُدْ (۱۴)

ب) ادغام ممتنع: در دو صیغه ۶ و ۱۲



ج) ادغام واجب : در بقیه صیغه ها

نکته: در ادغام جایز، اگر عین الفعل فتحه یا کسره باشد در هنگام بناء یا جزم، حرف آخر (دومین حرف مضاعف) می تواند ساکن یا مفتوح و یا مکسور باشد، مانند: لِيَعَضُّ، لِيَعَضُّ، لِيَعَضُّ؛ و اگر عین الفعل ضمه باشد، چهار حالت سکون، فتحه، کسره و ضمه جایز است: لِيَمْدُ،

لِيَمْدُ، لِيَمْدُ، لِيَمْدُ

### قواعد تخفیف همزه در فعل مهموز

همزه فعل مهموز در برخی موارد در معرض تغییر است، به این تغییر تخفیف می گویند، تخفیف همزه دو صورت دارد:

#### ۱- تخفیف قلبی، ۲- تخفیف حذفی

##### ۱ - تخفیف قلبی

تخفیف قلبی دو قسم دارد:

**الف) واجب:** هرگاه دو همزه در کنار یکدیگر قرار گیرند به طوری که اولی متحرک و دومی ساکن باشد واجب است همزه ساکن به حرف مدّی از جنس حرکت ماقبل تبدیل شود:

۱ - اگر همزه اول مفتوح باشد همزه دوم (همزه ساکن) قلب به الف می شود: أَاتِي ← آتی

۲ - اگر همزه اول مضموم باشد همزه دوم قلب به واو می شود: أُوْتِي ← اوتی

۳ - اگر همزه اول مکسور باشد همزه دوم قلب به یاء می شود: إِيْتَاء ← إیتاء

**ب) جایز:** هرگاه همزه ساکنی، بعد از حرف متحرکی غیر از همزه قرار گیرد، جایز است همزه به حرف مدّی قلب شود؛ مانند: «رأس شوم، ذیب» و جایز است به شکل اول باقی بماند: «رأس، شوم، ذیب»

۲- تخفیف حذفی: این نوع تخفیف قاعده مشخصی ندارد و گفته اند به دلیل کثرت استعمال، همزه آن ها حذف شده است؛ مانند:»

أَخَذَ، أَكَلَ، أَمَرَ، در امر حاضر (مخاطب) همزه آنها حذف می شود: «خُذْ، كُلْ، مَر»

در واژه «مَر» حذف همزه جایز است یعنی هم به صورت «مَر» و هم به صورت «أومر» استعمال شده است.

#### اقسام معتل:

۱ - اگر حرف عله در (فاء الفعل) کلمه های معتل باشد به آن معتل الفاء یا (مثال) می گویند؛ مانند: وَجَدَ، يَسِرَّ

۲ - اگر حرف عله در (عین الفعل) کلمه های معتل باشد معتل العین یا (اجوف) می گویند؛ مانند: قَوْلَ، بَيْعَ

۳ - اگر حرف عله در (لام الفعل) کلمه های معتل باشد معتل اللام یا (ناقص) می گویند؛ مانند: دَعَوَ، رَمَى

۴ - اگر در حرف اصلی کلمه ای دو حرف عله وجود داشته باشد (لفيف) نامیده می شود:

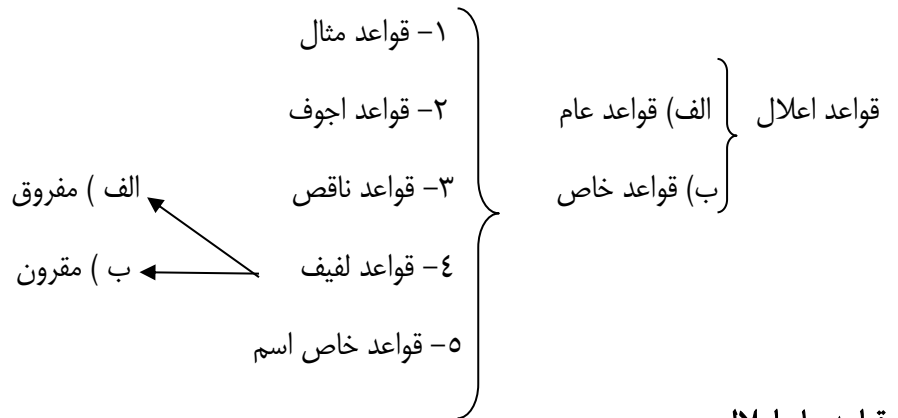
لفيف بر دو قسم است:

الف ( لَفِيف مَقْرُون : در صورتی که دو حرف عله کنار هم باشند ؛ مانند : طَوَّيَ ، قَوَّيَ

ب ( لَفِيف مَفْرُوق : در صورتی که دو حرف عله جدایی از هم باشند ؛ مانند : وَصَيَ ، وَقَيَ

در کلمه های معتل، حرف عله در معرض تغییر است و به این تغییر **اعلال** می گویند این تغییرات به قواعد اعلال معروفند قواعد اعلال

برخی نسبتاً عمومی هستند و برخی مخصوص نوع خاصی از کلمات هستند :



### قواعد عام اعلال

#### قاعده اول :

« واو » و « یاء » متحرک اگر عین الفعل کلمه واقع شوند و ماقبلشان حرف صحیح و ساکن باشد ، حرکتشان به ماقبل داده می شود ؛

مانند : يَقُولُ ← يَقُولُ ؛ يَبِيعُ ← يَبِيعُ

#### قاعده دوم :

« واو » و « یاء » مضموم یا مکسور اگر در وسط کلمه واقع شود؛ عین الفعل یا لام الفعل باشند و ماقبلشان حرف صحیح و متحرک باشد پس از حذف حرکت ماقبل، حرکتشان به حرف ماقبل داده می شود .

مانند : قَوْلَ ← قَوْلَ ( قِيلَ ) ؛ يَبِيعَ ← يَبِيعَ ؛ يَدْعُوْنَ ← يَدْعُوْنَ ( يَدْعُونَ )

#### قاعده سوم :

« واو » مضموم ماقبل مضموم و یاء مضموم یا مکسور ماقبل مکسور اگر در آخر کلمه قرار گیرند حرکتشان می افتد .

مانند : يَدْعُوْ ← يَدْعُوْ ؛ يَرْمِيْ ← يَرْمِيْ ؛ ثَانِيْ ← ثَانِيْ

#### قاعده چهارم :

« واو » ساکن ماقبل مکسور قلب به یاء می شود:

مانند : قَوْلَ ← قِيلَ ؛ مِيزَانَ ← مِيزَانَ

#### قاعده پنجم :

« واو » در صورتی که لام الفعل باشد و ماقبل آن مکسور ، قلب به یاء می شود .

مانند: دُعُو ← دُعَى ← دُعُونَ ← دُعِين ← دَاعُو ← دَاعِي ← دَاعِيُن ← دَاعٍ (به خلاف رَجُو و رَجَوَ (رجا)

#### قاعده ششم:

« واو » در صورتی که لام الفعل باشد و ماقبل آن مفتوح، قلب به یاء می شود مشروط بر اینکه حرف چهارم به بعد کلمه باشد.

مانند: يَدْعُو ← يَدْعَى (يَدْعَى) ← يَدْعُونَ ← يَدْعِين ← به خلاف دَعَوَ (دَعَا).

باید توجه داشت که این قاعده بر قاعده هشتم اعلال مقدم است یعنی در مواردی که امکان اجرای هر دو قاعده باشد اول این قاعده جاری می شود سپس قاعده هشتم.

#### قاعده هفتم:

« یاء » ساکن ماقبل مضموم قلب به واو می شود، مشروط بر اینکه فاء الفعل باشد.

مانند: يُسَيِّر ← يُوَسِّر ، مَيَسِّر ← مَوْسِر

#### قاعده هشتم:

« واو » و « یاء » متحرک ماقبل مفتوح قلب به « الف » می شود، مشروط به این که حرکت آنها عارضی نباشد؛

مانند: دَعَوَ ← دَعَا (يَدْعُو) ← يَدْعَى ← يَدْعَى

حرکت عارضی به حرکتی گویند که قبل از « الف » یا « یاء » نسبت یا علامت تشبیه یا نون تاکید یا جهت رفع التقاء ساکنین باشد. قبل از « الف »: دَعَوَا / « یاء » نسبت: رَضَوِي / علامت تشبیه: فَتَيَانِ ، فَتَيَيْنِ / نون تاکید: إِخْشَوْنَ (صیغه نهم امر معلوم مؤکد به نون تاکید ثقیلیه) / جهت رفع التقاء ساکنین: « واخْشَوْا اللهُ ».

و همچنین است اگر واو و یاء در موضع حرکت باشند یعنی به جهت جریان قواعد اعلال سکونی در همین کلمه ساکن شده باشد؛ مانند:

يَخَوْفُ ← يَخَوْفُ ، يَخَافُ ، يَبِيعُ ← يَبِيعُ ← يَبِيعُ ← يَبِيعُ

نکته: این قاعده در فاء الفعل جاری نمی شود؛ مانند: «يُودُّ و تَيَسَّرُ»

#### قاعده نهم:

« الف » ماقبل مضموم قلب به «واو» و «الف» ماقبل مکسور قلب به «ياء» می شوند؛

مانند: قَابِلٌ ← قُوبِلَ ؛ مِصْبَاحٌ ← مِصْبِيحٌ ← مِصْبِيحٌ

#### قاعده دهم:

حرف عله در التقاء ساکنین حذف می شود.

مانند: قُؤْلٌ ← قُلٌ ؛ بَيْعٌ ← بَعْ ؛ خَافٌ ← خَفٌ

#### قواعد خاص اعلال:

#### اول - قواعد مثال

مثال بر دو نوع است :

۱- «واوی» مانند : وَعَدَ ( وعده داد )

۲- «یایی» مانند : يَسَّرَ ( آسان شد )

۱- از مصدر آن اگر بر وزن «فعل» باشد، غالباً «واو» فاء الفعل پس از نقل حرکتش به مابعد می افتد و به جای آن یک «تاء» در آخر آورده می شود؛ مانند : وَعِدَ ( وعده دادن ) ← عِدَّةٌ ؛ وَصَلَ ← صِلَةٌ

نکته ۱: به ندرت این قاعده اجرا نمی شود؛ مانند «وَزَرَ» ( سنگینی ) که اعلال صورت نگرفته است.

نکته ۲: گاهی در مصدر بر وزن «فعل» مثال واوی نیز قاعده فوق جاری می شود؛ مانند : وَسَّعَ ← سَعَةٌ ، وَضَعَ ← ضَعَةٌ ؛ لکن غالباً جاری نمی شود مانند وَقَّتْ ، وَزَنَ (زَنَةٌ نیز گاهی به کار رفته است) و ...

۲- از مضارع معلوم آن اگر بر وزن «يَفْعَلُ» ( مکسور العین ) باشد، فاء الفعل حذف می شود؛ مانند : يُوْعِدُ ← يَعِدُ

این قاعده در چند مضارع مفتوح العین ( «يَفْعَلُ» ) نیز جاری می شود؛ از قبیل :

يُوسِعُ ← يَسِّعُ ، يُوَضِّعُ ← يَضَعُ ، يُوَقِّعُ ← يَقَعُ ، يُوَدِّعُ ← يَدِّعُ ، يُوْرِعُ ← يَرِعُ ، يُوْطِّأُ ← يَطِّأُ ، يُوْدِّرُ ← يَدِّرُ ، يُوْهَبُ ← يَهَبُ

امر معلوم چنین افعالی نیز نظیر مضارع معلوم آن، محذوف الفاء خواهد بود؛ مانند : لِيَعِدُوا لِيَعِدُوا ..... عِدُّ عِدَا عِدُوا

اما در مضارع مجهول و امر مجهول «واو» حذف نمی شود؛ يُوْعَدُ يُوْعَدَانِ ..... لِيُوْعَدُ لِيُوْعَدَا

۳- هرگاه فعل مثال به باب افتعال برده شود «واو» و «ياء» به تاء تبدیل می شود و دو تاء در یکدیگر ادغام می شوند؛ مانند:

وَحَدَّ ← اُوْتَحَدَّ ← اِتَّحَدَّ ← اِتَّحَدَّ

وَصَلَّ ← اُوْتَصَلَ ← اِتَّصَلَ ← اِتَّصَلَ

نکته: در فعل «أَخَذَ» هر چند فاء الفعل آن همزه می باشد، قاعده فوق جاری می شود؛ أَخَذَ ← اِتَّخَذَ ← اِتَّخَذَ

## دوم - قواعد اجوف

اجوف ثلاثی مجرد دارای سه قاعده خصوصی می باشد که عبارتند از :

۱- مضارع معلوم اجوف ( چه واوی باشد و چه یایی ) اگر مضموم العین ( يَفْعَلُ ) باشد ، ماضی معلوم و مجهول آن از صیغه ششم به بعد مضموم الفاء می شود و اگر مفتوح العین یا مکسور العین ( يَفْعَلُ یا يَفْعَلُ ) باشد از صیغه ششم به بعد مکسور الفاء می گردد .

مثال : فعل ماضی معلوم «قَوْلٌ» که از باب «فَعَلَ يَفْعَلُ» است ، چنین صرف می شود:

قَالَ قَالَا قَالُوا      قَالَتْ      قَالَتَا قُلْنَ      قُلْتِ.....

و مجهول آن چنین است : قِيلَ قِيلَا قِيلُوا      قِيلَتْ      قِيلَتَا قُلْنَ قُلْتِ.....

فعل ماضی معلوم «بَيْعٌ» که از باب «فَعَلَ يَفْعَلُ» است ، چنین صرف می شود : بَاعَ بَاعَا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتَا بَعَتْ..... و در مجهول آن

چنین است : بِيَعُ بِيَعَا بِيَعُوا      بِيَعَتْ      بِيَعَتَا بَعَتْ.....

فعل ماضی معلوم «خَوَفَ» که از باب «فَعِلَ يَفْعَلُ» است، چنین صرف می شود:

خَافَ خَافَا خَافُوا      خَافَتْ خَافَتَا خَافَتَا      خَفَتْ.....

مجهول آن چنین است: خَيفَ مِنْهُ، خَيفَ مِنْهُمَا، خَيفَ مِنْهُمْ.....

نکته: در فعل ماضی «لَيْسَ» قاعده ی مزبور جاری نمی شود و فاء الفعل در تمام صیغه ها مفتوح است:

لَيْسَ لَيْسَا لَيْسُوا      لَيْسَتْ لَيْسَتَا لَيْسَتَا      لَسْتُ.....

۲- اجوف واوی - مجرد باشد یا مزید - اگر در مصدر آن «واو» ماقبل مکسور، قبل از «الف» قرار گیرد، قلب به «یاء» می شود مشروط بر

اینکه واو در ماضی آن اعلال شده باشد؛ مانند:

قَوَامٌ ← قِيَامٌ      اِنْقِوَادٌ ← اِنْقِيَادٌ؛

برخلاف «لِوَاذٌ» که مصدر فعل «لَاوَذَ» می باشد و حرف عله در ماضی اعلال نشده است.

۳- در مصدر اجوف باب افعال و استفعال پس از اینکه عین الفعل به دلیل قواعد اعلال حذف شد به جای آن یک «تاء» در آخر آورده می

شود.

جَوَّبَ ← اِجْوَابٌ ← اِجْوَابٌ ← اِجَابٌ ← اِجَابٌ ← اِجَابَةٌ

خَيْرٌ ← اِسْتِخْيَارٌ ← اِسْتِخْيَارٌ ← اِسْتِخَارٌ ← اِسْتِخَارٌ ← اِسْتِخَارَةٌ

### سوم - قواعد ناقص

ثلاثی مجرد ناقص دارای یک قاعده ی خصوصی است و آن اینکه در امر و در مضارع مجزوم آن در صیغه های ۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴ که

علامت رفع، ضمه ی لام الفعل است خود لام الفعل می افتد. جریان قواعد عمومی اعلال در ناقص نیز تغییرات زیادی ایجاد می کند از

این رو بعضی از قسمت های آن را صرف می کنیم:

الدُّعَاءُ {الدَّعْوَةُ} (خواندن ودعوت کردن) ناقص واوی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ است:

### ماضی معلوم:

دَعَا دَعَا دَعَا      دَعَتْ دَعَتَا دَعَوْنَ      دَعَوْتُ دَعَوْتُمَا ...

### مضارع معلوم:

يَدْعُو يَدْعُوَانِ يَدْعُونَ      تَدْعُو تَدْعُوَانِ يَدْعُونَ

تَدْعُو تَدْعُوَانِ تَدْعُونَ      تَدْعِينَ تَدْعُوَانِ تَدْعُونَ      اَدْعُو نَدْعُو

### امر معلوم:

لِيَدْعُ لِيَدْعُوا لِيَدْعُوا      لِتَدْعُ لِتَدْعُوا لِتَدْعُوا

اُدْعُ اُدْعُوا اُدْعُوا      اُدْعِي اُدْعُوا اُدْعُونَ      لِاُدْعُ لِاُدْعُ

### ماضی مجهول:

دُعِيَ دُعِيََا دُعُوا      دُعِيَتْ دُعِيَتَا دُعِيْنَ      دُعِيَتْ ...

### مضارع مجهول :

يُدْعَى يُدْعَيَانِ يُدْعَوْنَ      تُدْعَى تُدْعَيَانِ يُدْعَيْنَ      يُدْعَى يُدْعَيَانِ يُدْعَوْنَ  
تُدْعَى تُدْعَيَانِ تُدْعَوْنَ      تُدْعَى تُدْعَيَانِ تُدْعَوْنَ      تُدْعَى تُدْعَيَانِ تُدْعَوْنَ

### امر مجهول :

لِيُدْعَ لِيُدْعَيَا لِيُدْعُوا      لَتُدْعَ لَتُدْعَيَا لَتُدْعَيْنَ      لَتُدْعَ.....

### چهارم - قواعد لفيف

الف ( لفيف مفروق از جهت فاء الفعل مانند مثال و از جهت لام الفعل مانند ناقص است لذا قواعد عمومی و خصوصی هر دو قسم در آن جاری می شود مثلاً «الْوَقَى» (نگهداشتن ؛ حفظ کردن) لفيف مفروق از باب «فَعَلَ يَفْعَلُ» است :

ماضی معلوم : «وَقَى» ، مضارع معلوم : «يَقِي» ، امر معلوم : «لِيَقِ»...«قِ»... ، مجهول آن به ترتیب : وَقَى...يُوقَى...لِيُوقِ...

ب) لفيف مقرون نیز از جهت عين الفعل شبیه به اجوف و از جهت لام الفعل شبیه ناقص است اما در آن فقط احکام ناقص جاری می شود و در عين الفعل آن نه تنها قاعده ی خصوصی اجوف نمی آید، بلکه قواعد عمومی اعلال نیز جاری نمی شود مثلاً «الْلَوَى» (پیچاندن) لفيف مقرون از باب «فَعَلَ يَفْعَلُ» است :

ماضی معلوم : «لَوَى» ، مضارع معلوم : «يَلْوَى» ، امر معلوم : «لِيلْوِ»...«الْوِ»... است ، مجهول آن به ترتیب : لَوَى...يُلْوَى...لِيلْوِ...

### پنجم - قواعد خاص اسم

۱- قلب « واو » و « ياء » به همزه :

الف) بعد از «الف» زاید در آخر کلمه ؛ مانند : دعاوُ ← دعَاءُ ، رضاوُ ← رِضَاءُ ، بقاؤُ ← بَقَاءُ

اجرای ← اجراء ( باب افعال ) ، استواى ← استواء ( باب افتعال )

ب) بعد از «الف» فاعل مانند : قاولُ ← قَائِلُ      بايغُ ← بَائِعُ

ج) جمع هایی که بر وزن فاعل یا مشابه این وزن باشند (یعنی جمع هایی که بعد از الف جمع دو حرف متحرک دارند) با یکی از دو شرط:

۱- حرف سوم مفرد آن مدّ زائد باشد مانند: «عجائز» (جمع عَجُوز ) ، «فرائد» ( جمع فَرِيْدَة ) برخلاف « جداول » ( جمع جدوَل) به خاطر متحرک بودن «واو» و بر خلاف «معایش» (جمع معيشت) به خاطر عدم زائد بودن مدّ در مفرد آن.

۲- هنگامی که «الف» جمع بین دو حرف علّه قرار گیرد؛ مانند: «اواول» (جمع اوْل) ← «اوائل» ، «نیايف» (جمع نيْف) ← «نیاائف»

۲- قلب واو به ياء

الف - هنگامی که «واو» و «یاء» در کلمه و یا شبه کلمه در کنار هم باشند به شرط آن که حرفی که مقدم است ساکن بوده و قلب نشده باشد؛ مانند: سَيِّد ← سَيِّد ؛ ضاربوی ← ضاربُی (ضاربُی) ؛ مَرْمُوی ← مَرْمُی (مَرْمِی) ؛ دَيَّوَار ← دَيَّار برخلاف «زیتون»؛ زیرا در کنار هم نیستند و «ابو یاسر»؛ زیرا در یک کلمه نیستند و «طویل» و «غیور»؛ چون حرف مقدم متحرک است و «دیوان»؛ چون حرف مقدم (یاء) قلب شده است (اصل آن دَوَان بوده است)

ب - هنگامی که «واو» بین کسره و «الف» قرار گرفته باشد و آن در دو مورد است:

۱- در مصدر اجوف ثلاثی مجرد؛ مانند: «صیام»؛ بر خلاف «قوام» ← ثلاثی مزید است.

۲- در اسامی جمع؛ به شرط این که «واو» در مفرد ساکن باشد؛ مانند: دَوَار (مفرد: دار) ← ديار ، ثَوَاب (مفرد: ثوب) ← ثياب ، رَوَاض (مفرد: روض) ← رياض

برخلاف «طوال» (مفرد: طویل) ← زیرا «طویل» متحرک الواو است.

و برخلاف «سوار» (النگو) و «صَوَان» (قفسه) ← چون مفرد هستند اعلال نشده اند.

ج ( هنگامی «واو» در آخر اسم معرب بیاید و ماقبل آن حرکت ضمه باشد، واو قلب به یاء می شود و آن در دو مورد است:

۱- در دو مصدر «تفعل» و «تفاعل» فعل ناقص مانند:

التَّرْجُو ← التَّرْجِي (التَّرْجِي) ؛ التَّرَاضُو ← التَّرَاضِي (التَّرَاضِي)

۲- اسامی جامدی که بر وزن «أفعل» جمع بسته شده و به «واو» ختم می شوند؛ مانند:

أَدْلُو ( جمع دَلُو ) ← أَدْلِي ( أَدْلِي )

د ( هنگامی که واو سومین حرف اصلی و صفتی بر وزن «فُعلی»؛ مانند:

دُنُوی ← دُنِيی ( دنیا ) ، عَلُوی ← عَلِيی ( عَلِيَا )

### ۳- قلب یاء به واو

هنگامی که «یاء» سومین حرف اصلی و موصوفی بر وزن «فُعلی» باشد؛ مانند:

فَتِيی ← فَتُوی ، تَقِيی ← تَقُوی

### ۴- قلب ضمه به کسره

ضمه قبل از «یاء» تبدیل به کسره می شود به شرطی که «یاء» اولین حرف اصلی نباشد مانند:

مَبِيع ← مَبِيع ؛ مَرْمِي ← مَرْمِي ؛ تَرَجِي ← تَرَجِي

برخلاف «یوسر» که می شود «یوسر» ، چون «یاء» اولین حرف اصلی است قلب به «واو» شده است.

### ششم- مشتق و جامد (متصرف و غیر متصرف)

۱ ( افعال مشتق ( متصرف ) افعالی هستند که به ماضی و مضارع و امر صرف می شوند (اغلب افعال در عربی متصرف هستند).

۲) افعال جامد ( غیر متصرف ) افعالی هستند که به یک شکل استعمال شده اند و دو نوع هستند :

الف ) افعال جامدی که تنها به صیغه ماضی هستند؛ مانند : «عَسَى» ، «لَیس»

ب ) افعال جامدی که تنها به صیغه امر هستند؛ مانند : «هَبْ» ، «تَعَالَ»

نکته : برخی از افعال هستند که به صورت ماضی و مضارع استعمال شده اند (این افعال اندک هستند)؛ برخی از افعال مقاربه این چنین

هستند؛ مانند : مَابَرَحَ ، مَانْفَكَ ، مَافْتَى ، أَوْشَكَ ، كَاد .

### هفتم- فعل معرب و مبنی

فعل معرب ، فعلی است که به سبب عوامل متعددی که بر آن داخل می شود ، آخر آن تغییر پیدا می کند ؛ مانند :

يَضْرِبُ ← لَمْ يَضْرِبْ ، لَنْ يَضْرِبَ

فعل مبنی ، فعلی است که به سبب عوامل متعددی که بر آن داخل می شود ، آخر آن تغییر پیدا نمی کند ؛ مانند :

يَضْرِبَنَّ ← لَمْ يَضْرِبَنَّ ، لَنْ يَضْرِبَنَّ

### در زبان عربی فعل های مبنی عبارتند از :

۱- چهارده صیغه ی فعل ماضی ۳ - دو صیغه ی جمع مونث مضارع

۲- شش صیغه ی امر حاضر ۴ - برخی صیغه های مضارع مؤکد

**تعریف اسم:** کلمه ای است که فی نفسه (بدون وابستگی به کلمه دیگر) و بدون این که همراه با یکی از زمان ها باشد، بر معنایی دلالت

می کند؛ مانند: زید، کتاب، علم، ضارب، مفید.

قبل از آغاز مبحث نگاهی اجمالی می افکنیم به مباحثی که در خصوص اسم مطرح می باشد و در تحلیل صرفی اسم به آن ها اشاره می

شود:

**یکم - متصرف و غیر متصرف**

متصرف به جامد و مشتق تقسیم می شود که مشتق عبارت است از: ۱- اسم فاعل؛ ۲- اسم مفعول؛ ۳- صفت مشبیه؛ ۴- افعال التفضیل؛

۵- اسم مبالغه؛ ۶- اسم مکان؛ ۷- اسم زمان؛ ۸- اسم آلت.

**دوم - مصدر:** ۱- مجرد؛ ۲- مزید؛ ۳- میمی

ملحقات مصدر(۱- مصدر صناعی، ۲- اسم مصدر، ۳- مره و نوع)

**سوم - مفرد و مثنی و جمع:** جمع به سالم و مکسر منقسم است و جمع سالم به جمع مذکر و جمع مؤنث تقسیم می شود.

**چهارم - مذکر و مؤنث .**

**پنجم - معرب و مبنی:** معرب شامل مباحث ۱- اسم مقصور و ممدود و منقوص؛ ۲- اعراب تقدیری؛ ۳- منصرف و غیر منصرف ، است .

**ششم - معرفه و نکره:** معرفه شش قسم می باشد: ۱- علم؛ ۲- ضمیر؛ ۳- اسم اشاره؛ ۴- اسم موصول؛ ۵- معرفه به «ال»؛ ۶- مضاف.



## ۱ - متصرف و غیر متصرف

اسم متصرف اسمی است که قابلیت مثنی و جمع و تصغیر و منسوب شدن را داشته باشد مانند: «مدینه» که گفته می شود: «مَدِينَتَانِ ، مَدْنٌ ، مَدِينَةٌ ، مَدْنِيٌّ».

اسم غیر متصرف اسمی است که یک حالت بیشتر ندارد، مانند: «مَنْ» در جملات «مَنْ الرَّجُلُ الْآتِي» ؛ «مَنْ الْمَرْأَةُ الْآتِيَةُ» در حالت تذکیر و تأنیث و تنبیه و جمع به یک صورت استعمال می شود.

اسم متصرف دو نوع می باشد:

### ۱- جامد، ۲- مشتق

۱- جامد: اسمی است که از ریشه فعلی أَخَذَ نشده باشد؛ مانند: «رَجُلٌ ، دِرْهَمٌ» .

۲- مشتق: اسمی است که از ریشه فعلی أَخَذَ شده باشد؛ مانند: «ناظر ، مریض» .

اسامی مشتق ۸ نوع می باشد که عبارتند از: ۱- اسم فاعل؛ ۲- اسم مفعول؛ ۳- صفت مشبیه؛ ۴- افعال التفضیل؛ ۵- اسم مبالغه؛ ۶- اسم مکان؛ ۷- اسم زمان؛ ۸- اسم آلت .

۱- اسم فاعل: صیغه ای است که بر انجام عملی دلالت می کند .

کیفیت ساخت اسم فاعل:

الف) ثلاثی مجرد: بر وزن « فَاعِلٌ » می باشد؛ مانند: شاکر ، حامد .

ب) غیر ثلاثی مجرد: به این صورت است که در فعل مضارع معلوم ، حرف مضارع (أ ، ت ، ی ، ن ) را تبدیل به «م» می کنیم و حرف

ماقبل آخر را همواره مکسور « ـِ » می کنیم ؛ مانند: يُكْرِمُ ← مُكْرِمٌ ؛ يَتَقَدَّمُ ← مُتَقَدِّمٌ ؛ يَسْتَعْفِرُ ← مُسْتَعْفِرٌ

۲- اسم مفعول : صیغه ای است که دلالت بر عملی می کند که بر روی آن انجام شده است .

کیفیت ساخت اسم مفعول :

الف) ثلاثی مجرد: بر وزن « مَفْعُولٌ » می باشد ؛ مانند: مَنْصُورٌ ، مَهْزُومٌ .

ب) غیر ثلاثی مجرد: به این صورت است که در فعل مضارع مجهول ، حرف مضارعه (أ ، ت ، ی ، ن ) را تبدیل به میم مضموم « مٌ »

می کنیم ، مانند: يُكْرَمُ ← مُكْرَمٌ ؛ يَنْتَظِرُ ← مُنْتَظِرٌ .

نکته ۱: اسم مفعول از فعل متعدی ساخته می شود، اگر فعل لازم باشد به واسطه حرف جر متعدی می شود؛ مانند: «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِ» .

نکته ۲: دو صیغه « فَعُولٌ » و « فَعِيلٌ » بین اسم فاعل و اسم مفعول مشترک هستند؛ زیرا گاهی به معنای فاعل هستند؛ مانند: «صَبُورٌ» و

«نَصِيرٌ» و گاهی به معنای مفعول هستند؛ مانند: «رَسُولٌ» و «جَرِيحٌ» .

۳- صفت مشبیه: صیغه ای است که از فعل لازم، مشتق می شود تا بر معنای ثبوت دلالت کند؛ مانند: حَسَنٌ ، كَرِيمٌ .

نکته: منظور از ثبوت، وجود صفت بدون مقید بودن به زمان می باشد؛ بنابراین هر اسمی که از ثلاثی گرفته شود و به معنای اسم فاعل باشد ولی بر وزن آن نباشد و بر معنای ثبوت دلالت کند، صفت مشبه می باشد؛ مانند: «فَرِحَ، أَحْوَلُ، شَبَعَانُ، بَطَلٌ، ضَخْمٌ، شَرِيفٌ».

### کیفیت ساختن صفت مشبهه:

الف) ثلاثی مجرد: از ثلاثی مجرد به دو گونه است:

۱- اگر به معنای رنگ یا عیب و یا زینت باشد بر وزن «أَفْعَلٌ» ساخته می شود؛ مانند: أَسْوَدٌ، أَعْرَجٌ، أَبْلَجٌ (به معنای زیبا).

۲- در غیر موارد بالا، دارای وزن های مختلفی است؛ مانند: فَعْلٌ (صَعْبٌ)، فَعْلٌ (صُلْبٌ)، فَعَالٌ (جَبَانٌ)، فُعَالٌ (شُجَاعٌ)، فَعِيلٌ (سَيِّدٌ)، فَعِيلٌ (كَرِيمٌ)، فُعْلَانٌ (عُرْبَانٌ)، فَعِلٌ (دَنِقٌ: بخیل)، فَعْلٌ (صَبٌ)، فُعْلَانٌ (عَطْشَانٌ)، فَعْلٌ (بَطَلٌ).

ب) غیر ثلاثی مجرد: از غیر ثلاثی مجرد مانند اسم فاعل می باشد یعنی در فعل مضارع معلوم، حرف مضارع (أ، ت، ی، ن) را تبدیل به «م» کرده و حرف ماقبل آخر را همواره مکسور «ـِ» می کنیم، مانند: مُعْتَدِلٌ، مُسْتَقِيمٌ، مُطْمَئِنٌ.

۴- افعال تفضیل: صیغه ای است که بر توصیف چیزی بیش از دیگری دلالت می کند؛ مانند: «يُوسُفُ أَكْبَرُ مِنْ دَاوُدَ سِنًا».

### کیفیت ساخت افعال تفضیل:

۱- کیفیت ساخت افعال تفضیل از ثلاثی مجرد بر وزن «أَفْعَلٌ» می باشد؛ مانند: «أَكْرَمٌ، أَعْلَمٌ».

نکته: «خیر و شر» افعال تفضیل هستند و اصل آن ها «أَخِيرٌ و أَشْرٌ» بوده که همزه آن ها به دلیل کثرت استعمال افتاده است.

### شروط افعال تفضیل در ثلاثی مجرد:

الف - ثلاثی مجرد باشد؛ بر خلاف «زاحم» ← که نمی توان ساخت؛ زیرا غیر ثلاثی مجرد است.

ب - متصرف باشد؛ بر خلاف «نعم» ← که نمی توان ساخت؛ زیرا جامد است.

ج - معلوم باشد؛ بر خلاف «حمد» ← که نمی توان ساخت؛ زیرا مجهول است.

د - تام باشد؛ بر خلاف «کان» ← که نمی توان ساخت؛ زیرا ناقص است.

ه - قابلیت برتری دادن داشته باشد؛ بر خلاف «فنی، مات» ← که نمی توان ساخت؛ زیرا قابلیت برتری دادن را ندارند.

و - بر رنگ دلالت نکند؛ بر خلاف «خضر» ← که نمی توان ساخت؛ زیرا دلالت بر رنگ می کند.

ز - بر عیب دلالت نکند؛ بر خلاف «عمی» ← که نمی توان ساخت؛ زیرا دلالت بر عیب می کند.

### ۲- کیفیت ساخت افعال تفضیل از غیر ثلاثی مجرد، رنگ، عیب و زینت

برای ساختن افعال تفضیل از غیر ثلاثی مجرد، رنگ، عیب و زینت آن ها را به صورت مصدر منصوب (که تمییز می باشد) بعد از واژگانی چون «أَشَدُّ، أَكْبَرُ، أَكْثَرُ، أَعْظَمُ» می آوریم؛ مانند: «هُوَ أَكْثَرُ احْتِرَامًا لِأَبِيهِ»، «هُوَ أَشَدُّ بِيَاضًا وَ أَكْثَرُ حَوْلًا»، «أَعْيُنُكَ أَوْفَرُ دَعَجًا مِنْ عَيْنِهِ».

نکته: گاهی افعال تفضیل معنای تفضیل ندارد و به معنای اسم فاعل و برای مبالغه استعمال می شود، مانند: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ

رِسَالَتَهُ» که کلمه «أَعْلَمُ» در این آیه به معنای «عالم» است.

۵ - اسم مبالغه : صفتی به معنای اسم فاعل است که بیانگر فراوانی صفت است و فقط از ثلاثی مجرد ساخته می شود .

مشهورترین اوزان اسم مبالغه عبارتند از :

- ۱- فَعَالٌ (ضَرَابٌ)؛ ۲- فَعَالَةٌ (عَلَامَةٌ)؛ ۳- مِفْعَالٌ (مِقْدَامٌ: الرجل الكثير الإقدام على العدو)؛ ۴- فِعِيلٌ (صِدِّيقٌ)؛ ۵- مِفْعِيلٌ (مِعْطِيرٌ)؛ ۶- فُعْلَةٌ (ضُحْكَةٌ)؛ ۷- فَعِلٌ (حَذِرٌ)؛ ۸- فَعِيلٌ (رَحِيمٌ)؛ ۹- فَعُولٌ (كَذُوبٌ).

۶ و ۷ - اسم مکان و اسم زمان :

اسم مکان : صیغه ای است که بر محل وقوع فعل دلالت می کند؛ مانند : «مَطْبَخٌ» .

اسم زمان : صیغه ای است که بر زمان وقوع فعل دلالت دارد؛ مانند : «مَغْرِبٌ» .

کیفیت ساخت اسم مکان و زمان :

الف) ثلاثی مجرد :

۱ - بر وزن «مَفْعَلٌ» :

الف) از ثلاثی مجرد صحیح الآخر، مشروط بر این که فعل آن در مضارع مضموم العین باشد؛ مانند : يَرْقُبُ (مَرْقَبٌ) یا مفتوح العین باشد؛ مانند: يَجْمَعُ (مَجْمَعٌ) باشد.

ب) از ثلاثی مجرد معتل الآخر؛ مانند : «مَغْزَى»، «مَرْمَى» .

۲ - بر وزن «مَفْعِلٌ» :

از ثلاثی مجرد صحیح الآخر؛ مشروط بر این که فعل آن در مضارع مکسور العین باشد؛ مانند: «مَجْلِسٌ» یا در ماضی معتل «الفاء» باشد؛ مانند : «مَوْرِدٌ» .

نکته : برخی کلمات با وجود اینکه در مضارع مضموم العین هستند ولی بر وزن «مَفْعِلٌ» می آیند؛ مانند: «مَغْرِبٌ ، مَشْرِقٌ ، مَسْجِدٌ ، مَسْكٌ ، مَجْرَرٌ (کشتارگاه)، مَنبِتٌ، مَفْرِقٌ (وسط الرأس) ، مَقْسِطٌ (کشتزار) ، مَسْكِنٌ» .

ب) غیر ثلاثی مجرد :

اسم مکان و اسم زمان غیر ثلاثی مجرد، مانند اسم مفعول در غیر ثلاثی مجرد ساخته می شوند ؛ مانند : «مُنْصَرَفٌ ، مُجْتَمَعٌ ، مُسْتَقَرٌّ» .

۸ - اسم آلت : صیغه ای است که بر وسیله عمل دلالت می کند و دو نوع می باشد: الف) مشتق ؛ ب) غیر مشتق .

الف) مشتق : اسم آلت مشتق از فعل ثلاثی مجرد متعدی ساخته می شود و دارای سه وزن می باشد که عبارتند از :

۱ - مِفْعَلٌ : «مِبرِدٌ» (سوهان) ، «مِْبْضَعٌ» (چاقوی جراحی) ؛

۲ - مِفْعَلَةٌ : «مِکْنَسَةٌ» ، «مِرْمَلَةٌ» (شن دان) و مانند: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ»

۳ - مِفْعَالٌ : «مِفْتَاَحٌ ، مِقْرَاضٌ» و مانند: «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ»

ب) غیر مشتق: اوزان مختلفی دارد که بدون ضابطه و قاعده هستند؛ مانند: «جَرَسٌ ، سِکِّينٌ» .

مصدر اسمی است که بر حالت یا عملی دلالت می کند، مصدر به ۱- مجرد، ۲- مزید، ۳- میمی تقسیم می شود.

۱- مجرد: الف- ثلاثی؛ مانند: «فَضْل» ؛ ب- رباعی؛ مانند: «زَلْزَلَةٌ» .

۲- مزید: در مبحث افعال ثلاثی مزید و رباعی مزید به این نوع مصدر اشاره شد.

۳- مصدر میمی: مصدری است که در معنا فرقی با مصدر غیر میمی ندارد ولی در شکل و قالب برای ساختن آن در ابتدای هر فعلی حرف «میم» اضافه می شود .

کیفیت ساخت مصدر میمی از ثلاثی مجرد: در ثلاثی بر وزن «مَفْعَل» ساخته می شود، مانند: «مَنْظَرٌ، مَضْرَبٌ، مَرْمَى»؛ اگر مثال و صحیح اللام باشد بر وزن «مَفْعِل» ساخته می شود، مانند: «مَوْعِدٌ» (وَعَدَ، يَعِدُ)، «مَوْقِعٌ» (وَقَعَ، يَقَعُ) و مانند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ».

کیفیت ساخت مصدر میمی از غیر ثلاثی مجرد: در غیر ثلاثی مجرد مانند اسم مفعول ساخته می شود؛ به این صورت که در فعل مضارع مجهول، میم مضموم «مُ» را جایگزین حرف مضارعه می کنیم؛ مانند: «مُكْرَمٌ» (يُكْرَمُ)، «مُنْحَدَرٌ» (يُنْحَدِرُ)، «مُزْدَحِمٌ» (يَزْدَحِمُ).

ملحقات: ۱- مصدر صناعی، ۲- اسم مصدر، ۳- مصدر مره و مصدر نوع

۱- مصدر صناعی: اسم منسوبی است که به آن «تاء» تأنیث اضافه می شود و دارای معنای مصدر است و از اسامی ذیل ساخته می شود:

الف) اسم فاعل: جاهلیة، عالمیة

ب) اسم مفعول: مَعذُورِيَّةٌ، مَسْؤُولِيَّةٌ

ج) افعال تفضیل: اَرْجِيَّةٌ، اَسْبَقِيَّةٌ

د) اسم جامد: انسانیة، بشریة

ه) اسم علم: عُثْمَانِيَّةٌ

و) مصدر: اِسْنَادِيَّةٌ

ز) مصدر میمی: مصدریة

۲- اسم مصدر: اسمی است که دارای معنای مصدر است ولی حروف فعلی آن از مصدر کمتر است، مانند: «عَطَاءٌ» اسم مصدر «اعطاء»

است («اعطاء» مصدر فعل «اعطى» است)، «ذکری»، اسم مصدر «تذکر» می باشد و مانند: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ اَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا».

۳- الف) مصدر مره: مصدری است که بر وقوع یک بار فعل دلالت می کند؛ مانند: «ضَرْبَتُهُ ضَرْبَةً»، «اَخَذَتْهُ اَخْذَةً»

ب) مصدر نوع: مصدری است که بر چگونگی و نوع فعل دلالت می کند؛ مانند: «وَوَثَبَ عَلَيْهِ وَثَبَةَ الْاَسَدِ»؛ «خَبَرْتُهُ خَبْرَةَ الْحَكِيمِ»، «وَ اَدْخَلُوا الْاَبَابَ سَجْدًا وَ قَوْلُوا حِطَّةً» .

کیفیت ساخت مصدر مره و نوع از ثلاثی مجرد: در صورتی که فعل ثلاثی مجرد باشد؛ مره بر وزن «فَعْلَةٌ»، مانند: «ضَرْبَةٌ»؛ و نوع بر وزن «فَعْلَةٌ»، مانند: «مِشِيَّةٌ»، ساخته می شود.

کیفیت ساخت مصدر مرّه و نوع از غیر ثلاثی مجرد: در غیر ثلاثی مجرد؛ مصدر مرّه و نوع از مصدر أفعال به علاوه «تاء» تأیید ساخته می شوند، مانند: «انْطَلَقْتُ انْطِلَاقًا»، «التَّفَّتُ التَّفَاتَةَ الطَّبِيَّ». .

نکته ۱: مصدری که در اصل مختوم به تاء است، لازم است که از واژگانی استفاده کرد تا مشخص شود که مصدر مرّه یا نوع است؛ بنابراین اگر مصدری بر وزن «فَعْلَةٌ» مانند: «رَحْمَةٌ» یا «فَعْلَةٌ» مانند: «خَبْرَةٌ» باشد بر مرّه یا نوع دلالت نمی کند مگر اینکه همراه با قرینه باشد و یا منفی باشد :

مثال برای مرّه: «رَحِمْتُهُ رَحْمَةً وَاحِدَةً» ؛ «مَا رَحِمْتُهُ غَيْرَ رَحْمَةٍ»

مثال برای نوع: «خَبَرْتُهُ خَبْرَةً حَكِيمَةً» ؛ «دَحْرَجْتُهُ دَحْرَجَةً لِغَيْرٍ»

نکته ۲: اگر مصدری بر وزن «فَعْلَةٌ» باشد برای ساختن مرّه و نوع باید اعراب آن را تغییر داد .

مرّه ← دَرَبَةٌ ← دَرَبْتُ بِالدَّرْسِ دَرَبَةً .  
مانند: دَرَبَةٌ (تمرین و آمادگی) ← نوع ← دَرَبْتُ دَرَبَةَ الشَّيْطَانِ .

نکته ۳: مصدر مرّه تنها بر فعل جوارح حسی دلالت می کند مانند «جَلَسَتْ» و بر فعل باطنی مانند «الْعِلْمُ ، الْجَهْلُ ، الْجُبْنُ» یا صفت ثابت، مانند «الْحُسْنُ ، الْكَرَمُ ، الْبُخْلُ» دلالت نمی کند .

### سوم - مفرد، مثنی و جمع

الف ( مفرد : اسمی است که بر یکی دلالت می کند .

ب ( مثنی : اسمی است که بر دو دلالت می کند .

ج ( جمع : اسمی است که بر بیش از دو دلالت می کند .

### ب) کیفیت ساختن مثنی

انتهای اسم مفرد مفتوح می شود و سپس :

۱ - در حالت رفع «ان» به آن اضافه می شود؛ مانند: «حَضَرَ الرَّجُلَانِ» .

۲ - در حالت نصب و جر «ین» به آن اضافه می شود؛ مانند: «اِشْتَرَى الْكِتَابَيْنِ» .

### واژگان ملحق به مثنی:

گروه اول: اِثْنَانٍ ، اِثْنَتَانِ ، اِثْنَتَانِ .

گروه دوم: «كِلَا ، كِلْتَا» که به ضمیر اضافه شوند .

نکته ۱- «أَبَوَانِ» برای «أَبَ و أُمَّ» و «الْقَمَرَانِ» برای «الشَّمْسُ و الْقَمَرُ» و اسامی مثنی مانند «حَسَنَيْنِ ، مُحَمَّدَيْنِ» مانند گروه اول و دوم هستند .

نکته ۲- «کلا و کلتا» در صورتی حکم اعراب مثنی را دارند که به ضمیر اضافه شوند؛ مانند: «لِي كِتَابَانِ كِلَاهُمَا فِي الْبَيْتِ»، «حَضَرَ التَّلْمِيزَانَ وَ سَلَّمَتْ عَلَيَّ كِلَيْهِمَا»، «رَأَيْتُ كِلَيْهِمَا» .

و اگر «کلا و کلتا» به اسم ظاهر اضافه شوند، اعراب آن ها در حالت رفع و جر و نصب تقدیری خواهد بود؛ مانند: «سَلَّمْتُ عَلَيَّ كِلَا التَّلْمِيزِينَ»، «رَأَيْتُ كِلَا التَّلْمِيزِينَ» .

نکته ۳- زمانی که «کلا و کلتا» مبتدا واقع شوند، خبر آن ها می تواند مفرد و یا مثنی بیاید؛ اگر چه مفرد آمدن خبر صحیح تر و فصیح تر است؛ مانند: «كِلَا الرَّجُلَيْنِ عَالِمَانِ»، «كِلَا الرَّجُلَيْنِ عَالِمٌ»، مثال قرآنی برای مفرد آمدن خبر: «كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهُمَا»

### کیفیت ساخت مثنی از اسم مقصور :

۱ - در ثلاثی «الف» به حرف اصلی خود که اعلال گردیده بود باز می گردد؛ مانند: عَصَا ← عَصَوَانِ ، فَتَى ← فَتَيَانِ .

۲ - در فوق ثلاثی «الف» همواره قلب به یاء می شود؛ مانند: الْمُعْطَى ← الْمُعْطَيَانِ ، الْمُصْطَفَى ← الْمُصْطَفَيَانِ .

### کیفیت ساخت مثنی از اسم منقوص :

در منقوص اگر «یاء» حذف شده باشد در تننیه باز می گردد؛ مانند: هَادٍ ← هَادِيَانِ ؛ مُهْتَدٍ ← مُهْتَدِيَانِ .

### کیفیت ساخت مثنی از اسم ممدود :

۱ - اگر همزه ممدود برای تأنیث باشد، همزه قلب به واو می شود؛ مانند: حَمْرَاءُ ← حَمْرَاوَانِ .

۲ - اگر همزه ممدود جزء اسم باشد، بدون تغییر باقی می ماند؛ مانند: قَرَاءٌ ← قَرَاءَانِ (قَرَاءَانِ) .

۳ - اگر همزه ممدود مقلوب از «واو» یا «یاء» باشد دو وجه جایز است؛ مانند: دُعَاءٌ : دُعَاوَانِ ، دُعَاوَانِ ؛ كِسَاءٌ : كِسَاوَانِ ، كِسَاوَانِ .

### کیفیت مثنی کردن اسامی ای که لام الفعل آن ها حذف شده است:

۱ - اگر حرف محذوف جایگزین نداشته باشد به هنگام تننیه باز می گردد؛ مانند: أَبٍ ، أَخٍ ← أَبَوَانِ ، أَخَوَانِ .

به جز در دو کلمه «أَلَيْدٌ وَ أَلْفَمٌ» که حرف محذوف باز نمی گردد؛ مانند: يَدَانِ ، فَمَانِ .

۲ - اگر حرف محذوف جایگزین داشتن داشته باشد با همان جایگزین مثنی می شود؛ مانند:

سَنَةٌ ← سَنَتَانِ ؛ إِسْمٌ ← إِسْمَانِ ؛ إِبْنٌ ← إِبْنَانِ .

### ج ( کیفیت ساختن جمع :

#### کیفیت ساختن جمع مذکر سالم:

الف ( در حالت رفع «ون» به اسم مفرد اضافه می شود؛ مانند: مُرْسَلٌ ← مُرْسَلُونَ .

ب ( در حالت نصب و جر «ین» به اسم مفرد اضافه می شود؛ مانند: مُرْسَلٌ ← مُرْسَلِينَ

#### استثنائات قاعده فوق:

۱ - در اسم منقوص؛ «یاء» اسم منقوص حذف می شود و ماقبل «واو» جمع ، مضموم می گردد و ماقبل «یاء» جمع ، مکسور می گردد؛ مانند: هَادِيُونَ ← هَادُونَ ؛ هَادِيِينَ ← هَادِيْنَ .

۲- در اسم مقصور؛ «الف» اسم مقصور حذف می شود و حرکت فتحه قبل از «واو» و «یاء» جمع به نشانه «الف» محذوف، باقی می ماند؛ مانند: مُصْطَفَى ← مُصْطَفُونَ ؛ مُصْطَفَى ← مُصْطَفِيْنَ

۳ - حکم اسم ممدود؛ در جمع مانند حکم آن در تثنیه می باشد؛ مانند: وَضَاءٌ ← وَضَاؤُونَ ؛ بِنَاءٌ ← بِنَاؤُونَ / بِنَاوُونَ

### ویژگی های جمع مذکر سالم:

اسمی را می توان جمع مذکر بست که دارای یکی از ویژگی های زیر باشد :

۱ - اسم عَلم باشد به شرط آنکه تاء تأیید نداشته باشد؛ مانند: « معاوية » و مرکب نباشد؛ مانند: «عبد الله» .

مثال صحیح و درست برای جمع مذکر سالم: «مَحْمَدُونَ ، زَيْدُونَ» .

۲ - صفت باشد به شرط آن که :

الف ) بتوان به آن «ة» اضافه کرد ؛ مانند : «عالمون» .

ب ) افعال تفضیل باشد ؛ مانند: «اکبرون» .

ج ) اسم منسوب باشد؛ مانند: «لُبْنَانِيُونَ ، دِمَشْقِيُونَ ، اِصْفَهَانِيُونَ» .

### ملحقات به جمع مذکر سالم:

برخی از اسامی هستند با وجود این که ویژگی های جمع مذکر سالم را ندارند ولی مانند آن ها جمع بسته می شوند از این رو به آن ها ملحقات گفته می شود و آن اسامی عبارتند از : «أُولُو ، ذُوو، بَنُونَ ، أَهْلُونَ ، عَلِيُونَ ، أَرْضُونَ ، عَالَمُونَ ، سِنُونَ ، عَشْرُونَ تا تسعون» .

### کیفیت ساختن جمع مؤنث سالم :

قاعده عمومی در ساخت جمع مؤنث افزودن «ات» بر اسم مفرد، بدون تغییر آن می باشد؛ مانند: مَرِيْمَ ← مَرِيْمَات .

### استثنائات این قاعده:

در سه مورد هنگام افزودن «ات»، اسم مفرد تغییر می کند که آن ها عبارتند از :

۱ - اسم مختوم به «ة» به هنگام اضافه شدن «ات» حرف «ة» از آن حذف می شود؛ مانند: مُؤْمِنَةٌ ← مُؤْمِنَات .

۲ - در اسم مختوم به الف مقصور یا الف ممدود مانند مثنی عمل می شود؛ مانند :

فُضْلِي ← فُضْلِيَات ؛ رَمِي ← رَمِيَّات ، عَصَا ← عَصَوَات ؛ صَحْرَاء ← صَحْرَاوَات .

۳ - اسم ثلاثی که موصوف و مفتوح الفاء است، اگر صحیح و سالم باشد ، عین الفعل آن مفتوح «َ» می گردد؛ مانند :

عَمْرَةٌ ← عَمْرَات ؛ هَمْرَةٌ ← هَمْرَات

اسامی ای که جمع مؤنث بسته می شوند عبارتند از :

۱- اسامی علم مؤنث؛ مانند: «هِنْد ، وَرْدَة».

۲- اسامی که به علامت تأنیث منتهی می شوند؛ مانند: «جَمِيلَة ، حُمَّى (تَب) ، صَحْرَاء».

۳- مصدری که بیش از سه حرف (فوق ثلاثی) هستند؛ مانند: «أَحْسَان ، تَعْرِيف» .

۴- اسامی مذکر غیر عاقل که مصغر یا وصف باشند؛ مانند: «دَرِيْهَم ، مَعْدُوْد» .

۵- اسامی غیر عاقل که در آغاز آن ها «ابن» یا «ذی» بیاید؛ مانند: «ابن آوی ، ذی القعدة» : «بنات آوی ، ذوات القعدة».

نکته: غیر از موارد مذکور واژگانی که جمع مؤنث هستند، سماعی می باشند؛ مانند: «حَمَامَات ، اصْطَبَالَات ، سَمَاوَات ، اُمّهَات ، ثِيَابَات (بیوه)، شَمَالَات ، سُرَادِقَات ، سَجَلَات (کارنامه، پرونده)» .

### ملحقات جمع مؤنث سالم:

واژگان ملحق به جمع مؤنث: «بَنَات ، أَخَوَات ، أُولَات ، بَرَكَات ، عَرَفَات» .

### جمع مکسر:

جمعی است که ساختار اسم مفرد آن تغییر می کند؛ به این ترتیب که :

۱- بر حروف اصلی یک یا چند حرف افزوده می شود؛ مانند: «سَهَام ، أَقْلَام» .

۲- از حروف اصلی کاسته می شود؛ مانند: «رُسُل ، كُتُب» .

۳- حرکت آن تغییر می کند؛ یا با فزونی در حروف؛ مانند: «عَصَافِير» (جمع «عُصْفُور»)

و یا با کاستی در حروف؛ مانند: «عُمُد» (جمع «عماد»)

یا بدون فزونی و کاستی در حروف؛ مانند: أُسْد (جمع «أَسَد»).

نکته: برخی از کلمات دارای تغییر مقدر (مفروض) هستند و جمع و مفرد آنان یکسان است؛ مانند: «فَلَک»

انواع جمع مکسر: ۱- جمع قلت، ۲- جمع کثرت

۱- جمع قلت: جمع قلت بر ۳ تا ۱۰ دلالت می کند و دارای چهار وزن است که عبارتند از:

أَفْعُل (أَنْفُس)؛ أَفْعَال (أَجْدَاد)، أَفْعَلَة (أَعْمَدَة: جمع عمود)، فِعْلَة (فَتِيَّة: جمع فتی). .

۲- جمع کثرت: اوزان جمع کثرت عبارتند از: فُعْل (حُمْر: جمع أحمر)، فُعْل (كُتُب)، فُعْل (صُور)، فِعْل (قِطَع)، فُعْلَة (هُدْيَة که با قلب یاء

هُدَاة می شود)، فَعْلَة (سَحْرَة)، فَعْلَة (فَيْلَة: جمع فیل)، فُعْل (رُكَّع)، فُعَال (عُدَال: جمع عادل به معنای عیب جو)، فَعْلَى (مَرَضَى)، فِعَال

(جِبَال)، فُعُول (قُلُوب)، فُعْلَاء (نُبَهَاء: جمع نبيه به معنای نجیب)، أَفْعَال (أَنْبِيَاء)، فِعَال (عِلْمَان: جمع غلام)، فُعْلَان (فُضْبَان: جمع

قضیب به معنای شاخه بریده شده) .

نکته: جمع مذکر سالم و جمع مؤنث سالم بین قلت و کثرت مشترک می باشند .

### جمع الجمع / منتهی الجموع:



**جمع الجمع:** هرگاه جمع مکسر به خاطر فراوانی افراد در برگیرنده دوباره جمع بسته شود آن را جمع الجمع نامند؛ مانند :

الْأَيْدِي ← الْيَدِ

الْأَكْلَابِ ← الْكَلْبِ ← كَلْب

**منتهی الجموع :** جمعی است که به یکی از دو طریق زیر ساخته می شود :

۱- بعد از الف ، جمع مکسر دارای دو حرف متحرک باشد؛ مانند : «دَرَاهِمِ ، فَوَاصِلِ ، أَنَامِلِ ، سَبَائِكِ (جمع سبیکه:شمش)».

۲- بعد از الف، جمع مکسر دارای سه حرف باشد که حرف وسط آن ساکن باشد؛ مانند: «طَوَامِيرِ ، مَثَاقِيلِ ، رَبَاحِينَ ، قَرَاتِيسِ ، أَرَاغِيزِ (جمع ارچوزه: شعر در بحر رجز)» .

نکته ۱ : گاهی حرکت دو حرفی که بعد از الف هستند، در تقدیر می باشند؛ مانند: «مَوَادُّ ، مَطَايَا (جمع مطیه: چهارپا،سواری)».

نکته ۲ : هرگاه جمع بر وزن «أَفَاعِلِ» یا «أَفَاعِيلِ» باشد؛ مانند : «صَوَاحِبِ» جمع «صَاحِبَةٌ» ، «أَفَاضِلِ» جمع «أَفْضَلِ» نمی توان به صورت جمع مکسر آن ها را جمع مجدد بست بلکه می توان به صورت جمع سالم آن ها را جمع بست :

مانند : صَوَاحِبِ ← صَوَاحِبَاتِ ؛ أَفَاضِلِ ← أَفَاضِلُونَ .

نکته ۳ - جایز است دیگر جمع های مکسر که بر وزن منتهی الجموع نیستند با جمع سالم ، جمع بست ؛ مانند :

سَادَةٌ (جمع سَيِّدٍ) ← سَادَاتِ ؛ أُنْدِيَّةٌ (نَادٍ) ← أُنْدِيَّاتِ (باشگاه ، مجمع).

### اسم جمع و اسم جنس:

**اسم جمع:** اسمی است که بر جمع دلالت می کند بدون این که مفردی از حروف خود داشته باشد ؛ مانند: «خَيْلٌ ، شَعْبٌ» .

**اسم جنس:** هرگاه اسم بر جمع دلالت کند ولی برای مفرد کردن بتوان «ة» یا «ياء» نسبت اضافه کرد به آن اسم جنس جمعی یا شبیه جمع گویند ؛ مانند: تُفَّاحٌ ← تُفَّاحَةٌ ؛ بَعُوضٌ ← بَعُوضَةٌ ؛ إِفْرَنْجٌ ← إِفْرَنْجِيٌّ .

نکته ۱ - اسم جمع و شبه جمع مانند کلمات مفرد جمع بسته می شوند؛ مانند: قَوْمٌ (أَقْوَامٌ) ، نَجْمٌ (أَنْجُمٌ) ، رَكْبٌ (أَرْكَبٌ) .

نکته ۲ - با توجه به معنای اسم جمع می توان قواعد کلمات جمع را در ارتباط با آن جاری کرد ؛ مانند : «الرَّكْبُ سَارُوا» ، «فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» و با توجه به لفظ آن، قواعد مفرد را جاری کرد ؛ مانند: «هَذَا الشَّعْبُ الْعَظِيمِ» ، «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا» .

این نکته در خصوص اسم جنس نیز جاری است؛ مثال: «قَالَتْ نَمَلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ» ، «إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا»

### چهارم - مذکر و مؤنث :

**مذکر :** اسمی است که بر ذکور در حیوانات و انسان ها دلالت می کند ؛ مانند : «أَبٌ ، أَسَدٌ» .

**مؤنث :** اسمی است که بر تأنیث در حیوانات و انسان ها دلالت می کند ؛ مانند : «أُمٌّ ، لِبُوءَةٍ (ماده شیر)» .

### انواع مذکر و مؤنث:

**حقیقی** : اسامی که بر تذکیر و تأیث واقعی دلالت کنند مذکر و مؤنث حقیقی گویند؛ مانند مثال های ذکر شده .

**مجازی** : اسامی اشیاء که برخی مذکر و برخی مؤنث فرض شده اند بدون اینکه تذکیر و تأیث حقیقی در آن ها باشد ، مذکر مجازی و مؤنث مجازی گویند ؛ مانند : بَيْت (مذکر مجازی) ، دَوَاة (مؤنث مجازی) .

### علائم مؤنث

۱ - « تاء » مربوطه ؛ مانند : «ضَارِبَةٌ» .

۲ - الف مقصوره ؛ مانند : «سَلْمَى» .

۳ - الف ممدود ؛ مانند : «حَسَنَاء» .

### انواع مؤنث :

۱ - لفظی : مؤنثی می باشد که در آن علامت تأیث می باشد ؛ مانند : «مُعَاوِيَةَ ، لَيْلَى ، حَمْرَاء» .

۲ - معنوی : مؤنثی می باشد که بر مؤنث دلالت می کند ولی در آن علامت تأیث نیست ؛ مانند : «مَرِيَم ، شَمْس ، دَار» .

### اقسام مؤنث معنوی:

۱ - علم های مؤنث؛ مانند: «مَرِيَم» .

۲ - اسامی مختص به مؤنث؛ مانند: «أُحْت ، أُم» .

۳ - اسامی سرزمین ها ، شهرها ، قبیله ها؛ مانند : «شَام ، مِصْر ، قُرَيْش» .

۴ - اسامی بعضی از اعضای زوج بدن؛ مانند : «عَيْن ، رِجْل ، يَد ، أذن» .

**نکته:** واژگان فراوانی هستند که مؤنث معنوی می باشند ولی جزء هیچ کدام از موارد یاد شده نیستند؛ مانند: «أَرْض ، بَيْت ، جَهَنَّم ، حَرْب ، دَار»

### کیفیت مؤنث کردن صفات:

صفات غالباً با افزودن «ة» به آخرشان مؤنث می شوند؛ مانند: «مُؤْمِنَةٌ» که مؤنث آن «مُؤْمِنَةٌ» می شود، اما برخی صفات از این قاعده تبعیت نمی کنند که عبارتند از :

۱ - صفات بر وزن فَعْلَان بر وزن فَعْلَى مؤنث می شوند ؛ مانند : سَكْرَان ← سَكْرَى ، غَضْبَان ← غَضْبَى .

۲ - صفت مشبیه بر وزن أَفْعَل بر وزن فَعْلَاء مؤنث می شود ؛ مانند : أَحْمَر ← حَمْرَاء ، أبيض ← بَيْضَاء .

۳ - افعال تفضیل بر وزن فَعْلَى مؤنث می شود ؛ مانند : أَكْرَم ← كُرْمَى ، أَصْغَر ← صُغْرَى .

• صفاتی که برای مؤنث و مذکر کردن یکسان به کار می روند :

۱ - فَعَالَةٌ : «رَجُلٌ عَلَامَةٌ» ، «إِمْرَأَةٌ عَلَامَةٌ» .

۲ - مِفْعَالٌ : «رَجُلٌ مِفْعَالٌ» ، «إِمْرَأَةٌ مِفْعَالٌ» .

در این وزن بندرت صفت، مؤنث می شود : «مِيقَانٌ» ، «مِيقَانَةٌ» (زود باور)

۳ - مَفْعِلٌ : «رَجُلٌ مَعْطِرٌ» ، «أَمْرَأَةٌ مَعْطِرَةٌ» .

در این وزن بندرت صفت، مؤنث می شود : «مَسْكِينٌ» ، «مَسْكِينَةٌ» .

۴ - مَفْعَلٌ : «رَجُلٌ مَغْشَمٌ» ، «أَمْرَأَةٌ مَغْشَمَةٌ» (ستمگر، شجاع).

۵ - فَعَلَةٌ : «رَجُلٌ ضَحَكَةٌ» ، «أَمْرَأَةٌ ضَحَكَةٌ» .

۶ - وزن فَعُولٌ به معنای «فاعل» و فَعِيلٌ به معنای «مفعول» : «رَجُلٌ صَبُورٌ» ، «أَمْرَأَةٌ صَبُورَةٌ» ؛ «رَجُلٌ قَتِيلٌ» ، «أَمْرَأَةٌ قَتِيلَةٌ» .

نکته: در فَعُولٌ به معنای «فاعل» و فَعِيلٌ به معنای «مفعول» اگر موصوف ذکر نشود در حالت مؤنث «تاء» به آن ها افزوده می شود ؛

مانند : «رَأَيْتُ جَرِيحًا» (مذکر) ؛ «رَأَيْتُ جَرِيحَةً» (مؤنث) .

### پنجم - معرب و مبنی

معرب : اسم یا فعلی است که با تغییر عوامل، حرکت حرف آخر آن تغییر می یابد .

مانند : «قَدِمَ الْغَائِبُ» ، «رَأَيْتُ الْغَائِبَ» ، «سَلَّمْتُ عَلَى الْغَائِبِ» .

نکته : تغییر در کلمه معرب، یا ظاهری است (مانند مثال های بالا) و یا تقدیری است؛ مانند : «قَامَ الْفَتَى» .

### اسامی معرب

ضمائر، موصولات، اسامی شرط، استفهام، کنایات، اغلب اسم های اشاره و برخی اسامی دیگر، مبنی و مابقی اسم ها معرب هستند.

### افعال معرب

در میان افعال ، فقط فعل مضارع ، به استثنای مضارع نون تأکید دار و مضارع نون تأنیث دار(صیغه های ۶ و ۱۲) معرب می باشد.

انواع معرب : ۱ - معرب به حرکات ؛ ۲ - معرب به حروف .

### ۱ - معرب به حرکات

این معرب چهار دسته می باشند: الف) اسم مفرد، ب) جمع مؤنث سالم، ج) جمع مکسر، د) فعل مضارع بدون ضمیر بارز مرفوع(افعال اربعه)

ویژگی های معرب به حرکات :

۱ - مرفوع به ضمه «ُ» و منصوب به فتحه «َ» می شوند به جز جمع مؤنث سالم که نصب آن به کسره «ِ» است .

۲ - اسم مفرد و جمع مؤنث سالم و جمع مکسر مجرور «ِ» می شوند به استثنای غیر منصرف که جر آن به فتحه «َ» است .

۳ - فعل مضارع (افعال اربعه) مجزوم به سکون «ْ» می شود به جز معتل الآخر که حرف آخر آن حذف می شود ؛ مانند :

«لَمْ يَدْعُ» ، «لَمْ يَخْشَ» ، «لَمْ يَرَمْ» .

### ۲ - معرب به حروف

معرب به حرف دارای اعراب نیایی هستند (نیابت از حرکات) و چهار دسته می باشند :

۱ - اسماء خمسه : «أَبٌ ، أُخٌ ، حَمٌ ، فَمٌ ، ذُو» .

این اسامی با «واو» مرفوع، با «الف» منصوب و با «یاء» مجرور می شوند؛ مانند: «هَذَا ذُو أَدَبٍ»، «رَأَيْتُ ذَا مَالٍ»، «مَرَرْتُ بِذِي فَضْلٍ».

۲ - اسامی مثنی: اسامی مثنی با «الف» مرفوع، و با «یاء» منصوب و مجرور می شوند؛ مانند:

«جَلَسَ الرَّجُلَانِ»، «أَجَلَسْتُ الرَّجُلَيْنِ»، «جَلَسْتُ مَعَ الرَّجُلَيْنِ».

۳ - جمع مذکر سالم: با «واو» مرفوع و با «یاء» منصوب و مجرور می شوند؛ مانند:

«جَاءَ الْقَادِمُونَ»، «أَحْضَرْتُ الْغَائِبِينَ»، «ذَهَبْتُ بِالْحَاضِرِينَ».

۴ - افعال خمسه: هر فعل مضارعی که به «الف» تثنیه یا «واو» جمع یا «یاء» مخاطبه متصل شود از افعال خمسه می باشد، این افعال

با ثبوت نون مرفوع و با حذف آن منصوب و مجزوم می شوند؛ مانند: «لَنْ يَنْجَحَا»، «لَمْ تَنْجَحِي».

### مبنی

مبنی کلمه ای است که حرکت حرف آخر آن ثابت است.

نکته: همه حروف مبنی هستند و اکثر اسامی معرب می باشند و در افعال، اصل مبنی بودن است.

اسم و فعل مبنی به لازم و عارضی تقسیم می شوند.

### اسامی مبنی لازم و عارضی:

۱- لازم: به آن دسته از اسامی مبنی گفته می شود که در همه حالات ثابت هستند و عبارتند از: ضمائر، اسامی اشاره، موصولات، اسامی

شرط و استفهام، برخی از کنایات، بعضی از ظروف، اسم فعل ها، اسامی اصوات.

۲ - عارضی: به آن دسته از اسامی مبنی گفته می شود که در اصل معرب می باشند و در حالت جدید مبنی بودن را اقتضا کرده اند و در

صورتی که از این حالت خارج شود، دیگر مبنی نخواهد بود؛ این دسته از مبنی ها شش نوع هستند:

الف) منادای مفرد مقصوده؛ حرف آخر آن همواره لفظاً و یا تقدیراً مبنی بر ضم است.

نکته: جمله «یا مؤمنان» مبنی بر «الف» و «یا مؤمنون» مبنی بر «واو» می باشد.

ب) اسم لای نفی جنس در صورتی که مضاف یا شبه مضاف نباشد، حرف آخر آن مبنی بر فتح است؛ مانند: «لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ».

نکته: در مثنی و جمع سالم مبنی بر «یاء» است؛ مانند: «لَا مُؤْمِنِينَ وَ لَا مُؤْمِنِينَ فِي الْمَدِينَةِ».

ج) اعداد مرکب از ۱۱ تا ۱۹؛ مانند: «جَاءَ أَحَدَ عَشَرَ غُلَامًا».

نکته: قسمت اول عدد «اِثْنَتَيْ عَشَرَ» و مؤنث آن «اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ» معرب می باشد؛ «جَاءَنِي اِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا وَ اِثْنَا عَشْرَةَ امْرَأَةً».

د) کلماتی که از ظروف تشکیل شده اند؛ مانند: «أَزْرُوهُ صَبَاحَ وَ مَسَاءً»، و حال هایی که ترکیب مزجی هستند؛ مانند: «أَنْتَ جَارِي بَيْتِ

بَيْتٍ»؛ «أَيُّ مُلَاصِقًا».

ه) ظروفی که به جمله ها اضافه می شوند؛ مانند: «تَصَافِينَا يَوْمَ تَلَاقِنَا»، «لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ \* يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ...» (غافر ۱۵ و ۱۶)

و) اسامی جهت های ششگانه: «فَوْقُ ، تَحْتُ ، يَمِينُ ، شِمَالُ ، خَلْفُ ، قُدَامُ» و اسامی که دارای معانی اسامی جهت و مشابه آن ها هستند: «قَبْلُ ، بَعْدُ ، أَوَّلُ ، دُونَ ، حَسْبُ و غیره» در صورتی که مضاف الیه آن ها حذف شده باشد، مبنی هستند؛ مثال: «جاء زيدٌ و عمروٌ من قبلٍ».

### افعال مبنی لازم و عارضی :

۱- لازم: به الف(فعل ماضی ؛ ب) فعل امر تقسیم می شود .

#### الف)فعل ماضی :

۱- افعال ماضی مبنی بر فتح ظاهری: «ضَرَبَ ، ضَرَبَا ، ضَرَبَتْ ، ضَرَبْتَا»

۲- افعال ماضی مبنی بر فتح مقدر: مابقی افعال ماضی (زیرا یا دارای «واو» جمع هستند که در این صورت به خاطر «واو» حرکت فتحه در تقدیر است و یا دارای دیگر ضمایر رفع هستند که به خاطر سکون عارض، حرکت فتحه در تقدیر است).

#### ب) فعل امر:

۱ - مبنی بر سکون: امری که دارای نون تأنیث هست؛ مانند: «حَفَظْنَ» یا امری که صحیح الآخر است و به آن حرفی اضافه نشده است؛ مانند: «احْفَظْ».

۲ - مبنی بر حذف حرف آخر: امری که معتل است و به آخر آن حرفی اضافه نشده است؛ مانند: «أَدْنُ» .

۳ - مبنی بر حذف نون: امری که دارای «الف» تثنیه یا «واو» جمع و یا «یاء» مخاطبه است؛ مانند: «احْفَظَا ، احْفَظُوا ، احْفَظِي» .

۴ - مبنی بر فتح: امر مفرد مذکر که به آن نون تأکید اضافه شده است؛ مانند : «احْفَظَنَّ» .

### ۲ - عارضی

این قسم از مبنی فقط در فعل مضارع می باشد :

۱ - مبنی بر سکون: مضارعی که دارای نون تأنیث است (صیغه ۶ و ۱۲)؛ مانند : «هُنَّ يَذْهَبْنَ» ، «أَنْتِنَ تَذْهَبْنَ» .

۲ - مبنی بر فتح: مضارعی که در صیغه های ۱ ، ۴ ، ۷ ، ۱۳ و ۱۴ به آن نون تأکید اضافه شود؛ مانند : «لِيَحْفَظَنَّ» .

#### مباحث معرب

مباحث معرب عبارتند از : ۱ - اسم مقصور، اسم ممدود، اسم منقوص؛ ۲ - اعراب تقدیری؛ ۳ - منصرف و غیر منصرف .

#### ۱ - اسم مقصور، اسم ممدود، اسم منقوص

اسم معرب با توجه به آخرین حرف مفرد خود به پنج دسته تقسیم می شود که عبارتند از : اسم مقصور ، ممدود ، منقوص ، صحیح الآخر و شبه صحیح.

الف) اسم مقصور: اسمی است که به «ی» ختم می شود؛ مانند: «الْفَتَى ، الْمَصْطَفَى» .

ب) اسم ممدود: اسمی است که به «اء» ختم می شود؛ مانند: «سَمَاء ، اِعْطَاء» .

ج) اسم منقوص: اسمی است که به «یاء» لازم (متعلق به ریشه کلمه) ماقبل مکسور («- ی») ختم می شود؛ مانند: «الدَّاعِي ، الْمُنَادِي» .

د) صحیح الآخر: اسمی که به حروف صحیح غیر از همزه ختم شود، اسم صحیح الآخر گفته می شود؛ مانند: «کتاب»  
 ه) شبه صحیح: اسمی که به «واو» ماقبل ساکن («و» و «یا» ماقبل ساکن) («ی» ختم شود، شبه صحیح گفته می شود؛ مانند: «دَلُّوْ ، ظَبُّی» .

## ۲- اعراب تقدیری

### موارد تقدیر حرکات:

۱- کلمات معربی که به «الف» ختم می شوند؛ مانند: «الْفَتَىٰ ، یَخْشَىٰ» : اعراب این کلمات در حالت رفع، نصب و جر تقدیری می باشد.  
 ۲- اسم مضاف به یاء متکلم؛ مانند: «مَرَرْتُ بِغَلَامِي» .

۳- کلمات معربی که به واو ماقبل مضموم («و») و یا یاء ماقبل مکسور («ی») ختم شوند؛ مانند: «يَدْعُو الْقَاضِي»، «يَذْهَبُ الْقَاضِي» .  
 نکته: اعراب این کلمات در حالت رفع و جر تقدیری می باشد ولی در حالت نصب ظاهری می باشد.

### تقدیر حرف واو:

در صورتی که جمع مذکر سالم مرفوع، به «یاء» متکلم اضافه شود، «واو» که نشانه رفع است در تقدیر می باشد؛ مانند: «سَجِنَ ضَارِبِي»  
 (در اصل ضَارِبُوِي بوده است) .

### تقدیر نون رفع در فعل مضارع

۱- قبل از نون تأکید: «هَلْ تُضْرِبَانِ» (اصل آن تَضْرِبَانِ بوده است) .

۲- قبل از نون وقایه: «هَلْ تُكْرِمُونِي» (اصل آن تُكْرِمُونِي بوده است) .

### تقدیر سکون

زمانی که بعد از سکون، حرف ساکن دیگری باشد، ساکن در تقدیر است؛ مانند: «لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» .

### ۳- معرب منصرف و معرب غیرمنصرف

اسم معرب منصرف اسمی است که هم تنوین و هم تمامی حرکات اعراب را می پذیرد؛ مانند: «جَاءَنَا رَجُلٌ عَالِمٌ» ، «رَأَيْتُ رَجُلًا عَالِمًا» ،  
 «مَرَرْتُ بِرَجُلٍ عَالِمٍ» .

اسم معرب غیرمنصرف اسمی است که نه تنوین و نه کسره می پذیرد؛ مانند: «قَدِمَ إِبْرَاهِيمُ» ، «رَأَيْتُ يَعْقُوبَ» ، «سَمِعْتُ مِنْ يُوسُفَ» .  
 اسامی که غیرمنصرف هستند:

۱- اسامی مفرد: الف (علم ؛ ب) صفت .

۲- صیغه های جمع بر وزن مَفَاعِلِ و مَفَاعِيلِ .

۳- اسامی مختوم به الف تأنیث .

۱- اسامی مفرد: الف (علم ؛ ب) صفت .

**الف ( علم )** : اسامی علم در شش مورد غیرمنصرف هستند که آن شش مورد عبارتند از :

یکم ( زمانی که مختوم به « ان » زائد باشند؛ مانند: «عُثْمَانُ، رِضْوَانُ، زَيْدَانُ» .

نکته : زائد بودن «ان» زمانی است که سه حرف اصلی قبل از «ان» آمده باشد .

دوم ( زمانی که علم بر وزن فِعَل باشد؛ مانند: «يَزِيدُ ، أَحْمَدُ ، تَغَلَّبَ» .

سوم ( زمانی که علم مرکب مزجی باشد؛ مانند: «بَعْلَبِكَّ ، بَيْتَ لَحْمٍ» .

نکته: منظور از مرکب مزجی در غیرمنصرف مرکبی است که معرب باشد بر خلاف اعداد مثل «خَمْسَةَ عَشَرَ» و اسامی مختوم به «وَيْه»

مثل «سَيِّبُوَيْه» با آن که مرکب مزجی می باشند، مبنی هستند.

چهارم ( زمانی که علم مؤنث باشد؛ خواه مؤنث لفظی باشد، مانند: «معاویة»، خواه مؤنث معنوی باشد، مانند: «مریم» .

پنجم ( زمانی که علم، أَعْجَمِي (غیرعرب) باشد که بیش از سه حرف دارد؛ مانند: «يَعْقُوبُ ، اِبْرَاهِيمُ» .

نکته: تمامی اسامی انبیاء در قرآن غیر منصرف هستند به جز شش اسم: «صالح، نوح، شعيب، محمد، لوط و هود»؛ اختصار آن «صن

شمله» می باشد.

ششم ( زمانی که معدول باشد؛ مانند: «عمر» که معدول از «عامر» است و مراد از معدول این است که کلمه از صیغه اصلی خود تغییر

یافته است.

## ب ( صفت )

یکم ( بر وزن «فَعْلَانُ» که مؤنث آن «فَعْلَى» باشد ؛ مانند: «سَكْرَانُ» (مؤنث: سَكْرَى)، برخلاف شَبَعَانُ و شَبَعَانَةُ

دوم ( بر وزن «أَفْعَلُ» که با «تاء» مؤنث نشود ؛ مانند : «أَحْمَرُ ، أَعْرَجُ» (مؤنث: حَمْرَاءُ ، عَرَجَاءُ) ، «أَفْضَلُ» (مؤنث: فَضْلَى) .

سوم ( زمانی که معدول از کلمه دیگری باشد؛ مانند: لفظ «أَخْرَ» معدول از «أُخْرَى» (مؤنث آخر) ؛ مانند : «فَعْدَةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخْرَى» .

نکته : اعداد بر وزن «فُعَالُ ، مَفْعَلُ»؛ در اعداد «أَحَادُ / مَوْحَدٌ ، ثَنَاءُ / مَثْنِي تَا عَشْرًا / مَعْشَرٌ» غیر منصرف می باشند؛ مانند: «جَاءَ الْقَوْمُ أَحَادًا

و مَوْحَدًا ؛ ثَنَاءُ و مَثْنِي إِلَى عَشْرًا و مَعْشَرًا» یعنی «وَأَحَادًا وَاحِدًا و خَمْسَةً خَمْسَةً» ؛ «أُولَى أَجْنَحَةٍ مَثْنِي وَ ثَلَاثَ وَ رِبَاعَ» ( فاطر / ۱ ) .

## ۲ - صیغه های جمع بر وزن مَفَاعِلِ و مَفَاعِيلِ

یکم ( زمانی که بر وزن «مَفَاعِلِ» باشد ؛ مانند : «مَسَاجِدُ ، أَكْرَامُ» .

دوم ( زمانی که بر وزن «مَفَاعِيلِ» باشد ؛ مانند : «مَصَابِيحُ ، قَنَادِيلُ (جمع قنديل: چراغ ها)، أَنَاثِيدُ (جمع نشيد: سرودها)» .

نکته: زمانی صیغه جمع، غیرمنصرف است که منتهی الجموع باشد چنان که گذشت؛ همچنین شرط است که مختوم به «تاء» نباشد

بنابراین صیغه های جمعی چون «أَسَاتِذَةٌ» و «تَالَامِذَةٌ» منصرف می باشند.

۳- اسم مختوم به الف تَأْنِيثُ (الف مقصوره «ی» ، الف ممدوده «اء» ) .

اسم مختوم به الف تأنیث بدون هیچ شرطی غیرمنصرف است یعنی اعم از اینکه مفرد باشد؛ مانند «سَكْرَىٰ» و «حَمْرَاءُ» و یا جمع باشد مانند: «مَرَضَىٰ»، «أَصْدِقَاءُ» یا علم باشد مانند: «سَلْمَىٰ» (اسم زن)، «خَنَسَاءُ» (پهن بینی) و یا صفت باشد مانند: «حَبْلَىٰ» (باردار)، «عَدْرَاءُ» (دوشیزه) غیرمنصرف هستند.

نکته: اسم غیرمنصرف هنگامی که مضاف واقع شود و یا «ال» بر آن وارد شود، مجرور به کسره می شود؛ مانند: «مَرَرْتُ بِأَفْضَلِ الْعُلَمَاءِ»، «مَرَرْتُ بِالْمَسَاجِدِ»

### ششم - معرفه و نکره :

معرفه ها عبارتند از: ۱- علم، ۲- ضمیر، ۳- اسم اشاره، ۴- اسم موصول، ۵- معرفه به «ال»، ۶- مضاف.

۱- علم: اسمی است که در میان افراد همجنس خود به یک نفر دلالت می کند .

### انواع اسم علم:

۱) مفرد؛ مانند: «سَلِيمٌ»

۲) مرکب: علم مرکب به الف) اضافی: «عَبْدُ اللَّهِ» ؛ ب) مزجی: «بَيْتَ لَحْمٍ» ؛ ج) اسنادی: «تَابَطُ شَرًّا» و «سُرَّ مِنْ رَأَىٰ»، تقسیم می شوند.

### اعراب علم های مرکب :

۱ - در علم اضافی، کلمه نخست معرب است و با توجه به عوامل، حرکت آن تغییر می کند و کلمه دوم همیشه مجرور است ؛

مانند : «جَاءَ عَبْدُ الْمَلِكِ»، «رَأَيْتُ عَبْدَ الْمَلِكِ» .

۲ - در علم مزجی، کلمه نخست مبنی بر فتح است و کلمه دوم معرب غیرمنصرف است؛ مانند : «زُرْتُ بَيْتَ لَحْمٍ»، «أَعْجَبْتَنِي بَيْتَ لَحْمٍ»، «أَقَمْتُ يَوْمَيْنِ فِي بَيْتِ لَحْمٍ» .

نکته : علم های مزجی که به «وِيَّةٌ» ختم می شوند؛ کلمه اول مبنی بر فتح و کلمه دوم مبنی بر کسر است؛ مانند: «سَيِّبِيَّةٌ» .

۳ - علم اسنادی، بدون تغییر باقی می ماند و اعراب آن تقدیری است .

### \* تقسیم دیگر برای علم ها : الف ( کنیه ؛ ب ) لقب .

الف ) کنیه: اسم هایی که با « أَب » و « أُم » آغاز می شوند ؛ مانند : «أَبُو يُوسُفَ»، «أُمُّ عَامِرٍ» .

ب ) لقب: اسم هایی که بر مدح یا ذم دلالت دارند؛ مانند: «الْمُصْطَفَىٰ» (لقب پیامبر)، «الشَّنْفَرَىٰ» به معنای «الْغَلِيظُ الشَّقِيئُ» (لقب ثابت بن اوس از شعرای جاهلیت) .

نکته : در جمله، لقب بعد از اسم می آید؛ مانند: «هَارُونَ الرَّشِيدُ»، «عَمْرُو الْجَاحِظِ»، ولی در کنیه رعایت ترتیب لازم نیست .

### نکره شدن علم

زمانی که اسم علمی مشترک برای دو نفر باشد، علم نکره می شود و در این هنگام مثنی و جمع شده و مانند نکره ها بر سر آن «ال» وارد

می شود؛ مانند : «الْيُوسُفَانِ»، «الْيُوسُفُونِ» .



۲- ضمیر: اسمی است که جایگزین اسم ظاهر می شود، که به دو دسته تقسیم می شود: منفصل و متصل .

مرفوع : هو ، هما ، هم ، ... ، أَنْتَ ، أَنْتُمَا ، أَنْتُمْ ، ...  
منفصل : مَنْصُوبٌ : أَيَّاهُ ، أَيَّاهُمَا ، أَيَّاهُمْ ، ... ، أَيَّاكَ ، أَيَّاكُمَا ، أَيَّاكُمْ ، ...

مرفوع : ت (در قُمْتُ) ، ا (در قَامَا) ، و (در قَامُوا) ، ن (در قُمْنَا) ، ی (در قَوْمِي) و...  
متصل : مَنْصُوبٌ و مَجْرُورٌ : هُ ، هُمَا ، هُمْ ، هَا و ...

### ۳ - اسم اشاره

اسمی است که دلالت بر امر معینی با اشاره به آن می کند؛ مانند: «هَذَا، ذَلِكَ، تِلْكَ، هَذَانِ، هَاتَانِ، هَذَيْنِ، هَاتَيْنِ، هَؤُلَاءِ، أُولَئِكَ».

### اسامی اشاره مختص مکان

۱ - هُنَا : برای اشاره به مکان نزدیک؛

۲ - هُنَاكَ : برای اشاره به مکان متوسط؛

۳ - هُنَالِكَ ، ثَمَّ ، ثَمَّةً : برای اشاره به مکان دور .

نکته : اسامی اشاره مختص به مکان یا ظرف هستند و یا مجرور به حرف جر؛ مانند: «جِئْنَا هُنَا» ، «ذَهَبْنَا مِنْ هُنَاكَ إِلَى هُنَالِكَ» .

### ۴ - اسم موصول

اسمی است که معنای آن با جمله بعد از آن -که صله نامیده می شود- کامل می گردد و به خاص و مشترک تقسیم می گردد؛

۱ - موصول خاص: موصولی است که دارای مذکر و مؤنث و تثنیه و جمع است بر خلاف موصول مشترک که همواره به یک صورت است.  
موصول های خاص :

مذکر: الَّذِي ، الَّذَانِ ، الَّذِينَ  
مؤنث: الَّتِي ، اللَّتَانِ ، اللَّوَاتِي (اللَّاتِي و اللَّائِي) .  
مذکر: الَّذِي ، الَّذِينَ ، الَّذِينَ  
ب ( مَنْصُوبٌ و مَخْفُوضٌ (مَجْرُورٌ) )  
مؤنث: الَّتِي ، اللَّتَيْنِ ، اللَّوَاتِي (اللَّاتِي و اللَّائِي) .

نکته : موصول های خاص به استثنای جمعش (که مختص عاقل است) برای عاقل و غیرعاقل استعمال می گردند؛ مانند: «تَعَمَّى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» .

۲ - موصول های مشترک: عبارتند از: «مَنْ ، مَا ، ذَا ، آي ، ال ، ذُو» .

نکته ۱: «ال» موصول، اسم است به معنای «الَّذِي» و «الَّذِينَ» و بر سر اسم فاعل و مفعول و اوزان مبالغه می آید و فرق آن با دیگر موصولات در این است که دارای اعراب مستقل نیست و اعراب آن وابسته به صله ای است که همراه آن است؛ مانند: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ»

الْبَارِيءُ الْمُصَوَّرُ»، «أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ»؛ كلمات «خالق، باریء، مصوّر و خالقون» اسم فاعل هستند و مانند: «السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ»؛ كلمات «مرفوع و مسجور» اسم مفعول هستند.

نکته ۲: «ذو» کم استعمال می شود و به معنای «الذی» نزد قبيله «طی» می باشد و مبنی بر سکون و مفرد مذکر است:

«فَإِنَّ الْمَاءَ مَاءُ أَبِي وَ جَدِّي وَ بَثْرَى ذُو حَفْرَتُ وَ ذُو طَوَيْتُ»

نکته ۳: «مَنْ» برای عاقل استعمال می شود؛ مانند: «اقْبَلْ عُذْرَ مَنْ اعْتَدَرَ إِلَيْكَ» و جایز است برای غیر عاقل نیز استعمال شود؛ مانند: «يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ».

نکته ۴: «مَا» برای غیر عاقل استعمال می شود؛ مانند: «إِغْفِرْ لَنَا مَا فَرَطْنَا» و جایز است برای عاقل نیز استعمال شود؛ مانند: «يَسْبِحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ»

نکته ۵: «ذَا» برای عاقل و غیرعاقل استفاده می شود به شرط آن که بعد از «مَنْ» و «مَا» استفهام آمده باشد؛ مانند: «مَاذَا فَعَلْتَ»، «مَنْ ذَا رَأَيْتَ» (یعنی: مَا الَّذِي رَأَيْتَ).

نکته ۶: «أَيُّ» برای عاقل و غیرعاقل استفاده می شود و تفاوت آن با بقیه موصولات در این است که معرب می باشد؛ مانند «يَسْرُنِي أَيُّهُمْ هُوَ قَادِمٌ». اگر «أَيُّ» اضافه شود و ضمیری که در صدر صله قرار دارد، حذف شود در این صورت مبنی بر ضم خواهد بود؛ مانند: «رَأَيْتُ أَيُّهُمْ مُتَضَلِّعٌ مِنَ الْعُلُومِ»، در این مثال ضمیر مرفوع «هو» که می باید قبل از «مُتَضَلِّعٌ» باشد، حذف شده است، مثال قرآنی: «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا»؛ «أَيُّ»: اسم موصول مبنی بر ضم و محلاً مفعول به برای «ننزعن»

## ۵ - معرفه به «ال»

«ال» معرفه دو قسم است: الف ( «ال» عهد، ب ) «ال» جنس .

عهد حضوری	}	ب ( «ال» جنس )	عهد ذکری
			عهد
			عهد ذهنی
«ال» حقیقت			«ال» استغراق

الف) «ال» عهد بر اسم نکره وارد می شود و آن را معرفه می کند، انواع «ال» عهد عبارتند از:

۱- عهد حضوری: مانند: «ضَرَبَنِي الرَّجُلُ» (زمانی که آن شخص حضور دارد).

۲- عهد ذکری: مانند: «كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ» («رَسُولًا» قبل از الرَّسُولَ ذکر شده است)

۳- عهد ذهنی: مانند: «اشْتَرَيْتُ الْكِتَابَ» (کتابی که بین تو و مخاطب شناخته شده است).

ب) «ال» جنس: این «ال» بر نکره داخل می شود و آن نکره معنای جنس (عموم افراد) را می دهد و به دو دسته تقسیم می شود:

۱- «ال» حقیقت: این «ال»، حقیقت و ماهیت جنس را بیان می کند؛ مانند: «الرَّجُلُ أَقْوَى مِنَ الْمَرْأَةِ» یعنی حقیقت و جنس مرد قوی تر

از حقیقت و جنس زن است و منظور این نمی باشد که تمام مردها این چنین هستند .

۲- «ال» استعراق: این «ال» برای در بر گرفتن تمام افراد می باشد؛ مانند: «و خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» .

## ۶- مضاف

زمانی مضاف معرفه می باشد که به اسم معرفه اضافه شود و در واقع از آن کسب تعریف می کند؛ مانند: «کتاب زید»؛ بنابراین اگر مضاف به نکره باشد، معرفه نخواهد بود؛ مانند: «کتاب رجل»

### نسبت:

نسبت عبارت است از الحاق «یاء» مشدّد به آخر اسم تا بر انتساب چیزی بر آن دلالت کند، مانند «لبنان» که با افزودن یاء نسبت می شود: «لبنانی» .

### کیفیت ساختن اسم منسوب از مؤنث، مثنی و جمع:

برای ساختن منسوب از مؤنث، «تاء» و از مثنی و جمع علامت های تثنیه و جمع را حذف می کنیم و در هر سه مورد ماقبل یاء نسبت را مکسور می کنیم:

مؤنث: «ناصره» منسوب آن می شود «ناصری» .

مثنی: «عراقیین» منسوب آن می شود «عراقی» .

جمع: «متاجر» منسوب آن می شود «متجری» .

### کیفیت ساختن اسم منسوب از اسامی ممدود، مقصور و منقوص:

#### ممدود:

الف) اگر همزه برای تأنیت باشد، همزه قلب به «واو» می شود؛ مانند «بیضاء» منسوب آن می شود «بیضاوی» .

ب) اگر همزه بدل از حرف عله باشد، قلب و ثبوت همزه جایز است؛ مانند: «سما» منسوب آن: «سماوی» و «سمائی» جایز است.

ج) اگر همزه اصلی باشد، تغییر نمی کند؛ مانند: «قرآء» منسوب آن می شود: «قرآئی»

#### مقصور:

الف) اگر سه حرفی باشد، «الف» قلب به «واو» می شود؛ مانند: «فتی» منسوب آن می شود: «فتوی»

ب) اگر پنج حرفی و بیشتر باشد، «الف» حذف می شود؛ مانند: «مصطفی» منسوب آن می شود: «مصطفی»

ج) ۱- اگر چهار حرفی و حرف دوم ساکن باشد، هر دو وجه (قلب و حذف) جایز است؛ مانند: «معنی» منسوب آن می شود: «معنوی»

«معنی»، «دنیا» منسوب آن می شود: «دنیوی» و «دنیی»

۲- اگر چهار حرفی و حرف دوم فتحه باشد، «الف» حذف می شود؛ مانند: «بردی» : «بردی»

#### منقوص:

اسم منقوص مانند اسم مقصور می باشد، با این تفاوت که در صورت وجود «واو»، حرف ماقبل آن مفتوح می گردد؛ مانند: «الشَّجِي» (نگران) منسوب آن می شود: «الشَّجَوِي» ،

«المعتدى» منسوب آن می شود: «المعتدى»، «القاضى» منسوب آن می شود: «القاضوى» و «القاضى» .

### کیفیت ساختن اسامی مختوم به «یاء» مشدده:

۱- زمانی که بعد از یک حرف باشند، «یاء» دوم قلب به «واو» می شود و «یاء» اول به اصل خود باز می گردد؛

مانند: «حی» ← «حیوی»، «طی» ← «طووی»

۲- زمانی که بعد از دو حرف باشند، «یاء» اول حذف و «یاء» دوم قلب به «واو» می شود؛ مانند: «نبی» ← «نبوی»

۳- زمانی که بعد از سه حرف یا بیشتر باشند، واژه بر حالت خود باقی می ماند؛ مانند:

«مرمی» ← «مرمی»، «شافعی» ← «شافعی»، «کرسی» ← «کرسی»

### اسامی دارای وزن «فعیلة»:

اسامی ای که بر وزن «فعیلة» هستند، «یاء» آن ها حذف و ماقبل «یاء» مفتوح می گردد؛ مانند: «مدینه» ← «مدنی»

استثناء قاعده فوق: در صورتی که اسامی بر وزن «فعیلة» مضاعف باشند؛ مانند: «جلیلة» و یا «واو» العین باشند؛ مانند: «طویلة»، قاعده

عمومی بر آن ها جاری می شود: «جلیلی» و «طویلی»

### اسامی دو حرفی:

اسامی دو حرفی که سومین حرف اصلی آنها حذف شده است در هنگام نسبت حرف محذوف آن ها باز می گردد؛ مانند:

«أب» ← «أبوی»، «أخ» ← «أخوی»

### تصغیر:

افزودن «یاء» ساکن بعد از دومین حرف اسم معرب به خاطر بیان تقلیل (کمی)، تحقیر و یا تعجب را تصغیر گویند؛ مانند: «دریهمات»

«شویعر»، «بنی»

### قاعده کلی ساخت اسم تصغیر:

قاعده کلی عبارت است از مضموم کردن حرف اول و مفتوح کردن حرف دوم و افزودن «یاء» پس از حرف دوم؛ مانند: «رجل» که مصغر

آن می شود: «رجیل»، «عبد» که مصغر آن می شود: «عبید»

### کیفیت تصغیر اسامی رباعی و بیشتر از رباعی:

در تصغیر اسامی رباعی و بیشتر از رباعی، حرفی که بعد از «یاء» می باشد، مکسور می گردد؛ مانند: «درهم» که مصغر آن می شود: «درهم»

درهم»

نکته: موارد زیر از قاعده فوق مستثنی هستند:

۱- اسامی ای که مختوم به علامت تأیید هستند؛ مانند: «مَهْرَة» که مصغر آن می شود: «مَهْرَة»، «سَلْمَى» که مصغر آن می شود: «سَلْمَى»، «سَوْدَاء» که مصغر آن می شود: «سَوْدَاء»

۲- اسامی ای که دارای الف جمع هستند؛ مانند: «اَوْقَات» که مصغر آن می شود: «اَوْقَات»

۳- اسامی علم و صفتی که دارای الف و نون زائده هستند؛ مانند: «سَلْمَان» که مصغر آن می شود: «سَلْمَان»، «سَكْرَان» که مصغر آن می شود: «سَكْرَان»

### کیفیت تصغیر اسامی ای که دومین حرف آنها عله می باشد:

اسامی ای که دومین حرف آن ها عله می باشد، در صورتی که اعلال قلب در آن ها واقع شده باشد در هنگام تصغیر به اصل خود باز می گردند؛ مانند: «باب» که مصغر آن می شود: «بُوب»، «ناب» که مصغر آن می شود: «نُوب»، «موسر» که مصغر آن می شود: «مُوسِر»، «میزان» که مصغر آن می شود: «مُوزِن»، «دینار» (اصل آن دِنَار بوده است) که مصغر آن می شود: «دُنِينِر»  
نکته: در صورتی که الف، قلب از همزه و یا زائده باشد، الف به واو قلب می گردد؛

مثال الف قلب: «أَصَال» که مصغر آن می شود: «أَوِصَال»

مثال الف زائده: «خَادِم» که مصغر آن می شود: «خُوْدِم»

### کیفیت تصغیر اسامی ای که سومین حرف آنها عله می باشد:

الف) اسامی ای که سومین حرف آن ها «الف» یا «واو» می باشد، به هنگام تصغیر، قلب به «یاء» گردیده و با «یاء» تصغیر ادغام می گردند؛ مانند: «عَصَا» که مصغر آن می شود: «عُصَى»، «عَجُوز» که مصغر آن می شود: «عُجَيْرٌ»  
ب) اسامی ای که سومین حرف آن ها «یاء» می باشد، به هنگام تصغیر حرف «یاء» آن ها با «یاء» تصغیر ادغام می گردد؛ مانند: «مَرِيْم» که مصغر آن می شود: «مُرِيْم»، «جَمِيْل» که مصغر آن می شود: «جُمَيْلٌ»

### تصغیر اسامی ای که چهارمین حرف آن ها «واو» یا «الف» می باشد:

در تصغیر این اسامی «واو» و «الف»، قلب به «یاء» می گردند؛ مانند: «عَصْفُور» که مصغر آن می شود: «عُصْفِيْر»، «مِفْتَاح» که مصغر آن می شود: «مُفْتِيْحٌ»

### تصغیر مؤنث معنوی:

اگر مؤنث معنوی، ثلاثی و موصوف باشد، «تاء» مقدر ظاهر می گردد؛ مانند: «شَمْس» که مصغر آن می شود: «شَمْسِيَّة»، مانند: «أَرْض» که مصغر آن می شود: «أَرِيْضَة»

و اگر مؤنث معنوی رباعی باشد، بدون «تاء» تصغیر می گردد؛ مانند: «مَرِيْم» که مصغر آن می شود: «مُرِيْمٌ»

### تصغیر اسامی دارای حرف محذوف:

**الف)** اگر دارای دو حرف از حروف اصلی باشد، به هنگام تصغیر حرف محذوف باز می گردد؛ مانند: «أب» که مصغر آن می شود: «أَبِيُّ» و نهایتاً «أَبِيُّ»، «أَخ» که مصغر آن می شود: «أَخِيُّ» و نهایتاً «أَخِيُّ».

**ب)** اگر به جای حرف محذوف، همزه وصل آمده باشد به هنگام تصغیر همزه وصل حذف و حرف محذوف باز می گردد؛ مانند: «ابن» که مصغر آن می شود: «بَنِيُّ» و نهایتاً «بَنِيُّ»، «اسم» که مصغر آن می شود: «سَمِيُّ» و نهایتاً «سَمِيُّ».

**ج)** اگر به جای حرف محذوف، «تاء» تأنیث آمده باشد به هنگام تصغیر حرف محذوف باز می گردد و «تاء» تأنیث نیز باقی می ماند؛ مانند: «زِنَةٌ» که مصغر آن می شود: «زَوْنَةٌ».

**د)** اگر به جای حرف محذوف، «تاء» مبسوط آمده باشد به هنگام تصغیر حرف محذوف باز می گردد و «تاء» مبسوط به «تاء» منقوطة (مربوطه) تبدیل می گردد؛ مانند: «أُخْت» که مصغر آن می شود: «أُخِيَّة»، «بِنْت» که مصغر آن می شود: «بُنِيَّة».

**اعداد:** اعداد به دو دسته اصلی و ترتیبی تقسیم می شوند:

اعداد اصلی: اعدادی هستند که بر کمیت اشیاء مورد شمارش دلالت می کنند.

اعداد ترتیبی: اعدادی هستند که بر ترتیب اشیاء مورد شمارش دلالت می کنند.

### انواع اعداد اصلی:

۱- مفرد: اعداد یک تا ده، صد (مائة) و هزار (الف)؛

۲- مرکب: اعداد یازده تا نوزده؛

۳- عقود: اعداد بیست تا نود؛

۴- معطوف: اعداد بیست و یک تا نود و نه می باشند.

### ۱- اعداد مفرد:

**الف)** اعداد سه تا ده: اگر معدود مذکر باشد، عدد مؤنث می آید؛ و اگر معدود مؤنث باشد، عدد مذکر می آید؛ مانند:

ثلاث: «أَلَا تَكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» ثلاث: «قَالَ آيَتُكَ أَلَا تَكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ»

أربع: «أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ» أربعة: «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»

ستة: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»

سبع: «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» سبعة: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ»

ثمانية: «وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» ثمانی: «عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ»

تسع: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ» تسعة: «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ»

عشر: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» عشرة: «فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ»

**نکته:** هر گاه معدود اسم جمع یا اسم جنس باشد جایز است با حرف جرّ «من» بیاید:

«عندی ثلاث من الغنم»، «اربعة من الشجر».

ب) اعداد یک و دو (الواحد و الاثنان): در تذکیر و تأنیث از معدود خود پیروی می کنند؛ مانند:

– الواحد: «وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»، «وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»، «لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً»

– الاثنان: «قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» (زَوْجَيْنِ: مفعول به و منصوب به یاء، «اثْنَيْنِ» تأکید)

«إن السارق تقطع يده الاثنان»

ج) اعداد صد و هزار (المائة و الالف): همواره به یک لفظ به کار می روند و فرقی نمی کند معدود آن ها مذکر یا مؤنث باشد؛ مانند:

– المائة: «فَاجِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ»، «فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ»

– الالف: «كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ»، «خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»

۲- اعداد مرکب:

الف) اعداد ۱۳ تا ۱۹: اگر معدود مذکر باشد، قسمت اول مؤنث و قسمت دوم مذکر می گردد؛ مانند:

«عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ {مَلَكًا}؛ (وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً: واژه «مَلَكًا» به قرینه آیه بعد حذف شده است)

«فَوَجَدَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَيْفًا»

و اگر معدود مؤنث باشد، قسمت اول، مذکر و قسمت دوم، مؤنث می گردد؛ مانند:

«إِنِّي قَدْ حَجَجْتُ تِسْعَ عَشْرَةَ حَجَّةً»، «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً»

ب) اعداد ۱۱ و ۱۲: هر دو قسمت این دو عدد با معدود مذکر، مذکر و با معدود مؤنث، مؤنث می آید؛ مانند:

أَحَدَ عَشَرَ: «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا»

إِحْدَى عَشْرَةَ: «إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً»

اثْنَا عَشَرَ: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا»

اثْنِي عَشَرَ: «وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنِي عَشَرَ نَقِيبًا»

اثْنَا عَشْرَةَ: «فَأَنْفَجَرْتُمْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا»

اثْنِي عَشْرَةَ: «وَوَقَّعْنَا لَهُمُ اثْنِي عَشْرَةَ أُسْبَاطًا أُمَمًا»

نکات:

نکته ۱: اعداد مرکب مبنی بر فتح هستند، به استثنای عدد دوازده (اثنا عشر و اثننا عشر) که قسمت اول آن حکم مثنی را دارد و قسمت

دوم آن مبنی می باشد؛ مانند مثال های پیش گفته.

نکته ۲: هنگامی که عدد مفرد دارای دو معدود باشد، عددی که با معدود اول آمده است مطابقت می کند؛ مانند: «ثَلَاثَةَ أَعْبُدِ وَاُمِّ»،

«ثَلَاثَ أُمَّ وَاَعْبُدِ» و هنگامی که عدد مرکب باشد، عدد با معدود افضل (برتر) مطابقت می کند؛ مانند: «خَمْسَةَ عَشَرَ جَارِيَةً وَاَعْبُدِ»،

«خَمْسَ عَشْرَةَ جَارِيَةً وَاَعْبُدِ» و اگر میان آن ها افضلیت نباشد، با معدودی که مقدم است مطابقت می کند؛ مانند: «خَمْسَ عَشْرَةَ نَاقَةً وَاَعْبُدِ»،

البته این در صورتی است که میان معدود و عدد فاصله نیفتد زیرا در این صورت عدد مؤنث خواهد بود: «سِتَّ عَشْرَةَ بَيْنَ جَمَلٍ وَاَعْبُدِ».

ناقۀ.

نکته ۳: «بِضْع» و «بِضْعَةٌ» (که از آن سه تا ده اراده می شود) حکم «تسع» و «تسعة» را در مفرد و مرکب و معطوف دارد؛

مثال مفرد: «بِضْعَةٌ أَعْوَامٌ»، «بِضْعٌ سِنِينَ»

مثال مرکب: «بِضْعَةٌ عَشْرَ عَامًا»، «بِضْعٌ عَشْرَةَ سَنَةً»

مثال معطوف: «بِضْعَةٌ وَ عَشْرُونَ عَامًا»، «بِضْعٌ وَ عَشْرُونَ سَنَةً»

نکته ۴: «نَيْفٌ» برای مذکر و مؤنث بدون «تاء» می باشد و فقط بعد از عقود، مائة و الف به کار می رود و از آن ۱ تا ۱۰ اراده می شود:

«عَشْرُونَ وَ نَيْفٌ»، «مِائَةٌ وَ نَيْفٌ» و «أَلْفٌ وَ نَيْفٌ»

۳- عقود (۲۰ تا ۹۰):

در عقود؛ معدود خواه مذکر باشند، خواه مؤنث، عدد به یک شکل استعمال می گردد؛ مانند:

- ثَلَاثُونَ: «وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» ثَلَاثِينَ: «وَ وَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً»

- أَرْبَعِينَ: «وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»

- خَمْسِينَ: «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»

- سِتِّينَ: «فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا»

- سَبْعِينَ: «وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا»

- ثَمَانِينَ: «فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً»

۴- معطوف (۲۱ تا ۹۹):

در معطوف قسمت اول مانند عدد مفرد می باشد؛ یعنی اگر معدود، مؤنث باشد، عدد مذکر می آید و اگر معدود مذکر باشد، عدد مؤنث می

آید؛ و قسمت دوم مانند عقود می باشد؛ یعنی در معدود مذکر و مؤنث یکسان می آید؛

- معدود مذکر: «لِلَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ اسْمًا مِنْ دَعَا اللّٰهَ بِهَا اسْتِجَابٌ» - معدود مؤنث: «لِلَّهِ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَجْجَةً»

نکات تکمیلی عدد اصلی:

۱- اعراب معدودها: از عدد سه تا ده، و در صد و هزار؛ معدود مجرور می باشد و در مابقی منصوب می باشد؛

۲- مفرد و جمع معدودها: از عدد سه تا ده، جمع و در مابقی مفرد می باشد.

تمییز از عدد بر سه جهت دان ز سه تا ده همه جمع است و مجرور

ز ده تا صد همه فرد است و منصوب ز صد برتر همه فرد است و مجرور

۳- معرفه شدن عدد:

الف) در عدد مرکب «ال» بر قسمت اول می آید؛ مانند: «جاء الاثنا عشر رسولاً»

ب) در عدد معطوف «ال» بر سر هر دو قسمت می آید؛ مانند: «قرأت الاربعة و العشرين فصلاً»



ج) در عدد مفرد سه وجه جایز است ؛

۱- آمدن «ال» بر سر عدد؛ مانند : «ما فعلتَ بالعشرةِ دراهم»

۲- آمدن «ال» بر سر معدود؛ مانند : «ما فعلتَ بعشرةِ الدراهم و مائةِ الدينار»

۳- آمدن «ال» بر سر عدد و معدود؛ مانند : «ما فعلتَ بالعشرةِ الدراهم و المائةِ الدينار»

#### عدد ترتیبی :

عدد ترتیبی بر ترتیب اشیاء مورد شمارش دلالت می کند.

#### واژگان عدد ترتیبی :

دوازده واژه هستند : «أول» ، ثانٍ ، ثالثٌ ، رابعٌ ، خامسٌ ، سادسٌ ، سابعٌ ، ثامنٌ ، تاسعٌ ، عاشرٌ ، مائةٌ ، الفُ .

نکته : به جای «أول» از «واحد، واحدة، حادی و حادیة» نیز استفاده می شود، البته دو واژه اخیر فقط در اعداد ترتیبی مرکب و معطوف استفاده می شوند .

#### انواع عدد ترتیبی :

۱ - مفرد : از «أول» تا «عاشر» .

۲ - مرکب : از «حادی عشر» تا «تاسع عشر» .

۳ - معطوف : از «واحد و عشرون» تا «تاسع و تسعون» .

۴ - عقود : از «عشرون» تا «تسعون» ، «المائة» و «الف» .

#### تذکیر و تأنیث عدد ترتیبی :

الف) در مفرد و مرکب و معطوف ، عدد در تذکیر و تأنیث از معدود خود پیروی می کند؛ مانند: «وَ مِائَةٌ الثَّلَاثَةَ الْأُخْرَى» ، «المقالةُ الرابعةُ عشرة» ، «الجزءُ الخامسُ والعشرون» .

ب) در عقود و «المائة» و «الف» ؛ عدد همواره به یک شکل می آید؛ مانند: «المقالةُ العشرون» ، «المقالةُ المائة» ، «المقالةُ الالف» .

جمله اسمیه و فعلیه :

هرگاه کلمه اول جمله‌ای اسم باشد آن جمله را اسمیه می‌گویند؛ مانند: «اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» و اگر فعل باشد فعلیه می‌گویند؛ مانند: «يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» و اگر حرف باشد کلمه بعد از آن را در نظر می‌گیرند، زیرا حرف به حساب نمی‌آید، بنابراین اگر کلمه بعد از حرف اسم باشد، اسمیه است؛ مانند: «ءَالِهَ مَعَ اللَّهِ»، و اگر فعل باشد فعلیه است؛ مانند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» و نیز منظور از اول جمله کلمه‌ای است که در اصل اول بوده پس «كَيْفَ جَاءَ زَيْدٌ» فعلیه است، زیرا کلمه «كَيْفَ» در اصل بعد از فعل بوده و چون صدارت طلب است مقدم شده و نیز «يَا عَبْدَ اللَّهِ» جمله فعلیه است، زیرا کلمه «يا» به جای فعل «ادْعُو» می‌باشد و در اصل «ادْعُو عَبْدَ اللَّهِ» بوده است.

مباحث فعل

فعل مضارع به (۱) مضارع مرفوع، (۲) مضارع منصوب، (۳) مضارع مجزوم تقسیم می‌شود.

(۱) مضارع مرفوع:

به فعل مضارعی گفته می‌شود که هیچ یک از عوامل نصب و جزم و عوامل مبنی شدن با آن نباشد.

(۲) مضارع منصوب:

به فعل مضارعی گفته می‌شود که یکی از حروف «أَنْ، لَنْ، كَيْ وِإِذَنْ» قبل از آن بیایند:

۱- «أَنْ»؛ مانند: «وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي» (الشعراء: ۸۲).

نکته ها :

۱- اگر «أَنْ» بعد از فعلی که بر یقین دلالت می‌کند بیاید، «أَنْ» ناصبه نیست بلکه مخففه از ثقیله است و فعل بعدش مرفوع می‌شود نه منصوب، مانند: «عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى» (المزمل: ۲۰) و اگر فعل قبل از «أَنْ» معنای گمان و ظن داشته باشد جایز است «أَنْ»؛ ناصبه یا مخففه از ثقیله باشد و در فعل بعدش نیز رفع و نصب جایز است، مانند: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا» (العنكبوت: ۲)، «ظَنَنْتُ أَنْ لَا يَرْجِعُونَ»؛ «أَنْ» در جمله اول، «ناصبه» و در جمله دوم، «مخففه از ثقیله» می‌باشد.

۲- هرگاه فعل مضارعی با «أَنْ» بیاید، تأویل به مصدر برده می‌شود؛ برای تأویل به مصدر، مصدر فعل به فاعل آن فعل اضافه می‌شود؛ مانند: «أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ»؛ فعل مضارع تأویل به مصدر برده می‌شود و تقدیر آن: «صِيَامُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ» است؛ «صِيَامٌ» مبتدا می‌باشد. و مانند: «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ» فعل مضارع تأویل به مصدر برده می‌شود و تقدیر آن «يُرِيدُ اخْرَاجَكُمْ» می‌شود؛ «اخرَاجَكُمْ» مفعول به است.

۲- «لَنْ»؛ مانند: «لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ»، «لَنْ أَكَلَمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا».

۳- «إِذَنْ»؛ برای عمل کردن آن سه شرط لازم است:

۱- فعل بعد از آن مستقبل باشد؛ ۲- «اذن» در صدر کلام بیاید؛ ۳- بین «اذن» و فعل مضارع غیر از نفی و قسم کلمه دیگری فاصله نشود.

پس اگر مضارع به معنای حال باشد؛ مانند: «اذن اظنک صادقاً» و یا «اذن» در ابتدای کلام نباشد؛ مانند: «زید اذن یکرّمک»، یا بین اذن و فعل مضارع غیر از «نفی» و «قسم» باشد؛ مانند: «اذن زید یکرّمک»، رفع مضارع واجب است.

چنان که گذشت در صورتی که نفی مانند: «اذن لا یلبثوا خلفک» و قسم مانند: «اذن واللّه اکرّمک»، فاصله بین «اذن» و فعل مضارع باشد، منصوب شدن فعل مضارع جایز خواهد بود (به دلیل جایز بودن، در مثال اول فعل منصوب شده و در مثال دوم فعل در حالت رفع خود باقی مانده است).

۴- «کی» یا «لکی»؛ مانند: «کی نسیبک کثیراً» و «لکی لا یعلم بعد علم شیئا».

فعل مضارع در موارد زیر با تقدیر «آن» منصوب می شود :

۱- بعد از لام تعلیل ، مانند: «و امرنا لنسلم لرب العالمین» .

نکته: اگر فعل مضارع با «لا» بیاید، «آن» محذوف ظاهر می گردد؛ مانند: «لئلا یعلم أهل الکتاب الا یقدرون علی شیء من فضل اللّه».

۲- بعد از لام تاکید که به آن لام جحد نیز گفته می شود؛ این لام باید بعد از فعل «ما کان» یا «لم یکن» قرار گرفته باشد؛ مثال «ما کان»، مانند: «و ما کان اللّه لیعذبهم» و مثال «لم یکن»، مانند: «لم یکن اللّه لیغفر لهم».

۳- بعد از «حتی»ی جاره به شرط آن که فعل مضارع نسبت به زمان تکلم، استقبالی باشد؛ مانند: «فقاتلوا الّتی تبغی حتی تفیء الّی امر اللّه»؛ اگر به معنای حال باشد، مرفوع خواهد بود؛ مانند: «سرت حتی ادخل المدینة».

۴- بعد از «أو» عاطفه، مشروط به آن که بتوان به جای «أو»؛ «الّا»ی استثنائیّه یا «الی»ی انتهائیه قرار داد :

مانند: «و کنت اذا غمزت قناه قوم کسرت کعبها أو تستقیما» (به تقدیر: «الّا ان تستقیم»)

و مانند: «لنخرجنکم من ارضنا أو لتعودن فی ملتنا» (به معنای «الّا ان تعودوا» است)

و مانند: «لاستسهلن الصعب أو أدرك المني فما انقادت الامال الا لصابر» (به تقدیر «الی ان أدرك المني» می باشد).

۵ و ۶- بعد از «فاء» سببیه و «واو» به معنای «مع» (معیت): هرگاه فعل مضارع بعد از فاء سببیه یا بعد از واو به معنای «مع» بیاید، مشروط بر این که قبل از «واو» یا «فاء»، نفی محض یا طلب محض واقع شود .

منظور از نفی محض این است که بعد از نفی، کلمه «نفی» یا «الّا» نیاید؛ زیرا در این دو حالت، نفی محض (خالص) نخواهد بود و رفع مضارع واجب است؛ مانند: «ما تزال تأتینا فتحدّثنا» و «ما تأتینا الا و تحدّثنا».

و منظور از طلب محض این است که طلب به وسیله «اسم فعل» یا «مصدر» یا «جمله خبریه» نباشد؛

«اسم فعل»؛ مانند: «صه فأحسین الیک»؛ «صه» اسم فعل امر است؛ بنابراین «أحسین» منصوب نشده است.

«مصدر»؛ مانند: «سکوتاً فینام الناس»؛ «سکوتاً» مصدر است لذا «ینام» منصوب نشده است.

«جمله خبریه»؛ مانند: «رزقنی الله ما لا فأتصدق به»؛ چون جمله «رزقنی الله ما لا» خبری است لذا «أتصدق» منصوب نشده است.

طلب محض عبارت است از: امر، نهی، استفهام، عرض، تحضیض، تمنی و ترجی .

### مثال برای نفی محض:

- مضارع منصوب بعد از فاء و نفی؛ مانند: «لا یُقْضَى عَلَیْهِمْ فِیْمُوتُوا» .
- مضارع منصوب بعد از واو و نفی؛ «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ» .

### مثال برای طلب محض:

- مضارع منصوب بعد از فاء و نهی؛ مانند: «لا تَطْغَوْا فِیهِ فِیَجَلَ عَلَیْكُمْ غَضَبِی» .
- مضارع منصوب بعد از واو و نهی؛ مانند: «وَ لَا تَلِیْسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» ، «لا تَأْكُلِ السَّمَكَ وَ تَشْرِبِ اللَّبْنَ» که واو به معنای مع است.
- مضارع منصوب بعد از فاء و استفهام؛ مانند: «فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فِیْشَفَعُوا لَنَا» .
- مضارع منصوب بعد از فاء و تحضیض ، مانند: «لَوْلا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَدَّقَ» .
- مضارع منصوب بعد از فاء و تمنی ، مانند: «یا لَیْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ» .
- مضارع منصوب بعد از واو و تمنی ، مانند: «یا لَیْتَنَّا نُرَدُّ وَ لَا نُكْذَبُ» .

۷ و ۸ و ۹ و ۱۰- بعد از «واو، فاء ثم، او»؛ هرگاه فعل مضارع بعد از حروف «واو، فاء، ثم و او» عاطفه قرار بگیرد و به وسیله این حروف

بر اسم جامد یعنی غیر قابل تأویل به فعل، عطف شود؛

- بعد از «او» مانند: «ما كان لبشر أن يكلمه الله إلا وحياً أو من وراء حجاب أو يرسل رسلاً» کلمه «یرسل» به وسیله «او» بر اسم جامد «وَحِيّاً» عطف شده و منصوب به تقدیر «أَنْ» می باشد؛

- بعد از «واو» مانند: «وَلَبَسُ عِبَاءَةً وَ تَقَرَّ عَيْنِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لَبَسِ الشُّقُوفِ»

فعل «تَقَرَّ» مضارع منصوب به «أَنْ» است و بعد از «واو»ی واقع شده که فعل مضارع را بر اسم جامد «لَبَسُ» عطف کرده است.

- بعد از «فاء» مانند: «لولا مشاغلی فتمنعنی لزرْتُكَ»؛ فعل «تمنع» مضارع منصوب به «أَنْ» در تقدیر است و بعد از «فاء»ی واقع شده که فعل مضارع را بر اسم جامد «مشاغل» عطف کرده است.

### ۳) مضارع مجزوم :

زمانی فعل مضارع مجزوم است که یکی از ادوات جازمه قبل از فعل بیایند:

ادوات جزم دو گونه است : (۱) ادواتی که فقط يك فعل را مجزوم می کنند؛ (۲) ادواتی که دو فعل را مجزوم می کنند .

(۱) ادواتی که فقط يك فعل را مجزوم می کنند، چهار حرف هستند: «لام، لا، لم، لَمَّا» که فقط يك فعل را مجزوم می کنند؛ مثال ها:

- «لام امر»؛ مانند: «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ» ،

- « لاء نهی »؛ مانند: «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ» ،

- « لَمْ - لَمَّا »؛ مانند: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ، «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» .

**تفاوت های « لَمْ و لَمَّا » :**

الف ( ادات شرط با «لَمْ» می آید ، مانند: «وَأَنْ لَمْ تَفْعَلْ» ولی با «لَمَّا» نمی آید ، پس «إِنْ لَمَّا تَفْعَلْ» صحیح نیست .

ب ( فعل مضارع منفی به «لَمْ» معنای ماضی ساده(مطلق) را می دهد(منظور از ماضی ساده این است که عمل فعل در گذشته انجام شده و تا حال ادامه ندارد، مانند: «لَمْ يَكْتُبْ زَيْدٌ» (زید نوشت) به این معنا که نوشتن زید تا زمان حال ادامه نداشته است ولی فعل مضارع منفی به «لَمَّا» معنای ماضی نقلی منفی را دارد به این معنا که تا زمان حال، ادامه دارد.

ج ( حذف فعل مجزوم به «لَمَّا» جایز است؛ مانند: «قَارَبْتُ الْمَدِينَةَ وَلَمَّا» یعنی «وَلَمَّا ادْخُلُهَا»، ولی حذف فعل مجزوم به «لَمْ» جایز نیست.

**۲) ادواتی که دو فعل را جزم می کنند:**

دوازده کلمه هستند که دو فعل را مجزوم می کنند و به آنها ادوات شرط گفته می شود: «إِنْ» ، «مَنْ» ، «مَا» ، «مَهْمَا» ، «أَيُّ» ، «مَتَى» ، «أَيَّانَ» ، «أَيْنَمَا» ، «إِذَا» ، «حَيْثَمَا» ، «أَنَّى» و «كَيْفَمَا» .

در میان این ادوات، «إِنْ» حرف و مابقی اسم هستند .

ادات شرط دوازده گانه در دو فعل عمل می کنند که فعل اول را فعل شرط و فعل دوم را جواب یا جزای شرط می نامند .

کلمات دوازده گانه از جهت معنا چنینند :

- «إِنْ» به معنای «اگر»؛ مانند: «إِنْ تَعُودُوا نَعُدُّ» .

- «إِذَا» به معنای «هر گاه»؛ مانند: «إِذَا تَقَمُّ أَقَمُّ» .

- «مَنْ» به معنای «هر کس»؛ مانند: «مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزَ بِهِ» .

- «مَا» و «مَهْمَا» به معنای «هر چه»؛ مانند: «مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ» و «مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ» .

- «مَتَى» و «أَيَّانَ» به معنای «هر وقت»؛ مانند: «مَتَى أَصَحَّ الْعِمَامَةَ تَعْرِفُونِي» و «أَيَّانَ تَكْرَمُنَا نَكْرِمُكَ» .

- «أَيْنَمَا» ، «أَنَّى» ، «حَيْثَمَا» به معنای «هر کجا»؛ مانند: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ» ، «أَنَّى تَأْتِنَا نَسْتَجِرُ بِهَا» ، «حَيْثَمَا كُنْتُمْ قَوْلُوا وَجْوهَكُمْ شَطْرَهُ» .

- «أَيُّ» از جهت معنا تابع مضاف الیه است؛ پس ممکن است به معنای «مَنْ» ، «مَا» ، «مَتَى» و «أَيْنَمَا» باشد به ترتیب مانند: «أَيُّهُمْ يَقُمْ أَقَمُّ»

مَعَهُ» ، «أَيُّ الدَّوَابِّ تَرَكَّبَ أَرْكَبُ» ، «أَيُّ يَوْمٍ تَصُمُّ أَصْمُ» ، «أَيُّ مَكَانٍ تَجْلِسُ أَجْلِسُ» .

- «كَيْفَمَا» به معنای «هر طور»؛ مانند: «كَيْفَمَا تَجْلِسُ أَجْلِسُ» («مَا» در «كَيْفَمَا» زائده می باشد).

**احکام شرط و جواب شرط:**

۱- شرط باید مقدم بر جواب شرط باشد؛

۲- جمله شرط لازم است فعلیه (ماضی یا مضارع)، خبری و متصرف باشد؛ اما رعایت این موارد در جواب شرط الزامی نیست؛

۳- شرط و جواب شرطی که هر دو فعل باشند؛ چهار حالت دارند:

الف) هر دو مضارع؛ مانند: «إِنْ تَعُودُوا نَعُدُّ»، در این حالت جزم هر دو فعل واجب است.

ب) هر دو ماضی؛ مانند: «إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا»، در این حالت جزم هر دو فعل محلاً واجب است.

ج) شرط، ماضی و جواب مضارع؛ مانند: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ»، در این حالت ماضی در محل جزم است و مضارع،

جایز است مجزوم و یا مرفوع باشد، در مثال بالا: «كَانَ» فعل ماضی و شرط، «نَزِدْ» مضارع و جواب شرط است.

د) شرط، مضارع و جواب ماضی؛ مانند: «إِنْ تَصْبِرْ ظَفِرَتَ»، در این حالت مضارع مجزوم و ماضی در محل جزم است.

### اسامی شرط :

از میان ادوات شرط به غیر از «إِنْ» که حرف می باشد، مابقی اسم هستند. اسامی شرط صدارت طلب می باشند، در صورتی که قبل از آن ها کلمه ای غیر از حرف جر یا مضاف بیاید از عمل شرط ساقط می شوند: «إِنَّ مَنْ يَطْلُبُ يَجِدُ»؛ «لَيْسَ مَا يَسْرُكُ يُعْجَبُنِي» (در این مثال ها اسامی شرط عمل نکرده اند).

### اعراب(نقش) اسامی شرط:

۱- اگر بعد از حرف جر بیایند مجرور به حرف جر و اگر بعد از مضاف بیایند، مضاف الیه و محلاً مجرور می باشند؛ مانند: «عَمَّا تَسْأَلُ أُسْأَلُ»؛ «غَلَامٌ مِنْ تَضْرَبُ أُضْرَبُ».

۲- اگر معنای ظرف بدهند، محلاً منصوب بنا بر ظرف بودن است؛ مانند: «مَتَى أَضَحَّ الْعِمَامَةَ تَعْرِفُونِي» و «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ»

۳- اگر بر حدیثی واقع شود، مفعول مطلق می باشد؛ مانند: «أَيَّ ضَرْبٍ تَضْرَبُ أُضْرَبُ».

۴- اگر بعدش فعل لازم بیاید مبتدا می باشد و فعل و جواب شرط خبرش می باشند؛ مانند: «مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ»

**نکته:** هر گاه ضمیر مستتر فعل شرط به اسم شرط بازگردد؛ نقش اسم شرط مبتدا خواهد بود.

۵- اگر بعدش فعل متعدی بیاید، مفعول به خواهد بود؛ مانند: «مَنْ تَضْرَبُ أُضْرَبُهُ» و اگر فعل دارای ضمیر منصوبی باشد که به اسم شرط بازگردد، اشتغال یا مبتدا خواهد بود؛ مانند: «مَنْ تَضْرَبُهُ أُضْرَبُهُ».

### فاء در جواب شرط :

۱- وجوبی : هر جمله ای که صلاحیت شرط شدن را نداشته باشد، واجب است با «فاء» بیاید و آن در پنج جمله می باشد :

الف) جواب شرط، جمله اسمیه باشد؛ مانند: «إِنْ يَمْسَسَكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: جمله «هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» اسمیه است و

با فاء آمده زیرا «هُوَ»: مبتدا، «قَدِيرٌ»: خبرش، «عَلَى كُلِّ»: متعلق به «قَدِيرٌ» است.

ب) جواب شرط، منفی به «لَنْ» یا «مَا» باشد :

- منفی به «لَنْ» مانند: «وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ»

- منفی به «مَا» مانند: «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ» .

ج) سه حرف «قَدْ، سَيْنٌ، سَوْفَ» در اول فعل جواب شرط آمده باشند :

- مقرون به «قَدْ» مانند: «إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ» .

- مقرون به «سَيْنٌ» مانند: «وَأِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسْتَضِعْ لَهُ آخِرِي» .

- مقرون به «سَوْفَ» مانند: «وَأَنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيَكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» .

د) جواب شرط، فعل جامد باشد؛ مانند: «إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ» .

ه) جواب شرط، فعل طلبی باشد؛ مانند: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي»: «اتَّبِعُونِي» جواب شرط و فعل امرست که با فاء آمده است.

۲- جوازی: زمانی که جواب شرط، مضارع مثبت یا منفی باشد، آمدن «فاء» جوازی است:

مضارع مثبت؛ مانند: «وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ» و «إِنْ يَشَأْ يُرْحَمَكُمُ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبِكُمْ»

مضارع منفی؛ مانند: «فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» و «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»

نکته: در صورتی که فعل مضارع همراه با «فاء» بیاید باید فعل مرفوع باشد و در این صورت خبر برای ضمیری است که این ضمیر مبتدای محذوف می باشد.

۳- امتناعی: در سه مورد وارد شدن «فاء» بر جواب شرط ممنوع است:

الف) جواب شرط، ماضی متصرف و مجرد از «قد» باشد؛ مانند: «إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا» (الإسراء: ۸)، «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ» (الإسراء: ۱۸)

ب) جواب شرط، مضارع منفی به «لم» باشد، مانند: «مَنْ جَادَ لَمْ يَنْدَمْ» .

ج) جواب شرط، مضارع منفی به «لا» بی باشد که صرفاً برای نفی می باشد و نه برای نفی آینده: «وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا».

نکته: گاهی به جای فاء، بر سر جواب شرط «اذا» می فجائیه می آید، مشروط به آن که اولاً؛ ادات شرط، «إِنْ» یا «اذا»ی شرطیه باشد و

ثانیاً؛ جواب، جمله اسمیه خبری، مثبت و غیر منسوخ باشد، مثال: «إِنْ»: «إِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ إِيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ يَقْتُلُونَ»، جمله «هُمْ

يَقْتُلُونَ» جواب شرط است و رابط آن «اذا»ی فجائیه است؛ مثال «اذا»: «إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةٌ مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ»، «أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ

» جواب شرط است، رابط آن «اذا»ی فجائیه می باشد.

جزم فعل مضارع با «إِنْ» مقدر:

فعل مضارعی که در جواب طلب (امر، نهی، ترجی، عرض، تحضیض، تمنی و استفهام) واقع می گردد در صورتی که مقرون به «فاء»

سببیه و «واو» معیت نباشد، باید با «إِنْ» مقدر مجزوم گردد؛ مانند: «أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».

اعراب اسم سه نوع می باشد: مرفوع، منصوب و مجرور

**مرفوعات:** در دوازده مورد اسم مرفوع است: ۱- فاعل، ۲- نائب فاعل، ۳- مبتدا، ۴- خبر، ۵- اسم «کان» و اسم نظائر «کان»، ۶- اسم «کاد» و اسم نظائر «کاد»، ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰- اسم «ما، إن، لا و لات» نفی کننده، ۱۱- خبر «إن»، ۱۲- خبر «لا» نفی جنس.

۱- **فاعل:** فاعل، اسمی است مرفوع که بعد از فعل تام معلوم یا شبه فعل قرار می گیرد و به آن اسناد داده می شود، مانند: «خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ» که «اللَّهُ» فاعل «خَلَقَ» است و «خَلَقَ» فعل تام معلوم، به «اللَّهُ» اسناد داده شده است و مانند: «وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» که «مُخْتَلِفٌ» اسم فاعل (شبه فعل) است و به «أَلْوَانُهُ» اسناد داده شده است.

**شرایط فاعل:** از تعریف مذکور دانسته شد که فاعل باید دارای این شرایط باشد:

- ۱- بعد از فعل بیاید، زیرا اگر قبل از آن بیاید مبتدا می شود؛
  - ۲- فعل قبل از آن تام باشد، زیرا اگر ناقصه باشد، اسم افعال ناقصه می باشد نه فاعل؛
  - ۳- فعل قبل از آن معلوم باشد، زیرا اگر مجهول باشد نائب فاعل نامیده می شود؛
  - ۴- فاعل مرفوع است و عاملش فعلی است که به آن اسناد داده شده است و در دو مورد لفظاً مجرور و محلاً مرفوع می باشد:
- الف) زمانی که همراه «مِنْ»، «بَاء» و «لَام» زائده بیاید؛ مانند: «مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ»، «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً» و «هَيَّهَاتَ هَيَّهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ» به معنای «مَا جَاءَنَا بَشِيرٌ» و «كَفَى اللَّهُ شَهِيداً» و «هَيَّهَاتَ مَا تُوعَدُونَ»
- ب) به مصدر اضافه شود؛ مانند: «لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ»؛ «دَفَعُ» مصدر است و به «اللَّهُ» که فاعل بوده اضافه شده است و تقدیرش «لَوْلَا أَنْ يَدْفَعَ اللَّهُ النَّاسَ» است؛ پس مصدر از «أَنْ» با فعل «يَدْفَعُ» به وجود آمده است.

**نکته:** اگر عامل فاعل، فعل باشد عامل صریح است و اگر غیر آن باشد، غیر صریح است و سه نوع می باشد:

۱- اسم فعل؛ مانند: «هَيَّهَاتَ مِمَّا الذَّلَّةُ»؛ «هَيَّهَاتَ» به معنای فعل «بَعْدَ» است.

۲- مصدر چنان که بحث آن گذشت.

۳- اسم فاعل، صیغه مبالغه، صفت مشبیه و افعال تفضیل:

اسم فاعل؛ مانند: «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ «قُلُوبُ»: فاعل «قَاسِيَةِ» می باشد.

صیغه مبالغه؛ مانند: «فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ»؛ فاعل «هُوَ» مستتر، «لَام» زائده برای تقویت، «ما»: مفعول به فَعَالٌ

صفت مشبیه؛ مانند: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ»؛ «عَزِيزٌ»: صفت رسول، «ما عَنِتُّمْ»: مصدر مؤول در محل رفع فاعل صفت مشبیه «عَزِيزٌ».

افعل تفضیل؛ مانند: «وَلَمْ أَر تَلْمِيزاً أَجْدَرَ بِهِ الثَّنَاءُ مِنْ صَاحِبِ الاجْتِهَادِ»؛ «الثَّنَاءُ»: فاعل «أَجْدَرَ»

**انواع فاعل:** فاعل دو نوع است: ۱- اسم ظاهر، ۲- ضمیر



۱- اسم ظاهر: اگر فاعل، اسم ظاهر باشد، مُسندش (فعل یا شبه فعل) مفرد است و با تننیه یا جمع بودن فاعل، تغییر نمی‌کند؛ فعل، مانند: «قَالَ اللَّهُ»، «قَالَ رَجُلَانِ»، «قَالَ نِسْوَةٌ»، شبه فعل؛ مانند: «أَقَائِمُ أَخُوكَ»، «أَقَائِمُ أَخَوَاتِكَ»، «أَقَائِمُ نِسْوَتِكَ» (کلمه «نِسْوَةٌ» جمع «الْمَرَأَةُ» از غیر لفظش می‌باشد و به آن اسم جمع می‌گویند)

۲- ضمیر: ضمیر یا بارز است؛ مانند: «الزَّيْدُونَ جَلَسُوا»، «الْهِنْدَانُ جَلَسَتَا» و یا مستتر است؛ مانند: «الْصَّدَقُ يُنْجِي» ضمیر مستتر «هو» در فعل «يُنْجِي» فاعل می‌باشد و مانند: «الدُّنْيَا تَعْوِي» ضمیر مستتر «هی» در فعل «تَعْوِي» فاعل می‌باشد.

نکته: فاعل یا صریح است -چنان که گذشت- و یا غیر صریح است؛ فاعل غیر صریح از موصول حرفی و صلّه آن ساخته می‌شود؛ مانند: «أَوْلَمُ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا» به تأویل «أَوْلَمُ يَكْفِهِمْ أَنْزَلْنَا»؛ «انزال»: فاعل «يَكْفِهِمْ» است.

### احکام تذکیر و تأنیث فعل با توجه به فاعل ظاهر:

۱- وجوب تذکیر فعل، ۲- وجوب تأنیث فعل، ۳- جواز تأنیث و تذکیر فعل

۱- وجوب تذکیر فعل: زمانی که فاعل مذکر باشد اعم از این که فاعل مفرد یا مثنی یا جمع باشد؛

- مفرد: «قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ» .

- مثنی: «قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ» .

- جمع: «إِذْ قَالَ الْخَوَارِجُونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ» .

نکته: زمانی که فاعل علامت تأنیث دارد ولی در معنا مذکر باشد باید فعل مذکر بیاید؛ مانند: «جاء حمزة» .

### ۲- موارد وجوب تأنیث فعل:

الف ( فاعل، ضمیر مستتر «هی» باشد) بین تأنیث حقیقی و مجازی تفاوتی نیست) تأنیث حقیقی؛ مانند: «هِنْدُ قَامَتْ» و «هِنْدُ تَقُومُ» و تأنیث مجازی؛ مانند: «الْشَّمْسُ طَلَعَتْ» و «الْشَّمْسُ تَطْلُعُ» که به خاطر مؤنث بودن فاعل، فعل نیز با علامت تأنیث آمده است و مانند: «إِمْرَأَاتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ» که «تُرَاوِدُ» مضارع و مؤنث آمده به خاطر آن که فاعلش ضمیر مستتر «هی» است و به مؤنث حقیقی «إِمْرَأَاتُ الْعَزِيزِ» باز می‌گردد و مانند: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَمَتْ وَ آخَرَتْ» که «قَدَمَتْ» و «آخَرَتْ» مؤنث آمده به خاطر آن که فاعلش ضمیر مستتر «هی» می‌باشد و به مؤنث مجازی «نفس» برگشته است.

ب ( فاعل، اسم ظاهر و مؤنث حقیقی باشد و بدون فاصله بعد از فعل بیاید، مانند: «إِمْرَأَاتُ عِمْرَانَ» در «إِذْ قَالَتْ إِمْرَأَاتُ عِمْرَانَ» که واجب است فعل «قَالَتْ» مؤنث بیاید.

### ۳- موارد جواز تأنیث و تذکیر فعل:

الف ( فاعل، مؤنث حقیقی باشد و میان فعل و فاعل فاصله بیفتد؛ مانند: «مَقَامٌ قَامَتْ» أَلَا هِنْدُ» و «دَهَبٌ دَهَبَتْ» إِلَى الصَّفِّ امْرَأَةً» که «هِنْدُ و امْرَأَةٌ» مؤنث حقیقی و فاعل می‌باشند و بین آن‌ها و فعلشان فاصله افتاده است.

ب ( فاعل، مؤنث مجازی باشد؛ مانند: کلمه «الْشَّمْسُ» در مثال «غَرَبَتِ الشَّمْسُ» که «غَرَبَ الشَّمْسُ» نیز جایز می‌باشد.

ج (فاعل، شبه جمع (اسم جنس) باشد، مانند: کلمه «الشَّجَرُ» در مثال «أورَقَ الشَّجَرُ» که «أورَقَتِ الشَّجَرُ» نیز جایز است.

و مانند: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ»

د (فاعل؛ ۱- اسم جمع مذکر باشد، مانند: «قَوْمٌ» در «كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٌ» با «تاء» و «كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ» بدون «تاء»،

۲- اسم جمع مؤنث باشد، مانند: «نِسْوَةٌ» و «طَائِفَةٌ» در مثال‌های «قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ» و «بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ»

بدون «تاء» و «قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» با «تاء».

ه (فاعل، جمع مکسر مذکر و جمع مکسر مؤنث باشد؛ جمع مکسر مذکر؛ مانند: «الْأَعْرَابُ» و «الرِّجَالُ» در «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا» و «قَامَ

الرِّجَالُ» و جمع مکسر مؤنث؛ مانند: «الْهِنْدُ» در «قَامَ الْهِنْدُ» و «قَامَتِ الْهِنْدُ».

و (فاعل، مؤنث و فعل «نِعِمَّ، بئسَ و ساءَ» (که برای ذم است) باشد؛ مانند: «نِعِمَّ الْجَارِيَةُ» و «نِعِمَّتِ الْجَارِيَةُ».

ز (فاعل، ملحق به جمع سالم باشد؛ مانند: «جاء البنون» و «جاءت البنون».

### وجوب تقدیم فاعل بر مفعولُ به :

تقدیم فاعل بر مفعولُ به در سه مورد واجب است:

۱- آن جا که اعراب فاعل و مفعول، تقدیری باشد در این صورت فقط با تقدیم فاعل، مفعول از فاعل شناخته می‌شود، مانند: «ضَرَبَ مُوسَى

عیسی» که «مُوسَى» فاعل و «عیسی» مفعولُ به است.

۲- آن جا که مفعولُ به محصور شود، زیرا کلمه محصور آخر جمله می‌آید، مانند: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ».

۳- آن جا که فاعل، ضمیر متصل و مفعول نیز ضمیر متصل یا اسم ظاهر باشد؛ مفعول به صورت ضمیر متصل مانند: «لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا» که

«ت» فاعل و «ه» مفعولُ به است؛ مفعول به صورت اسم ظاهر، مانند: «وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» که «تا» فاعل و اسم ظاهر «النَّهَارَ» مفعولُ

به است.

\* در غیر از موارد سه گانه، تقدیم فاعل، واجب نیست، بنابراین جایز است مفعول بر فاعل مقدم شود؛ مانند: «وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ»:

«النَّذْرُ» فاعل و «آلَ فِرْعَوْنَ»: مفعول می باشد که بر آن مقدم شده است.

### وجوب تقدیم مفعولُ به بر فاعل :

۱- فاعل محصور باشد؛ مانند: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» و «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»

۲- مفعول، ضمیر متصل و فاعل اسم ظاهر باشد؛ مانند: «وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا» و «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْى يُؤْفَكُونَ»

۳- هر گاه به فاعل، ضمیر مفعول به متصل شود؛ مانند: «وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» و «قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»

### وجوب تقدیم مفعولُ به بر فعل و فاعل :

تقدیم مفعول به بر فعل گاهی جایز است؛ مانند: «فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» که «فَرِيقًا» مفعولُ به است و بر فعل‌های «كَذَّبْتُمْ» و «

تَقْتُلُونَ» مقدم شده است و گاهی واجب است که واجب در سه مورد است:

الف) جایی که مفعول به، صدارت طلب است؛ مانند اسم استفهام در «فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ» و مانند اسم شرط در «أَيَّ مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»؛ «أَيَّ» در آیه اول، مفعول «تُنْكِرُونَ» و «أَيَّ» در آیه دوم مفعول «تَدْعُوا» است و بر فعلشان به خاطر صدارت طلب بودن مقدم شده‌اند.

ب) جایی که عامل مفعول به بعد از فاء جزائیه در جواب «أَمَا» بیاید مشروط به این که برای آن عامل، معمول منصوب دیگری نباشد، در این صورت مفعول به وجوبا مقدم است. کلمه «أَمَا» گاهی ظاهر است (یعنی ذکر شده است)؛ مانند: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» و گاهی مقدر است؛ مانند: «وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ» که به تقدیر «وَأَمَّا رَبُّكَ فَكَبِّرْ» است؛ در هر دو آیه مفعول به (الْيَتِيمَ وَ رَبِّكَ) بر فعل و فاعل مقدم شده است؛ دلیل وجوب تقدیم مفعول به این است که «أَمَا» بدون فاصله بر «فاء» داخل نمی‌شود.

ج) جایی که مفعول به، ضمیر منفصل منصوبی است؛ مانند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» که «نَعْبُدُ» فعل و فاعل و «إِيَّاكَ» مفعول به آن است و چون بر فعل مقدم شده به صورت منفصل آمده، زیرا ضمیر متصل، از فعل جدا نمی‌شود. و در صورتی که ضمیر منفصل بعد از «إِلَّا» بیاید، واجب است مؤخر بیاید؛ مانند: «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ» و «وَاقْضِ رَبُّكَ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ».

۲- نایب فاعل : نایب فاعل اسم مرفوعی است که فعل مجهول بر آن مقدم گردیده و فعل مجهول به آن اسناد داده می‌شود؛ مانند: «ضُرِبَ عَمْرٌ» و مانند: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»

### طریقه ساختن جملات مجهول :

۱- فعل معلوم، مجهول می‌شود؛

۲- فاعل، حذف و به جای آن مفعول می‌نشیند؛

۳- در صورت نیاز، صیغه فعل مجهول را بر اساس نایب فاعل تغییر می‌دهیم.

در مثال «ضُرِبَ عَمْرٌ» اصل «ضُرِبَ زَيْدٌ عَمْرًا» بوده است که بعد از مجهول شدن فعل، «زَيْدٌ» (که فاعل است) حذف شده، «عَمْرًا» (که مفعول به می‌باشد) در جای آن نشسته و از فاعل نیابت کرده و مرفوع شده است.

در مثال «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»، در اصل «خَلَقَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا» بوده است (کلمه «ضَعِيفًا» در این آیه حال است).

### نکات :

۱- تمام احکام فاعل و فعل معلوم در مورد نایب فاعل و فعل مجهول جاری است.

۲- جایز است مجرور به حرف جر نایب فاعل قرار گیرد؛ در مثال «وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ»، «فِي أَيْدِيهِمْ» نایب فاعل است.

نیابت مجرور، به شرطی صحیح است که حرف جر معنای تعلیل نداشته باشد، زیرا با نایب فاعل شدن مجرور، معنای علیت فهمیده نمی‌شود؛ در مثال «يُخَافُ مِنْ بَأْسِهِ» «بَأْسِهِ» نایب فاعل نیست، چون «مِنْ» به معنای تعلیل است.

۳- ظرف در صورتی که صفت یا مضاف الیه داشته باشد و یا علم باشد، می‌تواند نایب فاعل واقع گردد:

وصف: «صیَمَ یَوْمٌ کَامِلٌ» ؛ اضافه: «صیَمَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ» ؛ علم: «صیَمَ رَمَضَانٌ»

۴- اسم مفعول نیز مانند فعل مجهول به نایب فاعل نیاز دارد ، زیرا از فعل مجهول ساخته می‌شود ؛ پس قواعد و شرایطی که برای نیابت فاعل در فعل مجهول گفته شد، برای اسم مفعول نیز موجود است مانند: «بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ»، نایب فاعل «مَحْرُومُونَ» کلمه «نَحْنُ» است که در آن مستتر می‌باشد و مانند: «أَنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ»، کلمه «مُتْرَفِينَ» اسم مفعول است و نایب فاعلش ضمیر منفصل مستتر «هُمْ» می‌باشد و مانند: «لَا مَقْطُوعَةَ وَلَا مَمْنُوعَةَ» نایب فاعل «مَقْطُوعَةَ» و «مَمْنُوعَةَ» ضمیر مستتر «هِيَ» می‌باشد. در نیابت جار و مجرور نیز چنین است؛ مانند: «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ» که «عَلَیْهِمْ» جار و مجرور در محلّ رفع و نایب فاعل برای «الْمَغْضُوبِ» است .

### ۳ و ۴ - مبتدا و خبر :

مبتدا، اسم مرفوعی است که بدون عامل لفظی می‌باشد و به خاطر اسناد دادن اسم دیگری به آن در کلام ذکر شده، مانند: «زَیْدٌ» در «زَیْدٌ قَائِمٌ» و مانند: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» که «اللَّهُ» اسم و بدون عامل لفظی است و «وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» به آن اسناد داده شده است. به اسم یا فعلی که به مبتدا اسناد داده می‌شود، «خبر» می‌گویند؛ مانند: کلمه «قَائِمٌ» و «وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» در مثال‌های قبل.

### نکات :

- ۱- گاهی مبتدا با حرف جر زائده می‌آید؛ مانند: «مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ»، «إِلَهٍ» مبتدا و حرف جر زاید، بر آن داخل شده است.
- ۲- مبتدا گاهی صریح است؛ مانند: «اللَّهُ» در «اللَّهُ یَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَیَقْدِرُ» و گاهی صریح نیست ولی به تأویل صریح می‌رود، مانند: «أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ» که به تأویل «صَبِرْكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ» می‌باشد.

### جایگاه مبتدا و خبر در جمله :

به مبتدا محکوم علیه و به خبر محکوم به می‌گویند؛ به خبر محکوم به گویند، زیرا به وسیله خبر بر مبتدا حکم می‌شود، مانند: «أَلْعَلِمُ حِرْزٌ» و به همین دلیل اصل تقدیم مبتدا بر خبر است در بعضی موارد این تقدیم واجب و در بعضی موارد عکس آن واجب می‌باشد.

### معرفه و نکره در مبتدا و خبر :

اصل در مبتدا، معرفه و اصل در خبر، نکره است؛ مانند: «الْجَبْنُ أَفَةٌ» پس نکره بودن مبتدا صحیح نیست مگر در مواردی که مفید باشد و آن موارد را «مُسَوِّغٌ» نامیده‌اند.

### مسوغات عبارتند از:

- ۱- مبتدای نکره دارای صفت باشد؛ مانند: «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ...»؛ «قَوْلٌ» نکره و مبتدا است، «مَعْرُوفٌ»: صفتش، «خَيْرٌ»: خبرش.
- ۲- مبتدای نکره دارای مضاف الیه باشد؛ مانند: «أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ لَا یَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا أَرْبَعَةٌ»: «أَرْبَعَةٌ»: مبتدا و نکره است و به «أَشْيَاءَ» اضافه شده است.

۳- مبتدای نکره عامل باشد (یعنی در ما بعد خود عمل کند)؛ مانند: «رَغْبَةٌ فِی الْخَیْرِ خَيْرٌ» که «رَغْبَةٌ»: نکره و عامل است چون جار و مجرور (فی الخیر) به آن متعلق شده و کلمه «خیر» خبر واقع گردیده است.

۴- مبتدا، تصغیر گردد؛ مانند: «كُتِبَ هَدَبَ أَخْلَاقِي» .

۵ - ذکرِ نفی یا استفهام قبل از نکره؛ نفی مانند: «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» و استفهام؛ مانند: «ءَإِلَهُ مَعَ اللَّهِ» که به ترتیب «دَابَّةٍ» و «إِلَهُ» مبتدای نکره‌اند .

۶- نکره، عام باشد(به عبارت دیگر عموم افراد مدنظر باشند)؛ مانند: لفظ «كُلٌّ» در «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» و «وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ»

۷- نکره، معنای دعا داشته باشد؛ دعا دو قسم است :

الف)دعای خیر؛ مانند: «سَلَامٌ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ»؛ «سَلَامٌ»: نکره است و مبتدا می باشد و معنای دعا دارد.

ب)دعای شرّ(نفرین)؛ مانند: «وَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ»؛ «وَيْلٌ»: نکره است و مبتدا می باشد و معنای دعا دارد.

۸- نکره، معنای تعجب داشته باشد؛ مانند: «مَا» در «مَا أَفْبَحَ الْبَاطِلَ» .

### وجوب تقدیم مبتدا :

در موارد ذیل، تقدیم مبتدا بر خبر واجب است:

۱- آنجا که مبتدا صدارت طلب مانند: شرط، استفهام و تعجب باشد:

شرط، مانند: «مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»: «مَنْ» اسم شرط و مبتدا است؛

تعجب، مانند: «مَا أَفْبَحَ السَّخَطَ وَ أَحْسَنَ الرِّضَا»: «مَا» مبتدا و معنای تعجب دارد؛

استفهام، مانند: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ»: «مَنْ» مبتدا و معنای استفهام دارد.

۲- آن جا که بر مبتدا، لام ابتدا داخل شود؛ مانند: «وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ»: «لَعَبْدٌ» مبتدا و لام آن ابتداست .

۳- هرگاه خبر به وسیله «ما و اِلَّا» یا «انّما» محصور شود؛ مانند: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»: «رَسُولٌ» خبر مبتدا و محصور به «إِلَّا» است و

مانند: «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ»: «مُسْتَهْزِئُونَ»: خبر مبتدا و محصور به «إِنَّمَا» است.

۴- آن جا که مبتدا و خبر، معرفه یا نکره‌ای باشند که در تعریف و تنکیر مساوی هستند و قرینه‌ای نبوده تا سبب تشخیص مبتدا از خبر

شود؛ تساوی دو معرفه مانند: «إِلَهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ» که «رَبُّنَا» خبر و «إِلَهُ» مبتدا است و مانند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ» که «إِلَهُ» خبر و

«رَبُّنَا» مبتدا است و تساوی دو نکره مانند: «أَفْضَلُ مِنْكَ أَفْضَلُ مِنِّي»: «أَفْضَلُ مِنِّي» خبر و «أَفْضَلُ مِنْكَ» مبتدا است.

۵- آن جا که خبر، فعلی باشد که فاعل آن ضمیر مرفوعی است که به مبتدا باز می گردد؛ مانند: «قَامَ» در «زَيْدٌ قَامَ» و مانند: «يَقُومُ» در

«زَيْدٌ يَقُومُ» و مانند: «يَدْعُوا» در «إِلَهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» ، زیرا در صورت تقدیم خبر، جمله، فعل و فاعل می شود نه مبتدا و خبر.

نکته: اگر خبر، فعل باشد و اسم ظاهر یا ضمیر بارز را رفع بدهد و یا خبر، صفت (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه و...) باشد تقدیمش

بر مبتدا جایز است:

- مثال برای فعل بودن خبر با رفع اسم ظاهر: «زَيْدٌ قَامَ أَبُوهُ» و با رفع ضمیر بارز مانند: «أَخَوَاكَ قَامَا»

- مثال برای صفت بودن خبر: «زَيْدٌ قَائِمٌ»

دلیل جواز تقدیم، اشتباه نشدن خبر با مبتدا است پس در مثال های مذکور می توان «قام أبوه زيد»، «قاما أخواک» و «قائم زيد» گفت.

### وجوب تقدیم خبر:

در موارد ذیل وجوب تقدیم خبر بر مبتدا است:

۱- آن جا که مبتدا، نکره و خبر، ظرف یا جار و مجرور باشد؛ مانند: «فیها مصباح»، «لدينا زيد» که «مصباح» و «زيد» نکره هستند.

۲- آن جا که خبر، اسم استفهام باشد؛ مانند: «أین المفر»، «أین یوم القيامة»: مبتدا «المفر» و «یوم القيامة» است و «أین و آین» اسم استفهام می باشد.

۳- آن جا که مبتدا به وسیله نفی و «إلا» یا «إنما» محصور شود؛ مانند: «ما علی الرسول إلا البلاغ» و مانند: «إنما وليکم الله» که در اصل «البلاغ علی الرسول» و «الله وليکم» بوده است.

۴- آن جا که با مبتدا ضمیری باشد که مرجع آن ضمیر، خبر است؛

مانند: «فی الدار صاحبها» که در اصل «صاحبها فی الدار» بوده «صاحبها» مبتدا و «فی الدار» خبر است و ضمیر مبتدا به «الدار» باز می

گردد؛ چون ضمیر به کلمه بعد از خود باز نمی گردد لذا «فی الدار» مقدم شده تا ضمیر «صاحبها» به قبل خود باز گردد؛

و مانند: «أم علی قلوب أقفالها» که «أقفالها» مبتدا است و چون ضمیرش به خبر (علی قلوب) برگشته پس باید خبر، مقدم شود.

۵- برای فهماندن معنای تعجب، مانند: «لله دره فارساً»: «دره» مبتدا و «لله» خبر است، مقدم آمدن «لله» برای فهماندن تعجب است.

۶- آن جا که خبر، اسم اشاره مکانی باشد؛ مانند: «فاینما تولوا فثم وجه الله»: «وجه»: مبتدای مؤخر و «ثم»: اسم اشاره مکانی و خبر مقدم است.

**نکته:** در غیر موارد مذکور تا زمانی که معنای جمله استوار باشد می توان خبر را مقدم یا مؤخر ذکر کرد.

**انواع خبر:** خبر سه نوع می باشد: مفرد، جمله و شبه جمله.

### ۱- خبر مفرد:

منظور از مفرد، خبری است که فعل و فاعل (جمله فعلیه)، مبتدا و خبر (جمله اسمیه) و شبه جمله نباشد و خبر مفرد، دو قسم است:

الف) جامد؛ مانند: «الجود ریاسة» و «الکذب خیانة».

ب) مشتق؛ مانند: «زيد اکل» و «قلوبنا غلف».

### احکام خبر مفرد:

۱- خبر جامد چون دربردارنده ضمیر نیست، مطابقتش با مبتدا لازم نمی باشد؛ مانند: «المواعظ حياة القلوب»: «المواعظ» مبتدا و جمع است

و خبرش «حياة» مفرد می باشد؛ و مانند: «الحرص علامة الفقر»: «الحرص» مبتدا و بدون «تاء» است و خبرش «علامة» با «تاء»

می‌باشد؛ و مانند: «الْقِنَاعَةُ رَأْسُ الْغِنَى»: «الْقِنَاعَةُ»: مبتدا و با «تاء» است و خبرش «رأس» بدون «تاء» می‌باشد، و مانند: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا» (الکھف: ۴۶) و مانند: «هِنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ».

۲- خبر مشتق اگر فاعلش اسم ظاهر باشد، دربردارنده ضمیر نیست؛ مانند: «زَيْدٌ قَائِمٌ أَبُوهُ»: «قَائِمٌ» دربردارنده ضمیر نیست زیرا فاعلش اسم ظاهر «أَبُوهُ» می‌باشد و اگر فاعلش اسم ظاهر نباشد دربردارنده ضمیر مستتر است که به مبتدا بر می‌گردد در این صورت مطابقت خبر با مبتدا در تانیث و تذکیر و مفرد، تثنیه و جمع واجب است، مانند: «زَيْدٌ قَائِمٌ»، «الزَّيْدَانِ قَائِمَانِ»، «الزَّيْدُونَ قَائِمُونَ»، «هِنَّ قَائِمَةٌ»، «الْهِنْدَانِ قَائِمَتَانِ»، «الْهِنْدَاتُ قَائِمَاتٌ» و مانند: «قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ»، «أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»، «نَحْنُ مُصْلِحُونَ» در این سه آیه مبتدا و خبر جمع مذکر هستند و مانند: «هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ»: مبتدا و خبر، جمع مؤنث هستند و مانند: «فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا»: «هِيَ» مبتدای مفرد مؤنث و «خَاوِيَةٌ» مفرد مؤنث، خبرش می‌باشد.

۳- مشتق ممکن است صفت مشبّه باشد؛ مانند: «التَّقْوَى رِئِيسُ الْأَخْلَاقِ» یا اسم تفضیل؛ مانند: «الْحَقُّ أَقْوَى ظَهِيرٍ» یا اسم فاعل؛ مانند: «الْفِكْرُ مُنِيرُ الْقَلْبِ» یا اسم مفعول؛ مانند: «الْحَيَاءُ مَقْرُونٌ بِالْحِرْمَانِ».

## ۲- جمله

منظور از جمله، خبری است که دارای فعل و فاعل (جمله فعلیه) یا مبتدا و خبر (جمله اسمیه) باشد، خبر جمله شامل اقسام ذیل است: الف) اسمیه: کلامی است که با اسم شروع می‌شود، مانند: «هُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ»: «هُوَ»: مبتدا، «مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ»: خبر هو، «مُحْرَمٌ»: خبر مقدم، «عَلَيْكُمْ»: جار و مجرور متعلق به «مُحْرَمٌ»، «إِخْرَاجُهُمْ»: مبتدای موخر و مانند: «فَأُولَئِكَ مَاوَاهُمُ جَهَنَّمُ»: «أُولَئِكَ»: مبتدا، «مَاوَاهُمُ جَهَنَّمُ»: خبر أولئك، «مَاوَاهُمُ»: مبتدا، «جَهَنَّمُ»: خبر؛ مثال دیگر: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»: «الَّذِينَ»: مبتدا، «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»: خبر. ب) فعلیه: کلامی است که با فعل شروع می‌شود؛ مانند: «وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ»: «اللَّهُ»: مبتدا، «يَقْضِي بِالْحَقِّ» جمله فعلیه و خبر است.

نکته: جمله‌های شرطیه نیز اگر خبر مبتدا شوند، فعلیه هستند؛ مانند: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (الأنعام: ۱۶۰)

## ۳- شبه جمله:

در مبحث خبر منظور از شبه جمله، ظرف (زمانی و مکانی) و جار و مجرور است، ظرف؛ مانند: «الورقاء فوق الشجرة»، «الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (البقرة: ۲۱۲)، جار و مجرور؛ مانند: «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ»؛ کلمات «فوق»، «يَوْمَ» و «فِي غَفْلَةٍ» خبر می‌باشند.

نکته: شبه جمله ای که خبر واقع می‌شود متعلق به وصف «كائِنٌ» و یا فعل «يَكُونُ» محذوف است و در واقع آن محذوف خبر می‌باشد.

## دخول «فاء» جزاء بر خبر:

هرگاه مبتدا به منزله سبب برای خبر باشد و خبر، بعد از آن ذکر شود جایز است فاء جزا بر خبر داخل شود، زیرا در این صورت مبتدا به منزله اسم شرط و خبر به منزله جواب شرط است؛ مانند: «الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ».

**نکته:** در میان نواسخ تنها «إِنَّ و لَكِنَّ» هستند که وقتی اسم آن‌ها متضمن معنای شرط باشد می‌توان «فاء» جزا را بر سر خبر آن‌ها آورد؛ مانند: «إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَتَرَوْنَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ» و مانند: «لَكِنَّ مَا يُقْضَى فِسُوفَ يَكُونُ» در غیر این دو حرف این اتفاق نمی‌افتد؛ مانند: «لَيْسَ كُلُّ مَنْ يَنْظُمُ الشَّعْرَ لَهُ جَائِزَةٌ» که بر سر «له»، «فاء» جزا نیامده است.

چنان که گذشت آمدن این فاء جوازی است، از این روی در آیات قرآن گاهی آمده؛ مانند: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوَا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا» (آل عمران : ۹۱) و گاهی نیامده است؛ مانند: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوَا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» (البقرة : ۱۶۱)

### مبتدای وصفی :

هر گاه صفت بعد از نفی یا استفهام واقع شود و در اسم ظاهر یا ضمیر منفصلی عمل کند آن صفت مبتدا و اسم یا ضمیر بعد از آن فاعل یا نائب فاعل مبتدا می‌باشد و در این صورت دیگر نیازی به خبر نیست؛ اسم ظاهر؛ مانند: «أَقَائِمُ الزَّيْدَانِ»، ضمیر منفصل؛ مانند: «أَقَائِمُ أَتَمَّا».

وصف در اصطلاح علم نحو به اسم فاعل، صیغه مبالغه، اسم مفعول، صفت مشبّهه، اسم تفضیل و منسوب گفته شده و مبتدای وصفی یکی از این پنج مورد می‌باشد:

- ۱- اسم فاعل؛ مانند: «أَقَائِمُ هَذَانِ» .
- ۲- اسم مفعول؛ مانند: «مَا مَضْرُوبُ زَيْدَانٍ» .
- ۳- اسم تفضیل؛ مانند: «هَلْ أَحْسَنُ فِي عَيْنِ زَيْدٍ الْكُحْلُ مِنْهُ فِي عَيْنِ غَيْرِهِ» .
- ۴- صفت مشبّهه؛ مانند: «هَلْ حَسَنُ الْوَجْهَانِ» ، «إِنَّ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ»: «قَرِيبٌ»: مبتدا، «ما توعدون»: مصدر مؤول در محلّ رفع، فاعل «قَرِيبٌ»
- ۵- منسوب؛ مانند: «مَا قَرَشِيٌّ أَبَوَاكَ» .

### وجوه اعرابی مبتدای وصفی :

وصفی که اسم مابعد خود را رفع داده، در ترکیب سه احتمال است:

- الف ( وجوب مبتدا شدن و آن در صورتی است که وصف، مفرد و فاعلش تشبیه یا جمع باشد؛ مانند: «أَقَائِمُ أَخَوَاكَ»، خبر شدن «قَائِمٌ» و مبتدا شدن «أَخَوَاكَ» جایز نیست؛ زیرا خبر مشتق باید از مبتدا در تشبیه تبعیت کند.
- ب ( وجوب خبر شدن و آن هنگامی است که وصف در تشبیه و جمع، با فاعلش مطابق باشد؛ مانند: «أَقَائِمَانِ أَخَوَاكَ» و «أَقَائِمُونَ أَخَوْتُكَ» که «قَائِمَانِ» و «قَائِمُونَ» خبر مقدم، «أَخَوَاكَ» و «أَخَوْتُكَ» مبتدای مؤخر است. مبتدا شدن وصف و خبر شدن اسم مابعد جایز نیست، زیرا وصف مانند فعل است در این که هرگاه اسم ظاهر را رفع بدهد باید مفرد بیاید چه فاعلش تشبیه یا جمع باشد، پس تشبیه یا جمع بودنش صحیح نیست.



ج) احتمال مبتدا یا خبر شدن وصف و آن هنگامی است که وصف و فاعلش مفرد باشند، مانند: «رَاغِبٌ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتِ»: «رَاغِبٌ»: وصف و «أَنْتَ» فاعلش و هر دو مفردند. این آیه را به دو صورت زیر می توان ترکیب کرد:

۱- «رَاغِبٌ»: مبتدا و «أَنْتَ»: فاعل؛

۲- «رَاغِبٌ»: خبر مقدم و «أَنْتَ»: مبتدای مؤخر.

### ضمیر فصل:

این ضمیر همیشه به صورت منفصل می آید و به همین جهت به آن «فصل» گفته اند و بین مبتدا و خبر قرار می گیرد و فایده اش این است که ما بعدش را از اشتباه به صفت حفظ می کند و به این جهت به آن «عماد» گفته اند.

ضمیر فصل بین دو معرفه ای که در اصل یا بالفعل مبتدا و خبرند می آید؛ در اصل مانند: «إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» و بالفعل مانند: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ «نَحْنُ» و «هُمُ» ضمیر فصل می باشند.

نکته: گاهی ضمیر فصل میان معرفه و نکره نیز واقع می شود؛ مانند: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ» ، «وَمَا تَقْدَمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا»: «هُوَ» در این مثال ها ضمیر فصل می باشد.<sup>۱</sup>

### قواعد ضمیر فصل:

۱- ضمیر فصل همیشه مرفوع است و از جهت تذکیر، تأنیث، مفرد، تثنیه و جمع مطابق مبتدا است، پس «زَيْدٌ أَيُّهُ الْفَاضِلُ» و «كُنْتَ هُوَ الْفَاضِلُ» غلط است، زیرا در مثال اول باید «هُوَ» می آمد چون ضمیر فصل همیشه مرفوع است و در مثال دوم می بایست «أَنْتَ» گفته می شد تا با اسم «كَانَ» که مخاطب است مطابق می گشت و مانند: «إِنَّكَ أَيُّكَ الْفَاضِلُ» از جهت تطبیق، صحیح است ولی ضمیر فصل نیست بلکه تأکید یا بدل است، زیرا ضمیر فصل همیشه مرفوع می باشد.

۲- ضمیر فصل محلی از اعراب ندارد.

**نواسخ:** نواسخ به فعل ها یا حروفی گفته می شوند که بر سر جمله اسمیه داخل می گردند و اعراب و معنای جمله اسمیه را تغییر می دهند. نواسخ عبارتند از: ۱- افعال ناقصه، ۲- افعال مقاربه، ۳- حروف شبیهه به لیس (ما، إن، لا و لات)، ۴- حروف مشبهه بالفعل، ۵- «لا» ی نفی جنس، ۶- افعال «ظَنَّ».

هشت اسم باقیمانده از انواع دوازده گانه مرفوعات، اسم و یا خبر نواسخ می باشند که عبارتند از:

۱- اسم افعال ناقصه («كَانَ» نظائر «كَانَ»)، ۲- اسم افعال مقاربه («كَادَ» و نظائر «كَادَ»)، ۳ تا ۶- اسم حروف شبیهه به لیس («ما، إن، لا و لات» نفی کننده)، ۷- خبر حروف مشبهه بالفعل («إِنَّ» و نظائر «إِنَّ»)، ۸- خبر «لا» ی نفی جنس.

\* نکته: افعال «ظَنَّ» افعالی می باشند که بر سر مبتدا و خبر وارد شده و آن ها را دو مفعول خود می کنند، از این مطلب در منصوبات سخن به میان خواهد آمد.

<sup>۱</sup> «خَيْرًا» در این جا به منزله معرفه می باشد. زیرا مفضل مجرور به حرف جر «من» می باشد که معرفه است (رک: الجدول في إعراب القرآن، ج ۲۹، ص: ۱۴۳)

## افعال ناقصه :

این افعال بر مبتدا و خبر داخل شده، مبتدا را به عنوان اسم خود، مرفوع و خبر را به عنوان خبر خود، منصوب می‌سازند و آن‌ها سیزده فعل هستند: «کان، صار، لیس، اصبح، اضحی، ظل، بات، امسی، مزال، مابرح، مانفک، مافتی، مادام».

\* نکته: افعال «أل»، «وجع»، «استحال»، «تحول»، «ارتد»، «أض»، «عاد»، «غدا» و «راح» دارای معنای «صار» می‌باشند، مانند: «فارتد بصیراً»: «ارتد» به معنای «صار»، اسمش ضمیر مستتر «هو»، و خبرش «صیراً».

## معانی افعال ناقصه

افعال ناقص دارای دو گروه معنایی می‌باشند: الف) معنای ناقص، ب) معنای تام

### الف) معنای ناقص

کان: می‌فهماند که در زمان گذشته اسم به خبر متصف شده است؛ مانند: «کان الناس أمةً واحدةً».

اصبح، اضحی، امسی، ظل و بات: این افعال در استعمال ناقص به معنای «صار» (شد) هستند؛ مانند: «حیبت أعمالهم فأصبحوا خاسرين»، «أضحى زيدٌ غنياً»، «ما آمن بي من أمسى شباعاً و أمسى جاره جاعاً»، «و إذا بشر أحدهم بالأنثى ظل وجهه مسوداً و هو كظیم»، «آبیت مبطاناً و حولی بطون غرثی»

لیس: به معنای نفی مضمون اسم و خبر است در هر سه زمان؛ مانند: «انه لیس من اهلک».

صار: به معنای انتقال از صفتی به صفت دیگر است؛ مانند: «صار زيدٌ عالماً» یا انتقال از ماهیتی به ماهیت دیگر؛ مانند: «صار الطین خزفاً» و مانند: «لم یولد فیصیر محدوداً».

ما زال: اگر از «زال، یزال» باشد به معنای ملازمت خبر با اسم است؛ مانند: «لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریباً» و به این معنا با حرف نفی (ما یا لا) می‌آید و مانند: «ما زالت تلك دعویهم» و چون «زال» معنای نفی دارد با آمدن حرف نفی دیگر معنای اثبات می‌دهد و اگر تامه باشد بدون حرف نفی می‌آید.

ما برح، مافتی، مانفک: نیز به معنای ملازمت خبر با اسم است مشروط به آن که قبل از آن‌ها نفی، در لفظ یا در تقدیر باشد، مانند: «لن نبرح علیه عاکفین»، «تالله تفتوا تذكرو يوسف» به تقدیر «لا تفتوا» و مانند: «ما انفک زيدٌ کرامه».

مادام: فعل ماقبل خود را به مدت ثبوت خبر برای اسم، مقید می‌کند به شرط آن که «ما» ظرفیه و قتییه و قبلش جمله باشد؛ مانند: «اجلس مادام زيدٌ جالساً» که می‌فهماند جلوس مخاطب باید در مدت زمانی که زید نشسته ادامه یابد و مانند: «أوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حياً» که توصیه به نماز و زکات در تمام مدت حیات متکلم است.

کلمه «ما» در «مادام» ظرفیه و مصدریه است ظرفیه به خاطر نیابت از ظرف «مدّة» و مصدریه به خاطر آن که به تأویل مصدر «دوام» می‌برد، پس اصل آیه «مدّة دوام حیات» بوده است، سپس مضاف (کلمه «مدّة») حذف شده و مضاف الیه آن «دوام» در منصوب شدن، از

ظرف نیابت کرده چنان که «صَلَوَةٌ» در مثال «جِئْتُكَ صَلَوَةَ الْعَصْرِ» از ظرفِ زمان نیابت کرده و در اصل «جِئْتُكَ وَقْتُ صَلَوَةِ الْعَصْرِ» بوده است.

### ب) معنای تام :

منظور از «تام» این است که بعضی از افعال ناقصه به معنای دیگری بیایند که نیازی به خبر نداشته باشند، به عبارت دیگر فقط فاعل داشته باشند.

کانَ : به معنای «حَصَلَ» یا «ثَبَّتَ»؛ مانند: «كُنْ فَيَكُونُ» .

صارَ : به معنای انتقال از مکانی به مکان دیگر است و به وسیله «إِلَى» یا «مِنْ» استعمال می‌شود، مانند: «صارَ زَيْدٌ إِلَى تِهْرَانَ» و به معنای انتها و رجوع است؛ مانند: «إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» یعنی «تَنْتَهِي الْأُمُورُ إِلَى اللَّهِ» .

أَصْبَحَ، أَضْحَى، أَمْسَى : به معنای دخول در وقت صبح، ظهر و شب است؛ مانند: «فَسَبَّحَانَ اللَّهَ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ»  
ظَلَّ : به معنای «استمرَّ» ، مانند: «ظَلَّ الرِّجَاءُ»

انفكَّهُ برح و دام : به ترتیب به معنای «انفصل»، «ذهب»، «بَقِيَ» می‌باشند؛ مانند: «انفكَّ حلقاتُ السلسلة»، «فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي» ، «دُمْتُمْ أَنْصَاراً لِلْحَقِّ» (به معنای: بقیتم انصاراً للحق)  
باتَ : یعنی «أَقَامَ لَيْلاً» مانند: «وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا» .

زالَ : تامه بودن این فعل در دو حالت است:

الف - از «زالَ يَزُولُ» که فعل لازم و به معنای «انْتَقَلَ» است؛ مانند: «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالتا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ» .

ب - از «زالَ يَزِيلُ» که فعل متعدی به يك مفعول و به معنای «مازَ» یعنی «مَيَّرَ» است؛ مانند: «فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ» به معنای «فَمَيَّرْنَا بَيْنَهُمْ» پس در قرآن کریم کلمه «زالَ» به هر سه معنا آمده است.

- «مازالَ، لَيْسَ، مَافَتَى» همیشه ناقصه‌اند و معنای تامه ندارند.

### قواعد اسم افعال ناقصه:

۱- رابطه اسم با افعال ناقصه مانند رابطه فاعل با فعل است؛ به عبارت دیگر تمام قواعدی که در ارتباط با فعل و فاعل جاری می‌باشد، میان افعال ناقص و اسم آن‌ها جاری است.

۲- رابطه اسم افعال ناقصه با خبر این افعال - مانند رابطه مبتدا و خبر است.

### ویژگی های خاص کانَ :

۱- گاهی «کان» میان دو کلمه ای که همواره با یکدیگر هستند می آید تا زمان ماضی را نشان دهد و آن اغلب اوقات میان «ما» و فعل تعجب واقع می شود؛ مانند: «ما کانَ أَحْسَنَ زَيْدًا» در این صورت «کان» زائده است و هیچ نقشی ندارد .

۲- جایز است «کان» و اسم آن را بعد از «ان» و «لو» شرط، برای اختصار حذف کرد:

بعد از «لو» مانند: «لَا يَأْمَنُ الدَّهْرُ ذَا بَغْيٍ وَ لَوْ مَلَكَ»؛ در اصل «وَ لَوْ كَانَ الْبَاغِي مَلِكًا» بوده است .

بعد از «ان» مانند: «الْأَناسُ مُجْرَبُونَ بِأَعْمَالِهِمْ إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَ إِنْ شَرًّا فَشَرٌّ»؛ در دو مورد «کانَ عَمَلُهُمْ» حذف شده و خبر (خَيْرًا وَ شَرًّا) باقی مانده و «خَيْرٌ» و «شَرٌّ» خبر است برای مبتدای محذوف (جَزَائُهُمْ) .

۳- اگر «کان» منفی باشد بر سر خبر «کان»، «باء» زائده می آید؛ مانند: «ما كانَ اللهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» .

البته آمدن «باء» زائده، وجوبی نیست؛ چنان که در آیه «ما كانَ مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ»، «باء» زائده نیامده است.

۴- جایز است در مضارع مجزوم، نون «کان» با شرایط ذیل حذف شود:

۱- مضارع، مجزوم به سکون نون باشد و نه حذف نون؛ چنان که در افعال خمسه نون عوض رفع حذف می شود .

۲- بعد از نون، ضمیر متصل نباشد پس اگر ضمیر متصل باشد، حذف نون جایز نیست؛ ضمیر متصل گاهی بدون واسطه حرف جرّ است؛

مانند: «إِنْ يَكُنْهُ» و «لَمْ يَكُنْهُ» در جمله «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلِّطَ عَلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ» و گاهی با واسطه حرف جرّ است؛ مانند: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» که بین نون و ضمیر، حرف جرّ «لام» فاصله شده است.

۳- بعد از نون، همزه وصل نباشد در صورت وجود همزه وصل، نون حذف نمی شود؛ مانند: «لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ» .

۴- در فعل مضارع مجزوم، وقف نشود؛ پس اگر به «لَمْ أَكُ» وقف شود «لَمْ أَكُنْ» گفته می شود .

با وجود شرایط یاد شده گاهی نون، حذف می شود؛ مانند: «لَمْ أَكُ بَغِيًّا» و گاهی حذف نمی شود؛ مانند: «وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» .

### افعال مقاربه :

افعال مقاربه مانند افعال ناقصه بر سر مبتدا و خبر وارد می شوند؛ مبتدا را به عنوان اسم، مرفوع و خبر را به عنوان خبر، منصوب می کند.

افعال مقاربه ۱۷ فعل و سه قسم می باشند:

الف) «كَادَ، كَرَبَ، أَوْشَكَ» بر نزدیکی وقوع خبر دلالت می کنند.

ب) «عَسَى، حَرَى، إِخْلَوْلَقَ» بر امید به وقوع خبر دلالت می کنند.

ج) «شَرَعَ، أَنْشَأَ، طَفِقَ، أَقْبَلَ، عَلِقَ، أَخَذَ، جَعَلَ، هَبَّ، إِبْتَدَأَ، قَامَ وَ إِنْبَرَى» بر شروع دلالت می کنند.

به این افعال، مقاربه گفته اند به خاطر آن که گروه اول بر قُرب خبر به اسم دلالت دارد و دو گروه دیگر از باب تسمیه کل به اسم جزء است.

### شروط خبر افعال مقاربه :

۱- مضارع باشد؛ مانند: «وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» .

۲ - دارای ضمیر فاعلی باشد که به اسمش بازگردد؛ مانند: «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ»؛ «زَيْتُهَا»: اسم «يَكَادُ» و «يُضِيءُ» خبرش می‌باشد، فاعل «يُضِيءُ» هو مستتر می‌باشد که به «زَيْتُ» باز می‌گردد .

۳ - خبر، متأخر از افعال مقاربه باشد .

**انواع افعال مقاربه از جهت همراهی یا عدم همراهی خبر آن ها با «آن» :**

۱ - افعالی که لازم است خبر آن ها همراه با «آن» باشد: «حَرَى» و «اِخْلَوْلَقَ» .

۲ - افعالی که نباید خبر آن ها همراه با «آن» باشد: «شَرَعَ و نظائرش» .

۳ - افعالی که غالباً خبر آن ها همراه با «آن» است: «عَسَى» و «اَوْشَكَ» .

۴ - افعالی که غالباً خبر آن ها همراه با «آن» نیست: «كَادَ» و «كَرَبَ» .

**تام بودن افعال مقاربه :**

هرگاه فعل‌های «عَسَى، اَوْشَكَ و اِخْلَوْلَقَ» به فعل مضارعی که با «آن» مصدریّه است اسناد داده شوند، تامّه می‌باشند و به خبر نیاز ندارند، مانند: «عَسَى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»: «اَنْ يَّبْعَثَكَ» به تأویل مصدر، فاعل «عَسَى»، «كاف»: مفعول به اول، «مَقَامًا»: مفعول به دوم، «مَّحْمُودًا»: صفت «مَقَامًا»، «رَبُّكَ»: فاعل «اَنْ يَّبْعَثَكَ».

و مانند: «اِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَاِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ اِلَّا اَوْشَكَ اَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ»: «اَنْ يَكُونَ» به تأویل مصدر رفته و فاعل «اَوْشَكَ» می‌باشد.

**حروف شبیه به «لیس»**

حروف شبیه به «لیس» عبارتند از: «ما، اِنْ، لا و لات» .

**قواعد «ما» :**

«ما» می‌نافیه با سه شرط ذیل عمل می‌کند و با فقدان یکی از آن‌ها اسم و خبرش مرفوع می‌شود:

۱ - حفظ ترتیب: ابتدا اسم و سپس خبر بیاید، بنابراین اگر خبر بر اسم مقدم شود اگر ظرف یا مجرور باشد، «ما» عمل نمی‌کند و در این حالت، اسم و خبر مرفوع می‌شوند؛ مانند: «ما قَائِمٌ زَيْدٌ» و «ما عِنْدَكَ عَمْرٌو» (در این دو مثال «ما» عمل نکرده است) ولی تقدیم معمول خبر بر اسم، در صورتی که ظرف یا جار و مجرور باشد جایز است؛ مانند: «ما عِنْدَكَ زَيْدٌ اَكِلًا» که چون «عِنْدَكَ» متعلق به «اَكِلًا» است معمول آن شده و بر «زَيْدٌ» که اسم «ما» می‌باشد مقدم گردیده است، و اگر معمول خبر، غیر ظرف یا جار و مجرور مجرور باشد، عمل نمی‌کند؛ مانند: «ما طَعَامَكَ زَيْدٌ اَكِلٌ» که «طَعَامَكَ» مفعول به «اَكِلٌ» می‌باشد و چون ظرف نیست «ما» عمل نکرده است.

۲ - کلمه «اَلَا» قبل از خبر ذکر نشود؛ مانند: «ما مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ» که «رَسُوْلٌ» خبر است و چون قبل از آن «اَلَا» آمده «ما» عمل نکرده و «رَسُوْلٌ» مرفوع شده است.

۳ - بعد از «ما»، «اِنْ» زاید نیاید؛ مانند: «ما اِنْ زَيْدٌ قَائِمٌ» که «ما» عمل نکرده است .

با رعایت شرایط مذکور، کلمه «ما» اسم بعد از خود را مرفوع و خبر را منصوب می‌نماید؛ مانند: «ما هذا بَشَرًا» و «ما هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ»، «فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ»

**«إِنْ» نافیہ با دو شرط عمل می‌کند :**

- ۱ - حفظ ترتیب: ابتدا اسم و سپس خبر بیاید؛ بنابراین در آیه «إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا»، تنها «إِنْ» نافیہ می باشد، نه شبیه به لیس.
- ۲ - قبل از خبرش، کلمه «إِلَّا» ذکر نشود .

مثال برای «إِنْ»ی که دو شرط یاد شده در آن رعایت شده است: «إِنْ هُوَ مُسْتَوِلِيًّا عَلَى أَحَدٍ إِلَّا عَلَى أضعفِ المجانين»  
«هُوَ»: اسم، «مُسْتَوِلِيًّا» خبر و کلمه «إِلَّا» قبل از خبر نیامده است .

نکته : غالباً خبر «إِنْ» با «إِلَّا» نقض شده و عمل آن باطل می گردد؛ مانند: «إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» که قبل از خبر (مَلَكٌ)، «إِلَّا» ذکر شده و اگر عمل می‌کرد ، «مَلَكًا» گفته می‌شد.

**«لَا»ی نافیہ با سه شرط عمل می‌کند :**

- ۱ - حفظ ترتیب : ابتدا اسم و سپس خبر بیاید، پس اگر مقدم شود عمل نمی‌کند؛ مانند: «لَا قَائِمٌ رَجُلٌ»: «قَائِمٌ» خبر است و چون بر اسم مقدم شده، «لَا» عمل نکرده است .

۲ - قبل از خبرش ، کلمه «إِلَّا» ذکر نشود، پس با وجود «إِلَّا» عمل نمی‌کند؛ مانند: «لَا أَحَدٌ إِلَّا أَفْضَلُ مِنْكَ» .

- ۳ - اسم و خبر نکره باشند، پس در صورت معرفه بودن اسم، عمل نمی‌کند؛ مانند: «لَا زَيْدٌ قَائِمٌ وَلَا عَمْرٌ»، مثال صحیح: «لَا رَجُلٌ قَائِمًا»

**قواعد معطوف خبر «ما» و «لا» :**

هرگاه حرف عطف «بل» و «لکن» باشد، لازم است که معطوف، مرفوع باشد؛ مانند: «ما زَيْدٌ قَائِمًا بل جالسٌ» و «لَا رَجُلٌ مَقِيمًا و لکن راحلٌ»؛ اما اگر حرف عطف غیر از «بل» و «لکن» باشد، معطوف منصوب می باشد؛ مانند: «ما رَجُلٌ قَنوعًا و لا زاهدًا» .

**قواعد «لات» :**

«لات» در اصل «لا» بوده و تاء مبالغه به آن افزوده شده است. برای عمل «لات» باید اسم و خبرش، اسم زمان باشد؛ مانند: «الحین، الآوان، الساعة و...» .

ضمناً اسم «لات» همیشه محذوف است؛ مانند: «وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ» که در اصل «لَاتَ الْحَيْنِ حِينَ مَنَاصٍ» بوده است.

**حروف مشبّهة بالفعل :**

حروف مشبّهة بالفعل شش حرف هستند: «إِنَّ، أَنْ، لَيْتَ، لَكِنَّ، كَأَنَّ و لَعَلَّ» .

حروف مشبّهة بالفعل بر سر مبتدا و خبر داخل می شوند مبتدا را منصوب کرده و به آن، اسم حروف مشبّهة بالفعل می گویند و خبر را مرفوع کرده و به آن، خبر حروف مشبّهة بالفعل گفته می شود؛ مانند: «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ» .

**معنای حروف مشبّهة بالفعل**

إِنَّ وَّ أَنْ (تأکید) : این دو کلمه اسنادِ میانِ اسم و خبر را تأکید می‌کنند؛ مثلاً در «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» می‌فهماند: که نسبت دوست داشتن اهل تقوی به «اللَّهُ» حتمی و ثابت است .

كَأَنَّ (تشبیه) : به معنای تشبیه اسمِ آن به خبرش می‌باشد؛ مانند: «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ» : افرادِ گریزان از پند و تذکر، به الاغ‌های فراری تشبیه شده‌اند؛ «هُمْ» : اسمِ «كَأَنَّ»، «حُمُرٌ» : خبر، «مُسْتَنْفِرَةٌ» : صفتِ «حُمُرٌ» است .

لَكِنَّ (استدراك) : به معنای استدراك است یعنی رفع توهّم از کلامِ قبل از آن، مانند: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» که ممکن است از «مَا رَمَيْتَ» توهّم شود که فعل «رَمَى» از غیر خداوند صادر شده و این توهّم با «لَكِنَّ» برطرف می‌شود.

لَيَتَّ (تمنی) : برای تمنی است یعنی طلب چیزی غیر ممکن یا چیزی ممکن که حصول آن بعید و دور از انتظار است؛ مثال غیر ممکن: «يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكَدِّبُ بِأَيَاتِ رَبِّنَا» که بعد از مردن، برگشتِ آن‌ها به دنیا ممکن نیست، مثال ممکن: «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ» که داشتن ثروتی هم چون ثروت قارون امری است ممکن ولی برای متکلمان دور از انتظار است.

لَعَلَّ (اشفاق و ترجی) : اشفاق یعنی امید و انتظار امری که وقوع آن مورد ترس و اکراه است، مانند: «لَعَلَّ الرَّقِيبَ حَاصِلٌ» که وجودِ رقیب مورد اکراه متکلم می‌باشد و از آن خایف است، ترجی یعنی امید و انتظار امری که وقوع آن مورد علاقه و میل است؛ مانند: «لَعَلَّ الْحَبِيبَ وَاصِلٌ» که رسیدن دوست خواسته متکلم است و مانند: «لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»  
وجوب تقدیم خبر بر اسم (تقدیم خبر بر اسم در سه مورد واجب است) :

الف - اسمِ «إِنَّ» نکره و خبر، ظرف یا جار و مجرور باشد؛ مانند: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»؛ «يُسْرًا» : نکره و اسمِ «إِنَّ»، «مَعَ» : ظرف و متعلق به خبر، و مانند: «كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا» (لقمان : ۷).

ب - اسمِ دارای ضمیری باشد که به خبر باز گردد؛ مانند: «إِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا» .

ج - بر اسمِ این حروف، لامِ ابتدا داخل شود؛ مانند: «وَأَنَّ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى» ؛ «لِلْآخِرَةِ» : اسمِ «إِنَّ»، «لَنَا» : خبرش می‌باشد.  
وارد شدن لامِ ابتدا بر اسمِ «إِنَّ» :

هر گاه اسمِ «إِنَّ» مؤخر باشد جایز است بر سر آن، «لامِ» ابتدا داخل شود؛ مانند: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً»؛ «عِبْرَةً» : اسمِ «إِنَّ»، «فِي ذَلِكَ» : خبرش می‌باشد.

نکته : این لامِ چون صدارت طلب است جایگاه آن در آغاز جمله است ؛ اما چون آمدن دو حرف تأکید (إِنَّ و لامِ ابتدا) بدون فاصله ناپسند است لذا فاصله میان آنها را نیکو شمرده اند ؛ به این لامِ، لامِ مزحلقة نیز گفته می‌شود .

وارد شدن لامِ ابتدا بر خبرِ «إِنَّ» :

آمدن «لامِ» بر سر خبرِ «إِنَّ» در چهار مورد جایز است :

۱ - خبر بعد از اسم آمده و مثبت باشد؛ مانند: «إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» .

۲ - خبر، فعل ماضی جامد(غیر متصرف) باشد؛ مانند: «إِنَّ زَيْدًا لَنِعْمَ الرَّجُلُ» .

۳ - خبر، فعل ماضی مشتق (متصرف) و مقرون به «قد» باشد؛ مانند: «إِنَّكَ لَقَدْ أَصَبْتَ» .

۴ - خبر، فعل مضارع باشد؛ مانند: «إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ» .

نکته: این لام بر ضمیر فصل نیز داخل می شود؛ مانند: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ»؛ «هَذَا»: اسم «إِنَّ»، «الْقَصَصُ»: خبر، «هُوَ»: ضمیر فصل و لام بر آن داخل شده است و مانند: «إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ»؛ «نا»: اسم «إِنَّ»، «الصَّافُونَ»: خبرش، «نَحْنُ»: ضمیر فصل و لام بر آن داخل گردیده است .

### «ما»ی کافه:

هر گاه «ما»ی حرفیه به حروف مشبّهة بالفعل اضافه شود، از عمل ساقط می شوند، به جز «لَيْتَ» که همچنان عمل می کند، به این جهت به آن «ما»ی کافه گفته می شود؛ مانند: «إِنَّمَا إِلَهُ الْهُكْمِ إِلَهُ وَاحِدٌ» .

با اضافه شدن «ما»ی کافه بر سر حروف مشبّهة بالفعل، این حروف دیگر به اسم اختصاص ندارند و بر فعل نیز داخل می شوند؛ مانند: «قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَىٰ أَنَّمَا إِلَهُ الْهُكْمِ إِلَهُ وَاحِدٌ»؛ «كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ» .

نکته: اگر بعد از حروف مشبّهة بالفعل «ما»ی مصدریه یا موصوله بیاید، مانع از عمل این حروف نمی باشد:

مصدریه؛ مانند: «إِنَّ مَا فَعَلْتَ جَمِيلٌ» که به تأویل «إِنَّ فِعْلَكَ جَمِيلٌ» می باشد، و مانند: «إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ» .

موصوله؛ مانند: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ»؛ «ما»: موصول و اسم «أَنَّ»، «فَأَنَّ» با مابعدش، خبر می باشد و مانند: «إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ»؛ «ما»: موصول و اسم «إِنَّ» (جایز است، ما مصدریه باشد)، «کید»: خبر «إِنَّ» و مرفوع.

لازم به تذکر است «ما»ی مصدریه یا موصوله معمولاً جدا نوشته می شود .

### قواعد تخفیفِ «إِنَّ»، «أَنَّ»، «كَأَنَّ» و «لَكِنَّ»:

إِنَّ: هنگامی که تخفیف می یابد ترجیحاً از عمل لفظی ساقط می شود و اسم و خبر تبدیل به مبتدا و خبر می شود، در این صورت «لام» ابتدائیت بر سر خبر وارد می شود مانند: «إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ»؛ «إِنَّ»: مخفّفه «هذان»: مبتدا، «ساحران»: خبر . وجود این «لام» بعد از تخفیف، واجب و بعد از «إِنَّ» مشدّد جایز است و در این صورت به آن ، لام ابتدا می گویند.

نکته ۱: به «لام» ابتدائیت که بعد از «إِنَّ» مخفّفه می آید «لام» فارقه نیز می گویند .

نکته ۲: «إِنَّ» بعد از تخفیف بر فعل و اسم داخل می شود مانند: «إِنَّ كَانَتْ لَكَبِيرَةً»، «إِنَّ كِدْتَ لَتُرْدِينِ»، «إِنَّ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ»، «إِنَّ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَرْقُونَك»، «إِنَّ نَظْنُكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ»

أَنَّ: زمانی که «أَنَّ» تخفیف می یابد اسمش ضمیر شأن محذوف و خبرش جمله است و در این صورت بر سر جمله اسمیه، فعل غیر

متصرف و فعل متصرف وارد می شود؛ خبر از نوع جمله اسمیه، مانند: «وَأَخِرُ دَعْوِيهِمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»: جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ ...»

خبر «أَنَّ» و جمله اسمیه می باشد. خبر از نوع فعل غیر متصرف، مانند: «أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»: «أَنَّ»: مخفّفه، ضمیر شأن اسمش، «لَيْسَ»: با ما بعد، خبرش می باشد.



**نکته:** اگر خبر «أَنْ» فعل متصرف باشد واجب است بین «أَنْ» و خبر به وسیله یکی از حروف «قَدْ، حروف تنفیس (سین و سوف)، لَوْ، حروف نفی» فاصله شود؛ مثال ها:

فعل ماضی با «قَدْ»؛ مانند: «وَنَعْلَمُ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا» .

فعل مضارع با «سین»؛ مانند: «عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى» .

فعل مضارع با «لَنْ»؛ مانند: «أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يُقَدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» .

فعل مضارع با «لَمْ»؛ مانند: «أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ» .

فعل ماضی با «لَوْ»؛ مانند: «أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» .

فعل مضارع با «لَوْ»؛ مانند: «أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ» .

در تمام این مثال ها «أَنْ» مخفّفه، اسم آن ضمیر شأن محذوف (ه)، فعل متصرف با فاصله حروف مذکوره خبرش می باشد.

**کَانَ:** این حرف در قواعد تخفیف مانند «أَنْ» می باشد یعنی اسمش ضمیر شأن محذوف و خبرش جمله بعد از این حرف است، با این تفاوت که هنگامی که بر سر فعل متصرف بیاید، اگر آن فعل مثبت باشد، «قَدْ» و اگر منفی باشد، «لَمْ» میان آن و فعل می آید؛ مثال: «كَانَ قَدْ وَرَدَتِ الْأَضْغَانُ»، «كَانَ لَمْ يَسْمَعَهَا» .

**لَكِنَّ:** هرگاه «لَكِنَّ» تخفیف یابد، عمل نمی کند و بر جمله های اسمیه و فعلیه داخل می شود و در هنگام تخفیف بهتر است همراه با واو باشد تا از «لکن» عطف تمیز داده شود؛ مثال «وَلَكِنَّ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»، «وَلَكِنَّ لَا يَشْعُرُونَ»، «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» .

**نکته:** دو حرف «لَعَلَّ» و «لَيْتَ» تخفیف ندارند، زیرا «لَيْتَ» مشدد نیست تا مخفّف شود و «لَعَلَّ» مخفّف ندارد .

**قاعده فتح یا کسر همزه «أَنْ»:**

مواردی که باید «أَنْ» یا «أَنَّ» خوانده شود با قاعده کلی ذیل مشخص می شود هر جا که «أَنْ» با اسم و خبرش در موضعی قرار بگیرد که آمدن مفرد لازم است (بتوان مصدر را جایگزین آن کرد) باید «أَنَّ» (به فتح همزه) خوانده شود و هر جا در موضعی که آمدن جمله لازم است (نتوان مصدر را جایگزین آن کرد)، باید «أَنْ» (به کسر همزه) خوانده شود.

**موارد وجوب کسر همزه «أَنْ»:**

«أَنْ» در موارد ذیل به کسر همزه است:

۱- ابتدای جمله واقع شود؛ مانند: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» .

۲- بعد از مشتقات «قَالَ» باشد؛ مانند: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» .

۳- جواب قسمی باشد که فعل آن ذکر نشده باشد؛ مانند: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (زیرا جواب قسم باید جمله باشد و اگر «أَنْ» به

فتح خوانده شود مفرد می شود) و اگر فعل آن ذکر شده، خبر «أَنْ» همراه با لام باشد؛ مثال: «أقسم بنفسي اني لأكافئتك» .

۴- خبر اسمِ عین (ذات) باشد؛ مانند: «زَيْدٌ إِنَّهُ عَادِلٌ» و یا صفتِ اسمِ عین (ذات) باشد؛ مانند: «مَرَرْتُ بِرَجُلٍ إِنَّهُ فَاضِلٌ» مثال قرآنی برای خبر اسمِ عین (ذات): «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: جمله «إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ...» خبر از اسمِ ذات (الَّذِينَ آمَنُوا) می‌باشد.

۵- ابتدای جمله حالیه واقع شود، و آن به دو صورت است:

الف) آمدنِ «إِنَّ» با واو؛ مانند: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ»؛ جمله «إِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ» جمله حالیه و محلا منصوب می‌باشد.

ب) آمدنِ «إِنَّ» بدون واو؛ مانند: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ»؛ جمله «إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» جمله حالیه و محلا منصوب است.

۶- بعد از موصول واقع شود؛ مانند: «وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ» زیرا غیر از موصول «أَلْ» که صله آن مفرد است در بقیه موصول ها، صله باید جمله باشد؛ ولی اگر «إِنَّ» در وسط صله قرار بگیرد فتح همزه آن واجب است؛ مانند: «جَاءَ الَّذِي عِنْدِي أَنَّهُ فَاضِلٌ»: «عند» ظرف و متعلق به خبر محذوف، «أَنَّ» با اسم و خبرش، مبتدا است و جمله مبتدا و خبر، صله موصول می‌باشد.

۷- بعد از «أَلَا» استفتاحیه یا «حَتَّى» ابتدائیه واقع شود؛ مانند: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ» و «مَرِضٌ زَيْدٌ حَتَّى إِنَّهُمْ لَا يَرْجُونَهُ».

۸- بعد از «كَلَّا» بیاید؛ مانند: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ».

۹- مضافُ الیه «حَيْثُ» یا «إِذُ» واقع شود، زیرا این دو کلمه باید بر جمله داخل شوند؛ مانند: «جَلَسْتُ حَيْثُ إِنَّ زَيْدًا جَالِسٌ» و «جِئْتُكَ إِذُ إِنَّ زَيْدًا أَمِيرٌ».

۱۰- بر سر خبر «إِنَّ» لام ابتدا بیاید؛ مانند: «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ».

### موارد وجوب فتح همزه «أَنَّ» :

۱- در محلّ فاعل یا نایب فاعل باشد؛ فاعل، مانند: «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا» به تأویل «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنْزَلْنَا»: «انزال» فاعلِ «يَكْفِهِمْ» است، نایب فاعل؛ مانند: «قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ» به تأویلِ «أُوْحِيَ إِلَيَّ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ»: «اسْتَمَعَ»: نایب فاعلِ «أُوْحِيَ» است.

نکته: بعد از **لو شرطیه** نیز همزه مفتوح است، زیرا «لَوْ» در این معنا باید بر فعل ماضی داخل شود و در این صورت «أَنَّ» با اسم و خبرش به تأویل مصدر می‌رود و فاعل برای فعل مقدر می‌شود؛ مانند: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ»: فعل مقدر، «تَبَّتْ» است و تقدیر آن «لَوْ تَبَّتْ إِيْمَانُ أَهْلِ الْقُرَىٰ وَ اتَّقَاهُمْ لَفَتَحْنَا...» می‌باشد.

۲- در محل مفعول برای فعل غیر از مشتقات «قول»؛ مثال: «وَ لَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ» تقدیر آن «وَ لَا تَخَافُونَ إِشْرَاكَكُمْ» می‌باشد.

۳- در محل مبتدا؛ مانند: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً» تقدیر آن «رُؤْيُوتِكَ الْأَرْضَ خَاشِعَةً مِنْ آيَاتِهِ» می‌باشد؛ «أَنَّ» با ما بعدش به

تأویلِ «رُؤْيُوتِكَ» رفته است، «رُؤْيُوتِكَ»: مبتدای مؤخر و «مِنْ آيَاتِهِ»: جار و مجرور و متعلق به خبر مقدم محذوف است.

نکته: بعد از **لَوْلَا** امتناعیه نیز همزه مفتوح است، زیرا «لَوْلَا» در این معنا باید بر مبتدایی که خبرش حذف گردیده داخل شود که در این صورت «أَنَّ» با اسم و خبرش به تأویل مصدر می‌رود و مبتدا می‌شود و خبرش حذف شده است؛ مانند: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ \* لَلِثَّ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» که به تقدیر «لَوْلَا كَوْنُهُ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ثَابِتًا» می‌باشد.

۴ - در محلّ خبر از اسم معنای غیر از مشتقات «قول»، مانند: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ... أَنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»: «أَذَانٌ» اسم معنای (مصدر) و نقش آن مبتدا است، «أَنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ» به تأویل «بِرَأْيَةِ اللَّهِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» رفته و خبر می‌باشد، بنابراین تقدیر جمله چنین است: «أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بِرَأْيِهِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

۵ - در محلّ مجرور به حرف؛ مانند: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»: «أَنَّ» مجرور به بَاءِ جَرٍّ شده و با مابعدش به تأویل مصدر رفته و تقدیرش «ذَلِكَ بِكَوْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ» است.

۶ - در محلّ مضاف‌الیه؛ مانند: «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ»: «مَا» زائده، «مِثْلَ» حال است و اضافه به «أَنَّكُمْ» شده و به تقدیر «مِثْلَ نَطْقِكُمْ» می‌باشد.

۷ - بعد از «حَتَّى» جاره یا عاطفه، به ترتیب مانند: «عَرَفْتُ أُمُورَكَ حَتَّى أَنَّكَ عَالِمٌ»: به تقدیر «عَرَفْتُ أُمُورَكَ حَتَّى عَلِمَكَ» و «عَجِبْتُ مِنْ أحوَالِكَ حَتَّى أَنَّكَ تَفَاخِرُ» به تقدیر «مِنْ أحوَالِكَ حَتَّى مُفَاخِرَتِكَ» ولی بعد از «حَتَّى» استینافیه، «إِنَّ» به کسر همزه است.

۸ - معطوف یا بدل شدن «أَنَّ» برای یکی از موارد هفت‌گانه که ذکر شد؛ مثال معطوف بر مفعول به، مانند: «أَذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ»: «نِعْمَتِي» مفعول به «أَذْكُرُوا» است و «أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ» بر مفعول به عطف شده و تقدیرش «أَذْكُرُوا نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ تَفْضِيلِي إِيَّاكُمْ» می‌باشد و بدل از مفعول به؛ مانند: «إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهُمَا لَكُمْ»: «إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ»: مفعول به دوم «يَعِدُكُمُ اللَّهُ» و «أَنَّهُمَا لَكُمْ» به تأویل «كُونَهُمَا لَكُمْ»: بدل اشتمال از مفعول به دوم است.

### «لَا»ی نفی جنس:

«لَا»ی نفی جنس، مانند: حروف مشبّهه بالفعل اسم را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند؛ مثال: «لَا رَجُلَ فِي الدَّارِ».

شرایط عمل «لَا»ی نفی جنس: ۱- عموم را نفی کند، ۲- اسم و خبرش نکره باشند، ۳- اسم، متصل به «لَا» باشد، ۴- خبرش بر اسم مقدم نشود، ۵- حرف جر بر «لَا» وارد نگردد.

نکته: اسم «لَا» مبنی بر فتح می‌باشد و اسم «لَا» با «لَا» هر دو محلا مبتدا می‌باشند.

### حذف خبر «لَا»:

غالباً زمانی که خبر «لَا» مشخص باشد حذف می‌شود؛ مانند: «لَا بَأْسَ»: در اصل «لَا بَأْسَ عَلَيْكَ» بوده است و اغلب هنگامی که «إِلَّا» در جمله باشد، خبر حذف می‌شود؛ مثال «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی «لَا إِلَهَ مَوْجُودٌ».

### ضمیر «شأن»:

ضمیر شأن، ضمیر مفرد غائب است؛ اگر ضمیر، مؤنث باشد به آن «قصه» و اگر مذکر باشد به آن «شأن» می‌گویند. ضمیر شأن؛ مانند: «هُوَ» در «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» که به وسیله «اللَّهُ أَحَدٌ» تفسیر شده و ضمیر قصه؛ مانند: «ها» در «فَأَنهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ» .

**حکم ضمیر «شأن»:** ضمیر شأن دو نوع است: الف) منفصل، ب) متصل؛

الف) ضمیر شأن منفصل، مبتدا می باشد؛ مانند: «هو الدين اساس التمدن» و «هي الدنيا تمكر بأهلها» .

ب) ضمیر شأن متصل بارز، اختصاص به حروف مشبیه بالفعل و افعال قلوب دارد: «أَنهَا الْقِنَاعَةُ غَنَى»، «أُخْبِرْتُ أَنَّهُ يَقُومُ الْإِمِيرُ»، «ظَنَنْتُهُ الدَّاءُ وَبِيلٌ» .

### منصوبات

اسم در شانزده مورد منصوب می باشد: ۱- مفعول مطلق، ۲- مفعول به، ۳- مفعول لأجله، ۴- مفعول فيه، ۵- مفعول معه، ۶- مستثنی، ۷- حال، ۸- تمییز، ۹- خبر کان، ۱۰- خبر کاد، ۱۱-۱۴- خبر «ما، لا، لات، إن» شبیه به لیس، ۱۵- اسم «إن»، ۱۶- اسم «لا»ی نفی جنس. نکته: «مفعول به» به عامل ظاهری یا عامل محذوف منصوب است؛ عامل مفعول به وجوباً در موارد زیر محذوف هست: ۱- اغراء و تحذیر ، ۲- اختصاص، ۳- اشتغال، ۴- نداء .

### مفعول مطلق:

مفعول مطلق مصدری است که بعد از فعل هم لفظ خود برای تأکید فعل یا بیان نوع فعل یا تعداد فعل ذکر شود .

تأکید : «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» ، «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» .

بیان نوع : «فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» ، «يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ» .

تعداد فعل : «يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ» ، «فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ» .

### عامل مفعول مطلق :

عامل مفعول مطلق سه نوع هست: فعل، وصف، مصدر

فعل : «فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مَبِينًا» .

وصف : «أَوْ مُعَذِّبُهَا عَذَابًا شَدِيدًا» ، «وَ الصَّافَاتِ صَفًا» .

مصدر : «سُرُرْتُ بِجِدِّكَ جِدًّا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ» ، «فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا»

### نیابت از مفعول مطلق تأکیدی :

دو مصدر، نائب مفعول مطلق واقع می شود :

۱- مصدر مترادف فعل باشد؛ مانند: «قَمْتُ فِي الْمَسْجِدِ وَقُوفًا» ، «وَلَوْأَ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» ؛ «نُفُورًا» مصدر مترادف فعل «وَلَوْأَ» است لذا

نائب مفعول مطلق می باشد ؛ «نَبَلُّوكُم بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» ؛ «فِتْنَةً» مصدر مترادف فعل «نَبَلُّو» می باشد.

۲- مصدر از کلماتی باشد که با فعل، ریشه یکسان داشته باشد؛ مانند:

الف - اسم مصدر: «اغتسلتُ غسلاً»، «أعطيتك عطاءً» و «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا»؛ «عُلُوًّا»: اسم مصدر می باشد بنابراین مفعول مطلق و نائب از آن خواهد بود .

ب - مصدر فعل دیگر: «وَوَتَّبِعْهُ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً» .

نیابت از مفعول مطلق مبین(نوعی و عددی):

در هفت مورد مفعول مطلق مبین(نوعی و عددی) دارای جانشین خواهد بود .

۱- کل، بعض و حق به مصدر اضافه شوند: «وَإِنْ تَعَدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا»، «إِذَا مَزَقْتُمْ كُلَّ مُمَزَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»، «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ»، «وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ».

۲- عدد و ابزار مشخص برای فعل: «فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً»، «طَعْنَتْهُ رُمْحًا»(نیزه)

۳- ضمیر: «فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ «ه» در «أُعَذِّبُهُ» دوم جانشین مفعول مطلق می باشد .

۴- صفت: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا»، «قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» .

۵- نوع یا هیئت: «يَمُوتُ الْكَافِرُ مَيْتَةً السُّوءِ وَ يَعِيشُ الْمُؤْمِنُ عَيْشَةَ الرَّاحَةِ» .

۶- اسم اشاره: «أَكْرَمْتَهُ ذَلِكَ الْاِكْرَامَ» .

۷- «ما» و «أَيُّ» استفهامیه یا شرطیه :

استفهامیه؛ مانند: «ما يَكْتُبُ خَطُّكَ؟»(أَيُّ كِتَابَةٍ يَكْتُبُ خَطُّكَ)، «أَيُّ عَيْشٍ تَعِيشُ؟»، مثال قرآنی؛ مانند: «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»

شرطیه؛ مانند: «ما شئتَ فاجلسْ» (أَيُّ جُلُوسٍ شئتَ فاجلسْ)، «أَيُّ سِيرٍ تَسِيرُ أُسِرُ» .

**حذف فعل مفعول مطلق:**

فعلی که مفعول مطلق را منصوب می کند، در پنج مورد وجوباً حذف می شود :

۱- هرگاه مفعول مطلق جایگزین فعل خود باشد؛ مانند: «فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»؛ «فريضة» مفعول مطلق برای فعل محذوف است .

۲- هرگاه مصدر برای شرح ماقبل خود آمده باشد؛ مانند: «فَشُدُّوا الوثاقَ فَإِذَا مَنَا بَعْدُ وَ إِذَا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا»؛

«مَنَا» و «فداء» مصدر منصوب برای فعلی می باشند که اظهار آن جایز نمی باشد؛ زیرا این دو مصدر برای بیان عاقبت جمله می باشند لذا واجب است با تقدیر گرفتن فعل منصوب شوند؛ تقدیر آن چنین است: «فَإِذَا أَنْ تَمَنَّا وَ إِذَا أَنْ تَفَادَا فِدَاءً» .

الف) هر گاه مصدری که تکرار شده به اسم ذات اسناد داده شود؛ مانند: «الغلامُ بُكَاءً بُكَاءً» .

ب) هر گاه مصدری حصر شود؛ مانند: «ما أَنْتَ إِلَّا سِيرًا» .

ج) هر گاه مصدری بر مصدر معطوف گردد؛ مانند: «المريضُ لَا أَكْلًا وَ لَا شَرِبًا» .

۴- هر گاه مصدری تأکید کننده خودش باشد و آن زمانی است که مصدر پس از جمله ای بیاید که نمی توان به آن جمله غیر آن مصدر را حمل کرد؛ مانند: «لَهُ عَلَى الْفِ عُرْفًا» در اصل چنین بوده است؛ مانند: «أَعْتَرَفُ لَهُ عَلَى الْفِ إِعْتِرَافًا» .  
«لَهُ الْمِيرَاثُ شَرْعًا» در اصل چنین بوده است: «شُرِعَ لَهُ الْمِيرَاثُ شَرْعًا» .

۵- هرگاه مصدر برای رفع احتمال مجازی که در جمله است به کار برده شود؛ مانند: «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا»؛ «حَقًّا»: مفعول مطلق برای تأکید مضمون جمله و رفع احتمال آمده است و اصل آن «حَقٌّ ذَلِكَ حَقًّا» بوده است.

### مفعول به :

مفعول اسمی است که فعل فاعل بر او واقع شده است و سه قسم است :

الف) اسم ظاهر : « قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ »

ب) ضمیر : « فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ »

ج) مؤول به صریح : « فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ »

نکته : جایز است بر مفعول به «لام» جاره و زائده برای تأکید داخل شود و به آن لام تقویت نیز گفته می شود؛ مانند:

«إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ» و «هُدًى وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ»؛ «لِرَبِّهِمْ» مفعول به مقدم است و لام آن زائده می باشد و چون زائده است ، محل تعلق ندارد .

نکته: عوامل مفعول به هشت مورد می باشند : ۱- فعل ، ۲- اسم فعل ، ۳- اسم فاعل ، ۴- صیغه مبالغه ، ۵- اسم مفعول ، ۶- صفت مشبیه ، ۷- مصدر ، ۸- أفعال تعجب .

### ۱- فعل :

برخی افعال یک مفعول را نصب می دهند و برخی افعال بیش از یک مفعول :

### افعال دارای بیش از یک مفعول به :

افعالی که بیش از یک مفعول را نصب می دهند سه دسته می باشند :

الف ) افعالی که دو مفعول را نصب می دهند که در اصل مبتدا و خبر بوده اند که به آن ها افعال قلوب گفته می شود.

ب ) افعالی که دو مفعول را نصب می دهند که در اصل مبتدا و خبر نبوده اند.

ج ) افعال سه مفعولی

الف ) افعالی که دو مفعول را نصب می دهند که در اصل مبتدا و خبر بوده اند (افعال قلوب) .

افعال قلوب ۱۴ فعل هستند و به دو دسته تقسیم می شوند :

۱- فعل‌های دارای معنای رجحان: «ظَنَّ، حَسِبَ، خَالَ، جَعَلَ، حَجَا، عَدَّ، هَبَّ، زَعَمَ» این افعال بر ظنی بودن خبر دلالت دارند، مانند: «جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ اِنَاثًا»؛ «الْمَلَائِكَةَ»: مفعول اول، «اِنَاثًا»: مفعول دوم است و مانند: «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنْ لَنْ يُّبْعَثُوا» که «اَنْ لَنْ يُّبْعَثُوا» به تأویل «عَدَمَ بَعْتِهِمْ» رفته و جانشین دو مفعول «زَعَمَ» شده است.

۲- فعل‌های دارای معنای یقین: «رَأَى، عَلِمَ، وَجَدَ، أَلْفَى، تَعَلَّمَ، دَرَى» بر یقینی بودن خبر دلالت دارند، مانند: «تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ»؛ «هاء»، مفعول اول، «خَيْرٌ» فعل دوم؛ و مانند: «اِنَّهُمْ اَلْفَوْا اَبَاءَهُمْ ضَالِّينَ»، «اَلْفَوْا» از افعال قلوب، «اَبَاءَ» مفعول اول، «ضَالِّينَ» مفعول دوم است.

نکته: افعال قلوب همیشه دو مفعولی نیستند بلکه مانند: «عَلِمَ، ظَنَّ، رَأَى، حَجَا» به ترتیب اگر به معنای «عَرَفَ، اَتَهَمَ، نَظَرَ وَ قَصَدَ» باشند يك مفعولی‌اند؛ مانند: «وَاللّٰهُ اٰخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ لَاتَعْلَمُوْنَ شَيْئًا».

### ملحقات:

هشت فعل، ملحق به افعال قلوب هستند؛ این افعال عبارتند از «جَعَلَ، رَدَّ، تَرَكَ، غَادَرَ، اِتَّخَذَ، تَخَذَ، صَيَّرَ، وَهَبَ» به این افعال، افعال تحویل گفته می‌شود زیرا بر دگرگونی مفعول از یک شکل به شکلی دیگر دلالت دارند.

مثال «جَعَلَ» مانند: «فَجَعَلْنَا هَبَاءً مَّنْثُورًا»؛ «هاء» مفعول اول، «هَبَاءً» مفعول دوم، «مَّنْثُورًا» صفت «هَبَاءً».

«رَدَّ» مانند: «لَوْ يَرُدُّوْنَكُمْ مِّنْ بَعْدِ اِيْمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا»، «كُم» مفعول اول، «كُفَّارًا» مفعول دوم، «حَسَدًا» مفعول له.

«تَرَكَ» مانند: «وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ»، «بَعْضَ» مفعول اول، جمله «يَمُوجُ»: مفعول دوم است و مانند: «مَا قَطَعْتُمْ مِّنْ لِّينَةٍ اَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلٰى اَصْوِلِهَا فَبِاِذْنِ اللّٰهِ»

«اِتَّخَذَ» مانند: «اِتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا»، «اِبْرٰهِيْمَ» مفعول اول، «خَلِيْلًا»: مفعول دوم.

### متصرف و غیر متصرف:

تمام افعال قلوب، متصرف کامل هستند؛ غیر از دو فعل «هَبَّ» و «تَعَلَّمَ» که جامدند و به صورت امر حاضر استعمال شده‌اند و در واقع فعل امر از «وَهَبَ» و «تَعَلَّمَ» نیستند «هَبَّ» یعنی «قَدَّرَ» یا «اِفْتَرَضَ»، مانند: «هَبْنِي يَا اِلٰهِي صَبْرْتُ عَلٰى حَرِّ نَارِكَ» و «تَعَلَّمَ» یعنی «اَعْلَمَ»، مانند: «تَعَلَّمَ شِفَاءَ النَّفْسِ قَهْرَ عَدُوِّهَا فَبَالَغَ بِلُطْفٍ فِي التَّحِيْلِ وَالْمَكْرِ».

فعل «وَهَبَ» نیز جامد و ملازم با ماضی است، زیرا به غیر این هیئت نیامده است.

### تعلیق:

زمانی که بین افعال قلوب و دو مفعولشان، ادات صدارت طلب واقع شوند، عمل افعال قلوب فقط لفظاً تعلیق می‌گردد (باطل می‌شود) و دو مفعول آن‌ها محلاً منصوب می‌باشد، مانند: «ظَنَنْتُ مَا زَيْدٌ عَالِمٌ» که «ما» ی نافی صدارت طلب است و از عمل کردن «ظَنَنْتُ» در ما بعدش (زَيْدٌ عَالِمٌ) لفظاً منع کرده است.

ادات صدارت طلب عبارتند از «لام ابتدا، لام قسم، حروف نفی (ما، لا و اِنْ)، «کم» خبری، «لعل» و ادات استفهام

« لام ابتدا»: مانند: «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»: «لام» در «لَمَنِ» لام ابتداء، و جمله «من اشتراه...» سدّ مسدّ دو مفعول «عَلِمُوا» می باشد.

« ما »ی نافیهِ مانند: «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هُوَ لِأَيُّ يَنْطِقُونَ» که «هُوَ لِأَيُّ»: مبتدا، «يَنْطِقُونَ»: خبرش تمام این جمله در محل نصب، جانشین دو مفعول «عَلِمْتَ» گردیده است، «ما»: نافیهِ بوده و سببِ تعلیقِ «عَلِمْتَ» شده است.

« لا »ی نافیهِ مانند: «عَلِمْتُ لَا زَيْدٌ عِنْدَكَ وَلَا عَمْرٌو» که «زَيْدٌ عِنْدَكَ» جمله اسمیه با معطوفش (لاَعْمَرُو) در محل نصب، مفعولِ «عَلِمْتُ» می باشد «عَلِمْتُ» به وسیله «لا» لفظاً از عمل ملغی گردیده است .

«ان» نافیهِ؛ مانند: «وَتَتَّظُنُونَ أَنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا»؛ جمله «لَبِئْتُمْ» جانشین دو مفعولِ «تَتَّظُنُونَ» است و به خاطر وجود «ان» تعلیق شده است. استفهام: هرگاه استفهام بعد از افعال قلوب واقع شود سبب تعلیق می گردد استفهام ممکن است اسم باشد، مانند: «أَيُّ» و «مَتَى» یا حرف، مانند: «هَلْ» و «همزه» .

استفهام حرفی: مانند: «وَأَنْ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ»: «قَرِيبٌ» با معطوفش (بَعِيدٌ)؛ خبرمقدم، «ما»: موصول و در محل رفع؛ مبتدای موخر، «تُوعَدُونَ» صله موصول تمام مبتدا و خبر در محلّ نصب، مفعولِ «أَدْرِي»؛ «أَدْرِي» که فعل قلبی است به وسیله همزه استفهام که بعد از آن واقع شده، تعلیق گردیده است .

استفهام اسمی: اگر مبتدا باشد؛ مانند: «لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى»: «أَيُّ» اسمِ استفهام و مبتدا، «أَحْصَى» خبرش تمام مبتدا و خبر در محلّ نصب، مفعول به «نَعْلَمَ» است، جمله مفعول به خاطر وجود «أَيُّ» مرفوع است ولی چون تعلیق گردیده محلاً منصوب می باشد .

نکته: «أَنْ» و صله اش (یعنی اسم و خبر آن) و «أَنْ» و صله اش (یعنی جمله بعد از آن) جایگزین دو مفعول می شوند؛ مانند: «وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»، «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا» .

نیز «إِنَّ» در صورتی که همراه با لام مزحلّقه بیاید، جایگزین دو مفعول می شود؛ مانند: «قَالُوا رَبَّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ»  
ب) افعالی که دو مفعول را نصب می دهند که در اصل مبتدا و خبر نبوده اند .

تعداد این افعال بسیار است؛ اما آنهایی که بیشتر استعمال می شوند عبارتند از «كَسَا، أَعْطَى، رَزَقَ، أَطْعَمَ، سَقَى، زَادَ، زَوَّدَ، أَسْكَنَ، أُنْسَى، حَبَبَ، جَزَى، أُنْشِدَ، اسْتَصْنَعَ...» .

### ج) افعال سه مفعولی :

افعالی که سه مفعول را نصب می دهند، هفت فعل هستند: «أَرَى، أَعْلَمَ، نَبَأَ، أَنْبَأَ، خَبَرَ، أَخْبَرَ، حَدَّثَ» .

مثال: «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ»؛ «اللَّهُ»: فاعل، «هُمْ»: مفعول اول، «أَعْمَالُ»: مفعول دوم، «حَسَرَاتٍ»: مفعول سوم

نکته: در افعال سه مفعولی، مفعول اول اسم مفرد یا ضمیر است و مفعول دوم و سوم در اصل مبتدا و خبر می باشد.

مثال دیگر: «يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِقْتُمْ كُلَّ مَزْقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»؛ «كُمْ»: مفعول اول و جمله «إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» در محلّ نصب جانشین مفعول دوم و سوم است .



مثال دیگر: «إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ»: «یُری» و «آری» سه مفعولی است در هر دو «کاف»: مفعول اول ، «هُم» مفعول دوم ، «قَلِيلًا» و «كَثِيرًا»: مفعول سوم است .

## ۲ - اسم فعل :

اسم فعل کلمه ای است که از جهت معنا و عمل همانند فعل است ولی علامت های فعل را ندارد .

اسم فعل اگر فعلش لازم باشد، فقط دارای فاعل خواهد بود؛ مانند: «هَلُمَّ الْيَنَّا» به معنای «اقْتَرِبُوا إِلَيْنَا» و اگر فعلش متعدی باشد ، عمل فعل متعدی می کند ، مانند: «هَلُمَّ شَهَدَاتِكُمْ» به معنای «أَحْضِرُوا شَهَدَاتِكُمْ» .

## اقسام اسم فعل

اسم فعل نسبت به فعلی که بر آن دلالت دارد سه قسم است : اسم فعل امر ، اسم فعل مضارع و اسم فعل ماضی .

### ۱ - اسم فعل امر

اسم فعل امر از اسم فعل ماضی و مضارع بیش تر و دو قسم است:

الف - سماعی مانند: «آمِنَ» اسم فعل «اسْتَجِبَ» ، «صَه» اسم فعل «أُسْكُتَ» و «حَيَّ» اسم «أَقْبِلُ» یا «عَجَلُ» ، مانند: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» و «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» .

ب - قیاسی بر وزن «فَعَالٍ» و مبنی بر کسر است و ساخت آن از فعل ثلاثی مجرد تام متصرف است مانند: «حَدَارٍ» اسم فعل «إِحْذَرُ» از فعل «حَذَرَ» ، «نَزَالٍ» و «زَحَامٍ» اسم فعل «نَزَلَ» و «زَحَمَ» به معنای «انزَلَ» (فرودآی)، «زَحَمَ» (جای را تنگ نما).

### کلمات ذیل ، اسم فعل امر می باشند :

«هَاء»: اسم برای فعل «حَدَّ» است یعنی بگیر ، مانند: «فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤْا كِتَابِيَهٗ»: هَاؤُم: اسم فعل امر(به معنی خدوا)، و فاعل آن ضمیر مستتر «أنتم»، «كِتَابِيَهٗ»: مفعول به اقرؤوا

«مَه»: اسم برای فعل «انْكفَفَ» است یعنی رها کن ، باز دار .

«بَلَّه»: اسم برای فعل «دَعَّ» است یعنی واگذار .

«آمِنَ»: اسم است به معنای «استجب»: «وَأَعْمُرْ بِي مَجَالِسَ الصَّالِحِينَ، آمِنَ رَبَّ الْعَالَمِينَ». (الصحيفة السجادية)

«هَيْتَ» و «هَيَّ»: اسم برای «أَسْرَعُ» می باشند؛ یعنی شتاب کن مانند: «وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ»: فاعل «هَيْتَ» انت مستتر

«هَلُمَّ»: اسم برای «أَحْضِرُ» است یعنی حاضر کن ، مانند: «هَلُمَّ شَهَدَاتِكُمْ» .

«عَلَيْكَ»: اسم برای فعل «الزَّمُ» است یعنی لازم بدار ، مانند: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» .

«حِيَهْلُ»: اسم برای فعل «أَثَّتِ» است یعنی بیاور .

«إِلَيْكَ» : اسم برای فعل «أُبْعِدُ» است یعنی دورشو مانند: «إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا» یا اسم «خُذْ» است یعنی بگیر مانند: «إِلَيْكَ الْكِتَابَ».

«مَكَانَكَ» : اسم برای فعل «أَثْبِتُ» است عرب این کلمه را در مقام وعید(وعده عذاب) استعمال می‌کند؛ یعنی در جای خود ثابت باش

چنان که در فارسی در مقام بازداشت کسی می‌گویند «این جا باش کنایه از این که در حصر و حبس هستی» مانند:

«ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ»: «مکانکم»: اسم فعل امر، فاعل آن «أنتم» مستتر ، «أنتم»: تأکید ضمیر مستتر در اسم فعل بوده و محلا مرفوعی باشد ، «شركاء»: معطوف بر ضمیر

«دُونَكَ»: اسم است به معنای فعل «خُذْ»: مثال: «يا علي دونك هذا الكتاب»

«إِيَّاهُ»: اسم است برای فعل «إِثْتِ» به معنای بیاور ، مانند: «إِيَّاهُ أَبَاوَدْحَةَ» (سوسک).

## ۲ - اسم فعل مضارع

اسم فعل مضارع نیز عمل فعل خودش را می‌کند و فاعلش واجب الاستتار است کلمات ذیل اسم فعل مضارع هستند:

أَفٍ: اسم است برای فعل «أَتَصَبَّرُ» یعنی بی‌قرار و بی‌حوصله‌ام ، مانند: «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌ» .

وَيُ: «واها» : اسم هستند برای «أَعْجَبُ» یعنی در شگفتم ، مانند: «وَيَكَاَنُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» .

أَوْهٌ: اسم است برای فعل «أَتَوَجَّعُ» یعنی دردناکم ، مانند: «أَوْهٌ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ» .

أَهٍ: اسم است برای فعل «أَتَوَجَّعُ» ، مانند: «أَهٍ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بَعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ» .

## ۳ - اسم فعل ماضی :

فاعل اسم فعل ماضی گاهی اسم ظاهر و بیشتر ضمیر غایب است ؛ کلمات ذیل اسم فعل ماضی می باشند :

«هَيِّهَاتَ»: اسم است برای فعل «بَعَدَ» یعنی دور است ؛ مانند: «هَيِّهَاتَ هَيِّهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ» (المؤمنون : ۳۶)

«شَتَّانَ» : اسم است برای فعل «افْتَرَقَ» یعنی چقدر فرق است. مانند: «شَتَّانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ عَمَلٍ تَذْهَبُ لِدُنَّتِهِ وَ تَبْقَى تَبِعَتُهُ وَ عَمَلٍ تَذْهَبُ مَثُونَتُهُ وَ يَبْقَى أَجْرُهُ» (نهج البلاغة)

«سَرَعَانَ»، «وَشَكَانَ» و «عَجَلَانَ» اسم است برای «سَرَعَ»، «وَشَكَ» و «عَجَلَ» یعنی شتاب کرد .

مانند: «سَرَعَانَ ذَا إِهَالَةٍ» و «وَشَكَانَ ذَا إِهَالَةٍ»، یعنی سریع الخیر کسی است که چیزی را قبل از وقت آن می‌بخشد.

«بَطَّانَ» اسم است برای «بَطَّأَ» یعنی کندی کرد .

نکته : معمول اسم فعل بر آن‌ها مقدم نمی‌شود؛ پس در «عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» و «عَلَيْكَ نَفْسَكَ» ، جایز نیست «بِالْحَقِّ عَلَيْكَ» و «نَفْسَكَ عَلَيْكَ» گفته شود همچنین نباید میان اسم فعل و معمولش فاصله بیفتد .

## ۳و۴ - اسم فاعل و صیغه مبالغه :

اسم فاعل؛ مانند: فعل، فاعل را رفع و مفعول را نصب می‌دهد؛ مانند: «إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا» ، «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»، «وَمَا

أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتَهُمْ وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبَلَةَ بَعْضٍ» (البقرة : ۱۴۵)

صیغه مبالغه مانند اسم فاعل عمل می کند و تنها چهار وزن صیغه مبالغه چنین ویژگی ای را دارند :

۱ - فَعَالٌ ۲ - مِفْعَالٌ ۳ - فَعُولٌ ۴ - فَعِيلٌ

مثال : « هذا مَنَاعُ الْخَيْرِ » ؛ « هذا مَنَاعُ الْخَيْرِ » ، « ذَاكَ مِعْطَاءُ النَّعْمِ » ؛ « ذَاكَ مِعْطَاءُ النَّعْمِ » .

#### ۵ - اسم مفعول :

اسم مفعول نیز مانند اسم فاعل عمل می کند با این تفاوت که اسم مرفوع آن نائب فاعل است؛ مانند: «زیدٌ محبوسٌ الأَخُّ» یا «زیدٌ محبوسٌ الأَخُّ» ؛ مثال های قرآنی: « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ » ، « إِنَّ هَؤُلَاءِ مَتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ » ؛ در مثال اول «قُلُوبٌ» و در مثال دوم «ما» نائب فاعل می باشند.

**نکته:** اسم فاعل و مفعول در صورتی مانند فعل مضارع، رفع و نصب می دهند که الف بدون «ال» باشند، ب) مستقبل یا حال باشند؛ مانند: «هذا ضاربٌ زيدا الآن أو غدا». اگر اسم فاعل و مفعول به معنای ماضی باشند، عمل نخواهند کرد زیرا معنای فعل ماضی را خواهند داشت و لازم است اضافه گردد، لذا گفته نمی شود: «هذا ضاربٌ زيدا أمس» بلکه باید گفت: « هذا ضاربٌ زيد أمس»

اسم فاعل و مفعول اگر با «ال» باشند در این صورت در سه زمان ماضی، مستقبل و حال عمل خواهند کرد: « هذا الضاربٌ زيدا الآن أو غدا أو أمس»

#### ۶ - صفت مشبیه :

معمول صفت مشبیه سه گونه است :

۱ - معمول، همراه با ضمیر موصوف باشد و یا مضاف به اسمی باشد که در آن ضمیر موصوف است: « أَيْهَآ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نُسْبُهُ » ، « أَيْهَآ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسْبُ أَجْدَادِهِ » .

۲ - معمول، نکره یا مضاف به نکره باشد؛ در این صورت نقش آن تمییز خواهد بود: « أَيْهَآ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسْبًا » ، « أَيْهَآ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسْبُ أَجْدَادِهِ » .

۳ - معمول همراه با « ال » باشد و یا مضاف به اسمی باشد که در آن « ال » است ؛ در این صورت لفظاً مضاف الیه و مجرور و محلا فاعل خواهد بود : « أَيْهَآ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسْبِ » ، « أَيْهَآ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسْبِ الْأَجْدَادِ » .

#### ۷ - مصدر :

مصدر نیز عمل فعل را انجام می دهد:

**نکته ۱ :** اگر مصدر معنای لازم داشته باشد به فاعل خود اضافه می شود؛ مانند: «فَأَدْنَىٰ مَوَدَّنَ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» .

و اگر معنای متعدی داشته باشد اغلب به فاعل خود اضافه می شود و مفعول به بعد از فاعل به صورت منصوب خواهد آمد :

« لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ » .

**نکته ۲ :** زمانی مصدر مانند فعل عمل می کند که بتوان فعل را همراه «أن» یا «ما» می مصدری را در تقدیر دانست .

نکته ۳: نحویون شروط دیگری برای عمل مصدر ذکر کرده اند؛ مهمترین آن ها عبارتند از:

الف) قبل از اتمام عملش موصوف واقع نشود؛ بنابراین گفته نمی شود: «سَاءَنِي إِكْرَامُكَ الْكَثِيرُ عَدُوٌّ أَخِي»

ب) مفرد باشد؛ بنابراین گفته نمی شود: «مَا زَادَتْكَ تَجَارِبُكَ الدَّهْرَ إِلَّا حُنْكَةً (پختگی)»

ج) اسم ظاهر باشد؛ بنابراین گفته نمی شود: «مَرُورِي بَزِيدٍ مُؤْنَسٌ وَ هُوَ بَعْمَرُو مَوْحَشٌ»

د) آن چه متعلق به مصدر است بر آن مقدم نشود؛ بنابراین گفته نمی شود: «أَعْجَبَنِي عَمْرًا ضَرْبُ زَيْدٍ» و بین مصدر و معمولش جز ظرف

فاصله نیفتد؛ بنابراین گفته نمی شود: «إِنَّهُ عَلَى ضَرْبِهِ لِقَادِرٌ زَيْدًا»

## ۸ - افعال تعجب :

تعجب دو صیغه دارد: ۱- ما أَفْعَلَهُ، ۲- أَفْعِلُ به: هر دو صیغه جامد بوده و همیشه مفرد هستند .

مثال: «فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ»؛ «أَصْبَرَ»: فعل ماضی جامد و فاعل «هُوَ» مستتر، «هُم»: مفعول به، «أَسْمِعُ بِهِمْ» و «أَبْصِرُ يَوْمَ يَأْتُونََنَا»:

«أَسْمِعُ»: فعل ماضی جامد و مبنی بر فتح مقدر به دلیل آمدنش به صورت امر، «بَاء»: حرف جر زائد و «هُم»: ضمیر ، «بِهِمْ» جارو مجرور

لفظاً و محلاً فاعل «أسمع» می باشد ؛ «أبصر» مانند: «أسمع» می باشد ، و فاعل مقدر است یعنی «أبصر بهم» .

نکته ۱: اگر تعجب از ثلاثی مزید یا رنگها و یا عیوب ساخته شود ، در این صورت واژگانی چون «أكثر ، أشد ، أحسن ، أقيح و...» در یکی

از دو وزن «أفعل ، أفعل» قرار گرفته و پس از آن مصدر ثلاثی مزید یا رنگها و یا عیوب ذکر می گردد ؛ مانند: «ما أشد انطلافة أو

حمرته» و «أشدد بانطلافة و حمرته» .

نکته ۲: استفاده از این ساختار در غیر ثلاثی مزید یا رنگها و یا عیوب نیز جایز است؛ مانند: «ما أحسن الرياض = ما أشد حسن الرياض».

## ویژگی های متعجب منه :

متعجب منه یا باید معرفه باشد مانند: «ما ألد الثمر» و یا نکره مختصه باشد؛ مانند: «ما أسعد رجلاً يخاف الله» .

## جایگاه صیغه تعجب :

دو صیغه تعجب در ابتدای جمله قرار دارند و معمول بر آنها مقدم نمی گردد ، همچنین میان دو صیغه تعجب و معمول آنها فاصله نمی

افتد، مگر ظرف و جار و مجرور متعلق به فعل که مستثنا هستند ؛ مانند: «ما أحسن بالرجل أن يصدق» ؛ «أقيح به أن يكذب» .

## نحوه ساختن تعجب ماضی و مستقبل :

الف) ماضی: برای ساختن تعجب ماضی «کان» زائده میان «ما» و «أفعل» قرار می گیرد، مانند: «ما كان أحسن الرياض».

ب) مستقبل: برای ساختن تعجب مستقبل، «يكون» همراه با «ما»ی مصدریه بعد از فعل تعجب قرار می گیرد: «ما أحسن ما يكون لقاءنا»

نکته ۱: جایز است در زمان ماضی «کان» با «ما»ی مصدریه بعد از فعل تعجب قرار گیرد: «ما أحسن ما كان لقاءنا» .

نکته ۲: در این ساختار («کان» و «يكون» با «ما»ی مصدریه) هر دو فعل تام خواهند بود و اسم مرفوع بعد از آنها فاعل محسوب می

شود.

## تحدیر و اغراء :

تحدیر : عبارت است از هشدار به مخاطب در رابطه با امری ناپسند تا آن را انجام ندهد ؛ مانند: «إِيَّاكُمْ وَ الشَّرَّ» .

اغراء : عبارت است از هشدار به مخاطب در رابطه با امری پسندیده تا آن را انجام دهد ؛ مانند: «الْوَفَاءَ» .

## قواعد تحدیر :

تحدیر به دو گونه می باشد :

الف ) با واژه « إِيَّاكَ » و فروع آن (إِيَّاكُمْ ، إِيَّاكُمْ و...)

زمانی که تحدیر با « إِيَّاكَ » باشد ، محدَّرٌ منه منصوب به فعلی است که وجوباً مستتر می باشد و محدَّرٌ منه یا معطوف است؛

مانند: « إِيَّاكَ وَ تَخْشَعُ النِّفَاقَ وَ هُوَ أَنْ يَرَى الْجَسَدَ خَاشِعاً وَ لَيْسَ الْقَلْبُ بِخَاشِعٍ » (در تقدیر : قِ نَفْسِكَ وَاحْدَرٌ تَخْشَعُ النِّفَاقَ)

و یا معطوف نیست ؛ مانند: « إِيَّاكَ أَنْ تَقُولَ بِالتَّفْوِيضِ » (در تقدیر: قِ نَفْسِكَ أَنْ تَقُولَ بِالتَّفْوِيضِ = قَوْلَكَ بِالتَّفْوِيضِ) .

ب ) بدون واژه « إِيَّاكَ » باشد ؛ در این حالت محدَّرٌ منه یا دارای معطوف است و یا با تکرار می آید ؛ در این صورت منصوب به فعلی است

که وجوباً مستتر است؛ معطوف، مانند: « نَفْسِكَ وَ الْأَسَدَ » (در تقدیر : قِ نَفْسِكَ وَاحْدَرٌ الْأَسَدَ) و مانند: «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَ

سُقْيَاهَا»: «نَاقَةَ» منصوب به فعل محذوف(احذروا) ، «اللَّهِ»: مضاف إليه «سُقْيَا» معطوف بر ناقة.

تکرار، مانند: «الموتَ الموتَ» (در تقدیر : احْدَرُ الموتَ الموتَ)

و اگر خالی از عطف و تکرار باشد، جایز است فعل مستتر باشد؛ مانند: «الْأَسَدَ» و جایز است، فعل ذکر شود؛ مانند: «احْدَرِ الْأَسَدَ».

نکته: جایز است محدَّرٌ منه همراه حرف جر « من » استفاده شود؛ مانند: «إِيَّاكَ مِنْ أَعْظَمِ الْغُرُورِ» .

## قواعد اغراء :

قواعد اغراء مانند قواعد تحدیر می باشد ، با این تفاوت که اغراء با واژه « إِيَّاكَ » نمی باشد؛ اسم « مغری به » یا به تنهایی می آید ؛

مانند: «الْوَفَاءَ» یا به صورت معطوف می آید؛ مانند: «أَخَاكَ وَ الْإِحْسَانَ إِلَيْهِ» و یا به صورت تکراری می آید؛ مانند: «أَخَاكَ أَخَاكَ» .

نکته : اسم « مغری به » منصوب به فعل « إِلْزَمَ » مستتر می باشد و مانند تحدیر به هنگام عطف و تکرار فعل وجوباً محذوف است و در

غیر این دو مورد ذکر و عدم ذکر فعل هر دو جایز است؛ مانند:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»: «فِطْرَتَ»: مفعول به برای فعل محذوف(الزمووا فطرة الله)

«وَ قَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً»: «مِلَّةَ»: مفعول به برای فعل محذوف(به تقدیر الزمووا)

## اختصاص :

اختصاص، اسم معرفه ای است که بعد از ضمیر متکلم یا ضمیر مخاطب می آید و به آن «مخصوص» می گویند؛ این اسم، منصوب به

فعل «أَخْصُ» می باشد که وجوباً محذوف است؛ بعد از ضمیر متکلم مانند: «نحن معاشر الانبياء أمرنا ان نكلم الناس بقدر عقولهم» ، «

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَسْرَعَ شَيْءِ الْبَلَاءِ إِلَيْنَا ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ مِنَ النَّاسِ» و بعد از ضمیر مخاطب مانند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» ، «فَأَنْتُمْ مَعَاشِرَ الْعَرَبِ أَوْلَىٰ بِالتَّفَكْرِ وَالتَّدْبِيرِ لِتُؤْمِنُوا وَتَهْتَدُوا».

نکته: مخصوص بعد از ضمیر غائب و اسم ظاهر نمی آید؛ لذا در جمله «بههم معشر العرب ختمت المکارم» منصوب بودن «معشر» به دلیل اختصاص صحیح نمی باشد بلکه این کلمه بدل است و باید مجرور باشد؛ همچنین در جمله «بزید العالم تقتدی الناس» ؛ «العالم» باید مجرور باشد؛ زیرا صفت است.

### انواع اسم مخصوص :

اسم مخصوص سه گونه می آید :

۱ - معرفه به «ال» ؛ مانند: «نحن العرب نرعى الذم» .

۲ - مضاف به معرفه ؛ مانند: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نَكَلِّمُ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عَقُولِهِمْ» ، «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ إِخْوَةٌ وَأَنَا أَفْضَلُهُمْ» .

۳ - أَيُّهَا و أَيَّتُهَا ؛ مانند: «عَلَىٰ أَيُّهَا الشُّجَاعُ يُعَوَّلُ فِي الْقِتَالِ» .

أَيُّهَا و أَيَّتُهَا ؛ مبنی بر ضم و مفعول به برای «أَخْصُ» می باشند که وجوباً محذوف است؛ اسم معرفه ای که بعد از «أَيُّهَا و أَيَّتُهَا» می آید به واسطه تبعیت از لفظ «أَيُّ» مرفوع می باشد .

نکته : اسم مخصوص بندرت، به صورت علم می آید؛ مانند: «بِنَا تَمِيمًا يَسْتَنْسِرُ الْبِغَاثَ» .

### اعراب جمله مخصوص :

جمله مخصوص که از فعل محذوف و اسم مخصوص تشکیل شده است، حال و منصوب می باشد .

### اشتغال :

اشتغال اسمی است که قبل از فعلی آمده که آن فعل دارای ضمیر منصوب (مفعول به) یا مجرور (مضاف الیه) است و مرجع آن ضمیر اسم قبل از فعل می باشد؛ مانند: «وَ السَّمَاءَ بَنِيهَا بِأَيْدٍ» ؛ «السَّمَاءُ» بنا بر اشتغال منصوب است (مشغول عنه می باشد) و در تقدیر «بَنِيْنَا السَّمَاءَ بَنِيهَا» می باشد، «بَنِيْنَا» فعل و فاعل و مفعول به است، «المَعْلَمَ أَطَعْتَ أَمْرَهُ» ؛ «المَعْلَمَ» بنا بر اشتغال منصوب است (مشغول عنه می باشد) و ضمیری که به آن باز می گردد ، مضاف الیه واقع شده است.

### مشغول عنه :

مشغول عنه ، پنج نوع می باشد: ۱- وجوب نصب ۲- وجوب رفع ۳- جواز رفع و نصب ۴- ترجیح نصب ۵- ترجیح رفع .

### ۱ - وجوب نصب :

مشغول عنه زمانی وجوباً منصوب است که بعد از ادواتی بیاید که آن ادوات همیشه همراه فعل هستند؛ مانند: ادوات شرط، عرض، تحذیر و استفهام (به استثنای همزه) .

ادوات شرط : «و إن علیا لقیته فسلم علیه»

عرض: «ألا ذنبی تغفره»

تحضیض: «هلاً الخیر فعلته»

استفهام: «هل خالدا أكرمته».

نکته: اسمی که بعد از ادوات مذکور، مرفوع می آید به اقتضای جایگاه خود در جمله؛ می تواند فاعل، نایب فاعل یا اسم افعال ناقصه باشد: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» (التوبة: ۶)، «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» (الانفطار: ۱)، «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (التكوير: ۵)

## ۲- وجوب رفع:

الف) هنگامی که عامل مشغول عنه فعل متصرف یا شبه فعل نباشد، وجوباً مرفوع است؛ مانند: «عمرُو كأنه اسدٌ»، «زیدُ علیک»، «زیدُ ما أحسنه»، «زیدُ أنا ضاربهُ أمس».

ب) مشغول عنه بعد از إذا فجائیة و واو حالیه بیاید؛ مانند: «خرجت فإذا الجوُّ يملؤه الضباب(مه)»، «سافرتُ و الشعبُ ينهاه الخطيبُ عن الحرب»؛ علت مرفوع بودن این است که إذا فجائیة و واو حالیه بر افعال داخل نمی شوند.

ج) مشغول عنه قبل از الفاظ صدارت طلب بیاید؛ مانند:

ادوات استفهام: «علي هل أكرمته» شرط: «سعيد إن لقيته فسلم عليه»

تحضیض: «خالدا هلاً دعوته» «ما» نافية: «الشر ما فعلته»

لام ابتداء: «الخیر لأننا أفعله» «ما» تعجیبه: «الخلق الحسن ما أظیبه»

کم خبریه: «زهیر کم أكرمته» حروف مشبهه بالفعل: «خالدا إني أحبه»

همه این موارد مبتدا و جمله بعد از آنها خبر می باشد؛ منصوب بودن این کلمات از این جهت صحیح نمی باشد که چون این ادوات صدارت طلب هستند و فعل بعد از آنها در ما قبل خود عمل نمی کند.

۳- جواز رفع و نصب: غیر از مواردی است که در وجوب نصب و رفع گذشت.

## ۴- ترجیح نصب:

الف) بعد از مشغول عنه فعل طلبی (مانند: امر و نهی و دعا) باشد؛ مانند:

امر: «أباک أكرمه»؛ نهی: «السائل لا تنهره»؛ دعاء: «أحاک وفقه الله».

ب) قبل از مشغول عنه ادواتی بیابند که اغلب بر سر فعل می آیند؛ مانند همزه استفهام، «ما، لا و إن» نفی:

همزة استفهام: «أبشراً منّا واحداً تتبعه»؛ «ما» نفی: «ما الدرس أبغضه».

\* أ بَشْرٌ يَهْدُونَنَا (بشر) فاعل لفعل محذوف على الاشتغال يفسره المذكور بعده

ج ( مشغول عنه معطوف بر جمله فعلیه شود ؛ توضیح اینکه اگر مشغول عنه منصوب گردد فعل در تقدیر خواهد داشت و یک جمله محسوب می شود ، در این صورت جمله فعلیه بر مانند خود معطوف خواهد بود، مانند: « قام زیدٌ و عمرواً أكرمتُهُ » .  
نکته : اگر حرف عطف دهنده « أماً » باشد رفع بر نصب ترجیح دارد ، مانند: « ضربت زیداً و أماً عمرو فأكْرمتُهُ » .

د ( مشغول عنه پاسخ استفهام منصوب باشد؛ مانند: « علیا أكرمته » ، در پاسخ به کسی که می پرسد « من أكرمت؟ » .  
نکته: اگر استفهام مرفوع باشد رفع بر نصب ترجیح دارد؛ مانند: « زیدٌ ضربته » در پاسخ به کسی که می پرسد: « ایهم ضربتته؟ » .  
۵ - ترجیح رفع :

غیر از مواردی که در وجوب نصب و رفع و ترجیح نصب گذشت، رفع مشغول عنه ترجیح دارد؛ مانند: « أخوک رأیتَه » .

### تنازع:

تعریف تنازع: تنازع عبارت است از توجه دو عامل به یک معمول متأخر از آن دو ؛ مانند: « أفادنی و أفدتُ أخاک »

### نکات:

۱- زمانی که دو عامل بر یک معمول اختلاف دارند، جایز نیست هر دو عامل عمل کنند؛ بلکه لازم است یکی انتخاب و دیگری اهماًل شود.  
۲- زمانی که معمول بر دو عامل مقدم گردد و یا میان آن دو قرار گیرد، صحیح تر این است که تنازعی نباشد؛ مانند: « زیداً أضفتُ و أكرمتُ » و « أكرمتُ أخاک و أهاننی »

۳- گاهی دو عامل در طلب معمول، متفق هستند ؛ مانند: « عزَّ و ساد ابوک » ، « نبهتُ و نصحتُ أخاک » ، « استنرتُ و ارشدتُ بعلمک »؛ در مثال های یادشده به ترتیب ؛ « ابوک » : فاعل ، « أخاک » : مفعول به ، « بعلمک » : جارو مجرور برای عوامل خود هستند .  
و گاهی دو عامل در طلب معمول، مختلف هستند ؛ معمول برای یک عامل، رفع و برای دیگری، نصب می باشد؛ مانند: « أفادنی و أفدتُ أخاک » ؛ « أخاک » : برای عامل اول، فاعل و برای عامل دوم ، مفعول به می باشد.

### شرط دو عامل:

دو عامل یا باید فعل متصرف باشند و یا از اسامی شبه فعل متصرف؛ مانند: « أ ك تبت و قرأت هذه المقالة » ، « أ متقن و حاذق أخوک مهنته »  
نکته: تنازع میان دو فعل تعجب واقع می شود اگر چه هر دو غیر متصرف باشند؛ « ما أجمل و ابدعَ منظرَ الأفلاك » ، « أحسن و أجمل بعمر و »  
حکم دو عامل با معمول واحد :

زمانی که دو عامل بر معمولی واحد وارد شوند ؛ عامل دوم عمل می کند :

- اگر عامل اول به رفع نیاز داشته باشد، ضمیر معمول، در حالت رفع با عامل اول می آید؛ مانند: « شرحا و أفادنی أخواک »
- و اگر عامل اول به نصب و یا جرّ نیاز داشته باشد؛ همراه آن چیزی نمی آید؛ مانند: « سألتُ و أجابنی أخواک » ، « سلّمتُ و سلّم علیّ إخوتک » لذا گفته نمی شود: « سألتُهما و أجابنی أخواک » ، « سلّمتُ علیهم و سلّم علیّ إخوتک »



- **منادی**: منادی اسم ظاهری است که با حرف ندا مورد توجه واقع شده است، مانند: «یا رجل».

**حروف نداء**: حروف نداء هفت حرف هستند: «یا، آیا، هیا، ای، همزه، آ، وا».

**انواع منادی**: منادی سه نوع می باشد ۱- مفرد، ۲- مضاف، ۳- شبه مضاف.

۱- **مفرد**: منادایی که مضاف و شبه مضاف نمی باشد، لذا اسامی مثنی و جمع جزء منادای مفرد هستند؛ مانند: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ»؛ «یا»: از آدات نداء، «آدم»: منادای مفرد و علم مبني بر ضم و محلاً منصوب می باشد و یا مانند: «یا جِبَالُ أُوَيْي مَعَهُ»، «جِبَالُ»: اسم اشاره، منادی مفرد و مبني بر ضم و محلاً منصوب می باشد.

۲- **مضاف**: منادایی که از مضاف و مضاف الیه تشکیل شده باشد؛ مانند: «یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»؛ «یا»: از آدات نداء، «بني»: منادی مضاف و منصوب و علامت نصبش یاء می باشد.

۳- **شبه مضاف**: عبارت از اسمی است که عامل فاعل یا مفعول یا مجرور باشد و یا دارای معطوف باشد؛ مانند: عامل فاعل: «یا حسناً وَجْهَهُ»، عامل مفعول: «یا محرراً مجدداً»، عامل مجرور: «یا راغباً فی العلم»، دارای معطوف «یا ثلاثة وثلاثين رجلاً».

مثال قرآنی: «یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ»، «یا»: حرف نداء، «حسرة»: منادی شبه به مضاف و منصوب «على العباد»: متعلق به «حسرة» است.

### انواع منادای مفرد:

۱- نکره غیر مقصوده؛ مانند: «یا رجلاً»، «یا مؤمنین».

۲- نکره مقصوده موصوفه؛ مانند: «یا رجلاً عالماً».

نکته: منادی نکره مقصوده موصوفه یا با مفرد توصیف می شود؛ مانند: «یا رجلاً حکیماً» یا با جمله؛ مانند: «یا مَلِكاً يَحِبُّ الْعُلَمَاءَ» یا با شبه جمله؛ مانند: «یا تلميذاً فی المدرسة».

۳- نکره مقصوده غیر موصوفه؛ مانند: «یا رجل»، «یا رجال»، «یا مؤمنان»، «یا مؤمنات»، «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ»؛ «یا»: حرف ندا، «أرض»: منادی نکره مقصوده، مبني بر ضم و محلاً منصوب می باشد.

۴- علم؛ مانند: «یا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى»؛ «زكريا»: منادی مفرد علم مبني بر ضم مقدر بر الف و محلاً منصوب می باشد.

هر دو منصوب { ۱- نکره غیر مقصوده، مانند: یا رجلاً، یا مؤمنین  
۲- نکره مقصوده موصوفه، مانند: یا رجلاً عالماً

نمودار اعراب منادی مفرد:

{ ۳- نکره مقصوده غیر موصوفه، مانند: یا رجل، یا رجال، یا مؤمنان، یا مؤمنات  
۴- علم، مانند: یا یوسف

۳ و ۴ هر دو مبني بر ضم و محلاً منصوب می باشند.

نکته: در میان مناداهای مفرد، نکره مقصوده غیر موصوفه و علم، مبني بر ضم و محلاً منصوب می باشند و نکره غیر مقصوده و نکره

مقصوده موصوفه، لفظاً منصوب می باشند.

## منادای مضاف و شبه مضاف :

منادای مضاف و شبه مضاف لفظاً منصوب می باشند؛ منادای مضاف؛ مانند: « يا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ » ، « يا » حرف نداء و « نساء » منادای مضاف و لفظاً منصوب می باشد؛  
منادای شبه مضاف مانند: « يا جَمِيلاً فَعِلُهُ » ، « جَمِيلاً »: منادای شبه مضاف و لفظاً منصوب می باشد .

## منادای همراه با « ال » :

منادای همراه با « ال » به دو صورت می آید :

۱ - حرف نداء با « أَيُّهَا » و « أَيَّتُهَا » ؛ مانند: « يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ » ، « يا » حرف نداء ، « أَيُّ » منادای نکره مقصوده مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب ، « ها »: حرف تنبيه ، «الناس» بدل یا عطف بیان از «أَيُّ» است.  
«يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»؛ «أَيَّةٌ»: منادای نکره مقصوده مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب ، «ها»: حرف تنبيه ، «النفس»: بدل یا عطف بیان از «أَيَّةٌ» است.

۲ - حرف ندا با اسم اشاره نزدیک؛ مانند: « يا هذا الرجلُ »؛ « هذا » اسم اشاره، منادای مفرد و مبنی بر ضمّ مقدرّ و محلاً منصوب می باشد ، « الرجلُ » بدل یا عطف بیان از « هذا » است .

نکته ۱: اسم جلاله «الله» با وجود داشتن «ال» بدون واسطه ندا داده می شود و برای تکریم آن تنها با «یا» می آید و جایز است حرف «یا» حذف شده و به جای آن در آخر کلمه «الله»، میم مشدّد مفتوح بیاید: «اللّهم» و در این حالت «یا» بر سر آن نمی آید «يا اللّهم» غلط است .

نکته ۲: «أَيُّ» در «أَيُّهَا» یا «أَيَّتُهَا» نکره مقصوده و مبنی بر ضم است و به واسطه فعل ندایی که وجوباً محذوف است، محلاً منصوب می باشد.

منادای مضاف به یاء متکلم } الف ( صحیح الآخر  
ب ( معتل الآخر

## الف ( صحیح الآخر به پنج صورت می آید :

۱- حذف یاء متکلم و در مقابل، کسره به جای «یاء» متکلم می آید؛ مانند: « يا عبدِ » منادای صحیح الآخر غالباً به این صورت می آید؛  
« يا عِبَادِ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ أَيُّومٌ »؛ «عباد»: منادای مضاف و منصوب و علامت نصب، فتحه مقدره قبل از «یاء» محذوف است .

۲- « یاء » متکلم به صورت ساکن یا مفتوح می آید؛ مانند: « يا عَبْدِي » ، « يا عَبْدِي » ، « يا عِبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ »؛  
«عِبَادِي»: منادای مضاف به یاء متکلم .

۳- قلب یاء متکلم به الف (پس از قلب کسره به فتحه) مانند: « يا عَبْدًا » ، « وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَاسُفَ » ، «أسفی»: منادای مضاف و منصوب به فتحه مقدره قبل از یاء متکلم .

۴- حذف الف (از مورد سوم) و باقی ماندن فتحه؛ مانند: «یا عبد» .

۵- آمدن الف پس از یاء متکلم؛ مانند: «یا عبیدیا» .

### ب ( منادای معتل الآخر :

منادای معتل الآخر یک وجه بیشتر ندارد و آن آمدن « یاء » به صورت مفتوح است ، مانند: « یا مولای » ، « یا قاضی » .

نکاتی درباره منادای مضاف به یاء متکلم:

نکته ۱ : اگر منادای صحیح الآخر، وصف(اسم فاعل، اسم مفعول و صفت مشبیه) باشد، فقط وجه دوم جایز است؛ مانند: «یا مکریمی» ، « یا مکریمی » .

نکته ۲: اگر « یاء » متکلم به « اَب » و « اُم » اضافه شوند ، علاوه بر وجوهی که در صحیح الآخر گذشت جایز است به جای یاء متکلم ، « تاء » مکسور یا مفتوح یا « تاء » همراه با الف بیاید ، مانند: « یا اَبَتِ » ، « یا اَبْتِ » ، « یا اَبْتَا » ؛ « یا اَبْتِ اِنِّی رَاَیْتُ اَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبَا » ؛ « اَبْتِ »: منادای مضاف و منصوب به فتحة مقدّره.

### حذف حرف نداء :

جایز است حذف ندا قبل از منادای علم و مضاف و « اَیْهَا » حذف شود ، مانند: « یُوسُفُ اَعْرِضْ عَن هَذَا » ، « یُوسُفُ » منادای علم، مبنی بر ضم و محلاً منصوب، حرف ندا محذوف است و در تقدیر « یا یُوسُفُ » می باشد، « اَعْمَلُوا اَل دَاوُدَ شُکْرًا » ؛ « اَل » منادای مضاف ، حرف ندا محذوف و در تقدیر « یا اَل » می باشد، « قَالَ فَمَا خَطْبُکُمْ اَیْهَا الْمُرْسَلُونَ » ؛ « اَیُّ » منادای نکره مقصوده مبنی بر ضم و محلاً منصوب حرف ندا محذوف و در تقدیر « یا اَیْهَا » می باشد، « هاء » حرف تنبیه ، « الْمُرْسَلُونَ » ، بدل یا عطف بیان از « اَیُّ » .

ملحقات نداء : ۱- استغاثه، ۲- ندبه، ۳- ترخیم

### ۱ - استغاثه :

استغاثه عبارت است از ندای شخصی برای یاری دیگری ، مانند: « یا لَزِیدٍ لِعَمْرٍو » .

به یاری کننده (معین) مستغاث و به یاری شونده (معان) مستغاثُ له گویند؛ بنابراین درمثال فوق «زید» مستغاث و «عمرو» مستغاثُ له می باشد.

مستغاث به سه طریق می آید :

۱ - با « لام » مفتوحه لفظاً مجرور گردد؛ مانند: « یا لَزِیدٍ لِلْمَظْلُومِ »

۲ - ختم به الف گردد؛ مانند: « یا قوماً لِلْمَظْلُومِ » ؛ ( قوما: مبنی بر ضمه مقدر است)

۳ - به شکل منادای باقی بماند؛ مانند: « یا قومُ للغریقِ » .

مستغاثی که با «لام» مفتوح می آید، لفظاً مجرور و محلاً منصوب می باشد .

مستغاثُ له : مستغاثُ له با لام مکسور می آید ، مانند: « یا لَدَوِی الْمَرْوَةَ لِلْبُؤْسَاءِ » .

اگر مستغاثٌ له ضمیر باشد مفتوح می گردد؛ مانند: «یا لَزِيدٍ لَكَ» مگر در ضمیر متکلم وحده که به صورت مکسور می آید: «یا لَعْمَرُو لِي». نکته: زمانی که استغاثه، علیه کسی باشد (مستغاثٌ علیه) و نه به نفع کسی (مستغاثٌ له)، جایز است مستغاثٌ له با حرف جارّه «من» بیاید، مانند: «یا لِلْأَبْطالِ مِنَ الْعِتاَةِ الْمَفْسِدِينَ».

## ۲ - ندبه :

ندبه عبارت است از نداء فاجعه دیده یا دچار درد شده و حرف ندای آن «وا» می باشد؛ مانند: «وا عَنوانَ الْوفاءِ» (عنوان: نشانه)، «وا مصیبتا»، «وا قلباه».

## وجوه مندوب:

مندوب سه گونه استعمال می شود :

۱ - در انتهای آن الف بیاید: «وا یوسفًا» (یوسف: مبنی بر ضمه مقدر است).

۲ - به الف و «ها» می سکت در وقف ختم گردد: «وا یوسفاه».

۳ - بدون تغییر بیاید: «وا یوسفُ».

## ویژگی اسم مندوب :

اسم مندوب باید یکی از سه ویژگی زیر را دارا باشد :

۱ - اسم معرفه معین باشد، مانند: اسم علم، مثال «وا عبدَ اللَّهِ».

۲ - «من» موصوله همراه با صله مشهور باشد، مثال «وا من ذهبَ ضَحِيَّةَ الْواجِبِ» (قربانی واجب شد).

۳ - مضاف به معرفه باشد (مضاف الیه معرفه باشد)، مانند: «وا فَخْرَ الْوطنِ وَ مَجْدَ الْأُمَّه».

## نقش ترکیبی مندوب :

مندوب مانند منادا در معرب و مبنی بودن می باشد یعنی اگر مفرد معین (علم) باشد مبنی بر ضم و محلا منصوب می باشد و در غیر آن لفظاً منصوب است «وا محمدُ»، «وا امیرَ الشعراء»، «وا حامیاً ذَمَّارَ الْوطنِ».

## ۳ - ترخیم (کوتاه کردن)

ترخیم عبارت است از حذف آخر منادی برای تخفیف، مانند: «یا حارِ» که ترخیم «یا حارثُ» می باشد.

## شرایط ترخیم :

۱ - اگر منادی مختوم به «تاء» تأنیث باشد ترخیم در اسم علم و غیر علم جایز است؛ مانند: فاطِمَةُ ← یا فاطِمَ

۲ - اگر منادی مختوم به «تاء» تأنیث نباشد، باید علم، غیر مضاف و بیش از سه حرف باشد؛ مانند: سعاد ← یا سَعاً

## مفعولٌ له یا لأجله :

مفعول لأجله مصدری است که بعد از فعل می آید تا سبب وقوع فعل را توضیح دهد؛ مانند: «وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ»؛ «رِئَاءَ» مفعول لأجله می باشد.

۱ - بدون «ال» و اضافه  
 ۲ - همراه با «ال»  
 ۳ - مضاف

احکام مفعول لاجله

۱ - بدون «ال» و اضافه: زمانی که مفعول لاجله بدون «ال» و اضافه باشد در اکثر موارد منصوب می آید؛ مانند: «وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا»؛ «تَخْوِيفًا»: مفعول لأجله می باشد.

۲ - همراه با «ال»: هر زمانی که مفعول لاجله همراه با «ال» بیاید در اکثر موارد مجرور به حرف جر است؛ مانند: «أَصْفَحَ عَنْهُ لِلشَّفَقَةِ عَلَيْهِ»؛ «لِلشَّفَقَةِ»: جار و مجرور لفظاً و محلاً مفعول لاجله است.

۳ - مضاف: اگر مفعول لاجله به صورت مضاف بیاید، نصب و جر جایز هستند؛ مانند: «تَصَدَّقْتُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» یا «تَصَدَّقْتُ لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِ اللَّهِ».

### شرایط مفعول لاجله :

مفعول لاجله برای این که منصوب باشد باید دارای شرایط زیر باشد و در صورت عدم تحقق مجرور می گردد:

- ۱- از افعال باطنی و قلبی باشد؛ بنابراین در آیه «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ» چون «إِمْلَاقٍ» فعل باطنی نمی باشد مجرور شده است، برخلاف «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ»؛ «خَشْيَةَ» فعل باطنی بوده و لذا مفعول لأجله می باشد.
- ۲- مصدر باشد؛ بنابراین در «أَتَيْتُكَ لِحَاجَةٍ»، واژه «حَاجَةٍ» مصدر نمی باشد.
- ۳- زمان مفعول لاجله و عاملش یکسان باشد ← «جِئْتُكَ الْيَوْمَ لِإِكْرَامِي غَدًا» ( زمان یکسان نیست ) .
- ۴- فاعل مفعول لاجله و فاعل عاملش یکسان باشد ← «أَكْرَمْتُهُ لِإِكْرَامِهِ أَيُّ» ( فاعل یکسان نیست ) .
- ۵- مفعول لاجله و عاملش لفظاً یکسان نباشند ← «أَدَّبْتُكَ لِتَأْدِيبِكِ إِيَّايَ» ( لفظاً یکسان است ) .

### مفعولُ فيه :

مفعولُ فيه یا ظرف، اسم زمان و مکان است که معنای «فی» در خود دارد؛ مانند: «قَالُوا لَيْثِنَا يَوْمًا»؛ «يَوْمًا»: ظرف زمان متعلق به «لَيْثِنَا»، «فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي»؛ «مَكَانَهُ»: ظرف مکان متعلق به «استقر» .

نکته: اگر اسم زمان یا مکان معنای «فی» در خود نداشته باشند؛ مانند سایر اسامی متعارف، مبتدا و خبر، یا فاعل و مفعول می باشند؛ مانند: «هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»؛ «هَذَا»: مبتدا و «يَوْمٌ»: خبر و مرفوع به ضمه، جمله «يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»: مضافُ الیه و محلاً مجرور ، یا در آیه «اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ» ، «يَوْمٌ»: فاعل می باشد .

### انواع اسامی مکان منصوب:

## اسامی مکان منصوب دو نوع هستند:

**الف ( مبهم )** : مانند اسامی جهت ها و مقادیر مانند: «لَتَكُونَنَّ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً»؛ «خَلَقَكَ»: ظرف مکان متعلق به فعل محذوف صله موصول ، «آيَةً»: خبر تَكُونَنَّ

**نکته:** جهت ها شش تا هستند: «فوق ، تحت ، امام ، خلف ، یمین و یسار» .

**ب ( غیر مبهم )**: اسم مکانی که از مصدر ساخته شده است؛ مانند: «مَجْلِسٌ» و «مَقْعَدٌ» ، مثال «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» ، «مَكَانًا»: ظرف مکان و متعلق به «رفعناه» ، «عَلِيًّا» صفت می باشد.

## ظرف متصرف و غیر متصرف :

**ظرف متصرف:** ظرفی است که علاوه بر ظرف بودن، نقش های دیگر نیز می پذیرد، مانند: «الْيَوْمَ» در آیه «الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» ظرف زمان است و در آیه «ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ» خبر برای «ذَلِكَ» است .

**ظرف غیر متصرف:** ظرفی است که از ظرف بودن خارج نمی شود یا این که به واسطه حرف جر از ظرف بودن خارج می گردد؛ مانند: «عند، متی، این و...» برای مثال در آیه «لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ» ، «عِنْدَ» ظرف مکان است و در آیه «كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا»: «عِنْدَ» مجرور به حرف جر است .

## مفعولُ معه :

اسم منصوبی می باشد که بعد از واوی که به معنای «مع» است می آید؛ مانند: «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ»: «الطَّيْرَ»: مفعولُ معه می باشد، و مانند: «فَدَرَهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ»؛ «واو»: معیت، «ما»: اسم موصول، مفعول معه و محلاً منصوب می باشد.

## شروط مفعولُ معه:

۱- در جمله، زائد باشد.

۲- قبل از آن، جمله بیاید.

۳- «واو»، تصریح در معنای معیت داشته باشد، به طوری که عطف به وسیله ی آن صحیح نباشد.

## حال :

حال، وصفی مشتق، نکره و منصوب است که بعد از جمله تام (جمله ای که از نظر ترکیب و نقش کامل است) می آید و بیان گر حالت صاحب خود (صاحب حال) در زمان صدور فعل است، مانند: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا»: «مُؤْمِنًا» حال و منصوب می باشد.

**نکته ۱:** اصل در حال نکره و مشتق بودن آن است و هنگامی که معرفه یا جامد بیاید تأویل به نکره مشتق می شود، مانند:

«قَالُوا أَ جِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَ وَحْدَهُ»: «وَ وَحْدَهُ»: حال مؤولة ، أي «منفردا» . «كَلَّمْتُهُ فَأَهْ إِلَى فَيَّ» أي «متشابهین» .

**نکته ۲:** اگر اسم جامد بر حالت دلالت کند، حال قرار گرفتن آن صحیح است و فرقی نمی کند که قابل تأویل به مشتق باشد، مانند: « وَ أَنَا ظَنُّنَا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا » (هرباً مصدر در جایگاه حال و در تقدیر «هاربین» می باشد) و یا قابل تأویل به مشتق نباشد؛ مانند: «لبست خاتمی ذهباً»؛ «ذهباً» حال و قابل تأویل به مشتق نمی باشد.

**صاحب حال (ذو الحال):** صاحب حال یا فاعل است یا مفعول یا مجرور (مضاف الیه و مجرور به حرف جر).

- فاعل: « أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ »؛ «مُحْصِنِينَ»: حال اول «غَيْرَ»: حال دوم «مُسَافِحِينَ» مضاف الیه و مجرور به یاء، صاحب حال «واو» فاعل در فعل «تَبْتَغُوا» می باشد.

- مفعول به: « فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا »، « حَفِيظًا » حال از ضمیر مفعول در «أَرْسَلْنَاكَ» می باشد.

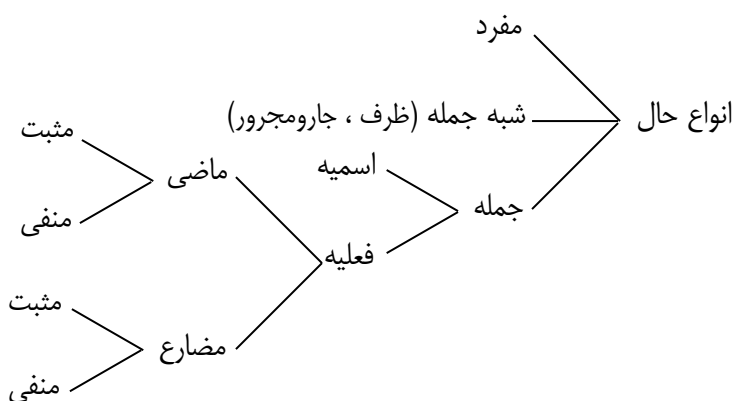
- مضاف الیه: « وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا »، «خَالِدًا» حال از ضمیر مضاف الیه در «فَجَزَاؤُهُ» می باشد.

- مجرور به حرف جر: « وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَوْلًا شَهِيدًا »؛ «شَهِيدًا» حال، صاحب حال ضمیر در «بك» می باشد.

**نکته:** صاحب حال باید معرفه باشد و گاهی نکره می آید و آن زمانی است که از مجوزاتی که در مبتدا و خبر گذشت برخوردار باشد، مانند: «فی الدار رجل» در مبتدا و خبر. در حال و صاحب حال مانند: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ»: «كَافَّةً»: حال برای «لِلنَّاسِ»، و مانند «جاءنی راکباً رجل»: «راکباً» حال مقدم و «رجل» صاحب حال مؤخر می باشد.

همچنین در مبتدا و خبر مانند: «رجل کریم فی الدار» و در حال و صاحب حال مانند: «أتی رجل کریم مبتسماً»: «رجل» چون موصوف واقع شده است، ابتدا به نکره آمدن آن جایز است.

### انواع حال و کیفیت ارتباط آن با صاحب حال :



۱- اگر حال، مفرد یا شبه جمله باشد فقط به واسطه ضمیر با صاحب حال مرتبط می شود، مفرد؛ مانند: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»، شبه جمله؛ مانند: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ»؛ «عِنْدَ»: مفعول فيه و ظرف مکان، متعلق به حال محذوف است و به ضمیر مستتر در حال محذوف، با ذو الحال مرتبط می باشد، و مانند: «وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ»: «بِعِلْمِهِ» جارو مجرور متعلق به حال محذوف «أُنْثَىٰ» می باشد: «إِلَّا تَبْلَسَةُ بَعْلَمَهُ».

۲- اگر حال، جمله اسمیه باشد به واسطه «واو» یا ضمیر یا هر دو، یعنی «واو» و ضمیر با صاحب حال مرتبط می شود؛

- «واو»؛ مانند: «وَ كَيْفَ يُحْكَمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ» جمله «عندهم التوراة» محلاً منصوب و حال از فاعل «يُحْكَمُونَكَ» می باشد.

- ضمیر؛ مانند: « ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ »: جمله « هو رابعهم » محلاً منصوب و حال می باشد، مثال دیگر: « أَوْلَيْكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » جمله « هم فيها خالدون » محلاً منصوب و حال از « أصحاب » یا « النار » می باشد.

- « واو » و ضمیر؛ مانند: « اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ »؛ جمله « هم في غفلة معرضون » محلاً منصوب و حال از « الناس » می باشد.

نکته ۱: در جمله اسمیه در دو مورد واجب است که ارتباط با « واو » باشد:

الف ( زمانی که خالی از ضمیری باشد که به صاحب حال ربط دهد؛ مانند: « سَهَرْتُ وَ النَّاسُ نَائِمُونَ » .

ب ( زمانی که ضمیر مرتبط با صاحب حال، در صدر جمله بیاید؛ مانند: « وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ » جمله « هو مكظوم » محلاً منصوب و حال می باشد .

نکته ۲: به این « واو » حالیه گفته می شود و ضابطه شناخت آن صحیح بودن قرار دادن « إذ » به جای آن است .

### ۳- حال جمله فعلیه

الف ( ماضی مثبت ، ب ( ماضی منفی ، ج ( مضارع مثبت ، د ( مضارع منفی

الف ( ماضی مثبت : به وسیله « واو » و « قد » با صاحب حال مرتبط می شود ؛ مانند: « قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا » جمله « قد أخرجنا » محلاً منصوب و حال می باشد، و مانند: « وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ».

ب ( ماضی منفی : فعل ماضی منفی به « ما »، فقط به وسیله « واو » با صاحب حال مرتبط می شود؛ مانند: « قَدَّبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ » جمله « ما كادوا يفعلون » محلاً منصوب و حال می باشد .

ج ( مضارع مثبت : به وسیله ضمیر با صاحب حال مرتبط می شود؛ مانند: « وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ » جمله « يريدون ... » محلاً منصوب و حال از فاعل « يدعون » می باشد .

و اگر قبل از مضارع مثبت « قد » باشد لازم است که قبل از « قد » ، « واو » بیاید: « يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ » جمله « تعلمون ... » محلاً منصوب و حال از فاعل « تؤذونني » می باشد .

د ( مضارع منفی :

الف) اگر مضارع منفی به « لم » یا « لما » باشد هم با « واو » و هم با ضمیر مرتبط می شود :

منفی به « لم »؛ مانند: « وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ » جمله « لم تجدوا كاتبا » محلاً منصوب و حال می باشد.

منفی به « لما »؛ مانند: « بَلْ كَذَّبُوا بِمَالِهِمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ »؛ جمله « لَمَّا يأتهم تأويله » محلاً منصوب و حال از فاعل « يحيطوا ».

نکته: مضارع منفی به « لم » یا « لما » گاهی فقط با « واو » می آید؛ مانند: « جَاءَ زَيْدٌ وَ لَمْ تَطَّلِعِ الشَّمْسُ »

ب) اگر مضارع منفی به « لا » یا « ما » باشد فقط با ضمیر مرتبط می شود؛ مانند: « قَمْتُ لَا أَبَالِي » ، « زُرْتُكَ مَا أَخَافُ مِنْكَ شَرًّا »



«وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ».

**نکته:** علمای علم بلاغت دخول «واو» را در این حالت جایز دانسته اند؛ مانند: «فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» جمله «ما يعلم تأويله ...» محلاً منصوب و حال می باشد.

### تعدد حال و صاحب حال :

حال مفرد یا جمله می توانند به صورت متعدد در جمله بیایند؛ مانند: «جاء زيدٌ راکباً متبسماً»، «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ»، «جاء عمروٌ يركضُ وراءَ أبيه و هو فرحٌ» و مانند: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ \* خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ» (القلم: ۴۲-۴۳).

**صاحب حال** نیز متعدد می آید؛ مانند: «لقيتُ زيداً مصعداً منحدرًا».

**نکته:** اگر حال صلاحیت حال بودن را برای همه آنچه ماقبل خود است داشته باشد، متعلق به اسمی است که در کنارش است، بنابراین اگر در جمله یک حال باشد در مثال «لقيتُ زيداً ماشياً»، «ماشياً» حال متعلق به «زيداً» خواهد بود و اگر مراد ضمير متکلم باشد، حال باید مقدم بیاید: «لقيتُ ماشياً زيداً»، و اگر در جمله دو حال برای دو صاحب حال باشد؛ حال اول برای اسم اول و حال دوم برای اسم دوم می باشد در مثال «لقيتُ زيداً ماشياً راکباً» (ماشياً حال از «زيداً» و راکباً حال از «ت» می باشد) که در صورت عدم ابهام، جابجایی این ترتیب جایز است؛ مانند: «رکبتُ البعيرَ مترنماً»، «لقيتُ هنداً ضاحكاً عابسةً».

**تمییز:** تمییز نکره جامدی است که ابهام ماقبلش را از میان می برد؛ مانند: «عندی رطل زیتاً» (رطل: نصف من).

تمییز بر دو قسم است: الف) تمییز مفرد (رفع ابهام از اسم). ب) تمییز نسبت (رفع ابهام از جمله).

### الف) تمییز مفرد در چهار مورد واقع می شود:

۱ - مساحت؛ مانند: «هذا ذراعٌ أرضاً».

۲ - وزن؛ مانند: «عندی رطلٌ عسلاً».

۳ - کیل؛ مانند: «اعطيتُ الفقيرَ مَدًّا قمحاً»، (به این سه مورد اسما مقادیر می گویند).

۴ - عدد؛ بر دو قسم است:

**الف) صریح؛** مانند: «فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»، «عَيْنًا»: تمییز و منصوب

**ب) کنایه؛** مانند: «کم سطرأ کتبت؟» «وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ»: «مِنْ مَلَكٍ»: جار و مجرور لفظاً و منصوب محلاً تمییز («مِنْ» حرف جر و زائد است).

اسمی که بعد از اسما مقادیر قرار گیرد، چهار وجه اعرابی دارد:

۱ - نصب: بنا بر تمییز بودن؛ «عندی رطلٌ زیتاً».

۲ - رفع: بنا بر بدلیت؛ «عندی رطلٌ زیتٌ».

۳ - جر: بنا بر مضاف الیه؛ «عندی رطلٌ زیتٌ».

۴ - جر: به وسیله «مِنْ»؛ «عندی رطلٌ مِنْ زیتٌ».

نکته: به اسامی مقادیر موارد زیر ملحق می شود:

- ۱ - اسامی شبه مقدار؛ مانند: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»: «مِثْقَالَ»: شبه مقدار نقش آن مفعول به، «خَيْرًا»: تمییز.
- ۲ - اسامی ای که بر مماثلت دلالت می کنند؛ مانند: «مَنْ لَنَا بِمِثْلِكَ بَطْلًا».
- ۳ - اسامی ای که بر مغایرت دلالت می کنند؛ مانند: «مَا لَنَا غَيْرَكَ سِنْدًا».
- ۴ - اسامی ای که از ممیز خود متفرع شده باشند؛ مانند: «لِي خَاتَمٌ ذَهَبًا».

ب) تمییز نسبت (مفسر ابهام جمله):

یا منقول از فاعل است: «فَاضَ الْإِنَاءُ مَاءً» (فاض الماء الاناء).

یا منقول از مفعول: «حصدنا الارضَ قمحاً» (حصدنا قمح الارض)، «وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عَيْونًا»؛ «عَيْونًا»: تمییز نسبت است، نسبت «فَجَّرْنَا» به «أَرْض» مبهم می باشد و «عَيْونًا» مبین آن ابهام است و اصل آن «فَجَّرْنَا عَيْونَ الْأَرْض» می باشد.

یا منقول از مبتدا: «زید ارجحُ منک عقلاً» (عقلُ زیدٍ ارجحُ من عقلک)، «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»، «دِينًا» تمییز منقول از مبتدا؛

و گاه از چیزی منقول نیست؛ مانند: «لِلَّهِ دَرَّةٌ<sup>۱</sup> فَارِسًا»، «كُفِيَ بِالْمَوْتِ وَاعْظًا».

نکته: اگر تمییز منقول از فاعل یا غیر آن باشد نصب آن واجب و اگر غیر منقول باشد نصب آن و جرّش به «مِنْ» جایز است: «لِلَّهِ دَرَّةٌ مِنْ فَارِسٍ»، «كُفِيَ بِالْمَوْتِ مِنْ وَاعِظٍ».

تمییز کنایات: } } }

الاستفهامی

۱ - کم } خبری

۲ - کأین } تمییز کنایات

۳ - کذا }

۱ - کم:

الف) تمییز «کم» استفهامی: تمییز «کم» استفهامی مفرد و منصوب است؛ مانند: «کم کتاباً قرأتم؟».

نکته ۱: در صورتی که بین «کم» استفهامی و تمییز آن فعل متعدی بیاید لازم است که تمییز همراه با «مِنْ» بیاید: «کم قرأتم من کتابٍ»

نکته ۲: اگر بر سر «کم» حرف جر بیاید، منصوب یا مجرور بودن تمییز جایز است: «بِکُم درهماً اشتريتَ هذا الكتاب؟» یا «بِکُم درهمٍ اشتريتَ هذا الكتاب؟» مجرور بودن «درهمٍ» بر اساس «مِنْ» مقدر است.

ب) تمییز کم خبری: تمییز «کم» خبری به دو صورت مجرور می آید:

<sup>۱</sup> - یکی از معانی «در»، کثرت است «درّ اللبن» یعنی شیر زیاد شد و معنی لله درّه آنست که خیر او برای خداست سپس آنرا در مقام تعجب گفته‌اند (قاموس قرآن).

۱ - مضاف الیه به «کم»: «کم أُجیر فی بیتِ اَبی» ، ۲ - به وسیله «من»: «کم من مرّةٍ شاهدته» .

تمییز «کم» خبری غالباً مفرد می آید (مانند: مثال های بالا) و جایز است به صورت جمع بیاید: «کم کتب لی» .

۲ - کَآئِن :

تمییز کَآئِن مفرد و مجرور به «مِن» می باشد: «کَآئِن من رجلٍ رأیتُ» ، «و کَآئِن من قَرْیَةٍ اَمَلِیتُ لَهَا» : «کَآئِن» مبتداً و محلاً

مرفوع ، «مِن» حرف جر زائد «قَرْیَةٍ» اسم مجرور ، «مِن قَرْیَةٍ» : جارو مجرور لفظاً و محلاً تمییز .

نکته : به ندرت جایز است تمییز «کَآئِن» منصوب باشد .

۳ - کَذَا :

تمییز «کَذَا» همیشه مفرد و منصوب است «اشتریت کذا و کذا کتاباً» .

افعل تفضیل :

افعل تفضیل سه حالت دارد

الف) بدون «ال» و مضاف الیه	}
ب) همراه با «ال»	
ج) دارای مضاف الیه	

۱- مضاف الیه معرفه  
۲- مضاف الیه نکره

الف) افعل تفضیل در صورتی که بدون «ال» و مضاف الیه باشد همراه با «مِن» ظاهری یا تقدیری آمده و مفضل علیه(اسمی که پس از «مِن» می باشد) مجرور خواهد بود، در این حالت اسم افعل تفضیل، مفرد و مذکر می باشد؛ مانند: «الاسدُ اقوی من الرجل» ، «الرجالُ افضلُ من الاسد» ، «انت اكرم من اخیک» .

ب) افعل تفضیل در صورتی که همراه با «ال» باشد بدون «مِن» می آید و در عدد(مفرد، مثنی و جمع) و جنس(مذکر و مؤنث) از ماقبل خود تبعیت می کند؛ مانند: «الرجالان الافضلان» و «المرأتان الفضلیان» و مانند: «أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ»(ق : ۱۵) ، «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى»(الدخان : ۵۶)

ج) ۱- دارای مضاف الیه معرفه : افعل تفضیل در صورتی که مضاف به معرفه باشد بدون «مِن» می آید و تبعیت از ماقبل خود در عدد و جنس جایز است؛ مانند: «الزیدان افضل أو افضلا الناس» ، «مریم افضل أو فضلی الناس» .

۲- دارای مضاف الیه نکره : افعل تفضیل در صورتی که مضاف به نکره باشد بدون «مِن» می آید و لازم است مفرد و مذکر بیاید؛ مانند: «زید اطعم رجل» ، «هند اُخبثُ امرأه» .

نکته: در صورتی که مضاف الیه، نکره باشد، لازم است مضاف الیه از جنس مفضل باشد و در مفرد، مثنی و جمع با آن مطابقت کند؛ مانند:

«زید اطعم رجل» ، «المریمات افضل نساء»

تذکره: افعال تفضیل مانند فعل تعجب از افعال ثلاثی مزید، رنگ ها و عیوب ساخته نمی شود و چنان که در فعل تعجب گذشت برای استعمال آنها در جمله از واژگانی چون « أَكْثَرَ، أَشَدَّ، أَحْسَنَ، أَقْبَحَ » باید استفاده کرد.

### افعال مدح و ذم :

افعال مدح و ذم، افعالی هستند که برای مبالغه در مدح یا ذم وضع شده اند، مانند: « نِعْمَ الرَّجُلُ زَيْدٌ » و چهار فعل هستند: « نِعِمَ، حَبِذَا، بئسَ و ساءَ ».

نکته: همه افعال مدح و ذم جامد هستند و تنها به صورت ماضی استعمال می گردند.

انواع فاعل « نِعِمَ، بئسَ و ساءَ »:

### الف) فاعل ظاهری :

- ۱ - معرفه به « ال » جنس است؛ مانند: « نِعْمَ الرَّجُلُ زَيْدٌ »، « نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ »، « بئسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ ».
- ۲ - مضاف به اسمی که دارای « ال » است؛ مانند: « بئسَ قاضی السوءِ زَيْدٌ »، « وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ »، « وَ بئسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ».
- ۳ - مضاف به اسمی که خود مضاف به کلمه ای است که دارای « ال » می باشد؛ مانند: « ساءَ قاضی احکام الظلمِ زَيْدٌ ».

### ب) فاعل مستتر :

در دو صورت لازم است فاعل « نِعِمَ، بئسَ و ساءَ » ضمیر مستتر باشد:

- ۱- ضمیر مستتر به وسیله اسم منصوبی که نقش آن تمییز است، تبیین شود؛ مانند: « نِعْمَ رِبْعاً دَارُنَا » (ربیع: خانه)، تقدیر آن چنین می باشد: « نِعْمَ هُوَ رِبْعاً دَارُنَا »، مقصود از «هو» همان کلمه «الربیع» می باشد: «نِعْمَ الرَّبْعُ رِبْعاً دَارُنَا»
  - ۲- ضمیر مستتر به واسطه «ما» می نکره ای که به معنای «شیء» است، تبیین شود؛ مانند: « نِعْمَ مَا زَيْدٌ »، تقدیر آن چنین می باشد: « نِعْمَ هُوَ شَيْئاً زَيْدٌ »، مقصود از «هو» همان کلمه «الشیء» می باشد: « نِعْمَ الشَّيْءُ شَيْئاً زَيْدٌ » و مانند: «إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ»: « فَنِعِمَّا »: فاء: جواب شرط، نعم: فعل ماضی جامد و فاعل ضمیر مستتر می باشد و آن چه بعدش است تفسیر می کند، « ما » نکره تامه مبنی بر سکون و محلاً منصوب و تمییز و جمله « فَنِعِمَّا » در محل جزم جواب شرط، « هِيَ »: خبر مبتدای محذوف تقدیر آن: « الخصلة هي » و مانند: « ساءَ مَثَلاً الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا »
- نکته ۱: نقش « ما » در اینجا تمییز است.

نکته ۲: اگر بعد از « ما » فعل بیاید این «ما» موصوله خواهد بود و نقش آن فاعل و محلاً مرفوع است:

مثال «نِعْمَ مَا صَنَعْتَهُ» ← « نِعْمَ الَّذِي صَنَعْتَهُ هَذَا » أَيْ « الصنيع »، و مانند: «بئسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا»

### جایگاه و اعراب مخصوص :

مخصوص پس از فاعل می آید و مقدم داشتن بر فاعل صحیح نمی باشد، بنابراین جمله « نِعْمَ أَخْوَاكُ الرَّجُلَانِ » غلط است، صحیح آن « نِعْمَ الرَّجُلَانِ أَخْوَاكُ » است.

**نکته ۱:** تقدیم مخصوص بر فعل «مدح و ذم» جایز است مگر «حبذا» که تقدیم مخصوص بر آن صحیح نمی باشد؛ مانند: «أخواک نعم الرجالن» ولی «زیدُ حبذا» غلط است.

**نکته ۲:** اگر در جمله به مخصوص اشاره شده باشد حذف آن جایز می باشد؛ مانند: «درسنا النحو علی استاذٍ فاضلٍ و نعمَ المدرّسُ» ای «و نعم المدرس الاستاذ»، مثال قرآنی: «و وهبنا لداود سلیمانَ نعمَ العبد» ای «نعم العبد سلیمان»

**نکته ۳:** در اغلب اوقات مخصوصی که بعد از «ما» می آید، حذف می گردد؛ مانند: «نعمًا ، بسما» .

- |  |   |
|--|---|
| <p>۱ - مبتدای مؤخر و جمله قبل خبر هو قول مشهور</p> <p>۲ - خبر برای مبتدای واجب الحذف</p> <p>۳ - مبتدایی که خبر آن حذف شده</p> <p>۴ - بدل از فاعل</p> | } |
|--|---|

**نکته ۴:** اعراب مخصوصی که پس از فعل و فاعل می آید ۴ وجه است

- |   |   |             |
|---|---|-------------|
| <p>۱ - زیدُ نعم الرجل .</p> <p>۲ - نعم الرجلُ (الممدوحُ) زیدُ .</p> <p>۳ - نعم الرجلُ زیدُ (الممدوح) .</p> <p>۴ - نعم الرجلُ زیدُ .</p> | } | بنا بر مثال |
|---|---|-------------|

**حبذا:** حبذا مرکب از «حبّ» و «ذا» می باشد؛ حبّ فعل ماضی و «ذا» اسم اشاره است، «ذا» همواره مفرد و مذکر است.

**نکته ۱:** اگر قبل از «حبذا»، «لا» نفی آورده شود معنای ذمّ خواهد داشت، مانند: «لا حبذا المتکبر» .

**نکته ۲:** جایز است بعد از «حبذا» تمییز بیاید تا ابهام اسم اشاره («ذا») را برطرف کند «حبذا رجلاً زیدُ» .

**نکته ۳:** جایز است که بعد از «حبذا» حال بیاید و این حال می تواند قبل از اسم مخصوص و یا بعد از اسم مخصوص ذکر شود: «حبذا شاعراً أخوک»، «حبذا أخوک شاعراً» .

**استثناء:** اسمی است که بعد از ادوات استثناء می آید تا از حکم قبل از ادوات خارج گردد؛ مانند: «جاء التلامذة إلا اخاک» .

**ادوات استثناء:** شش تا هستند: «إلا، غیر، سوی، خلا، عدا و حاشا» و ادوات «لا سیما، بید، لیس و لایکون» را به آن ها ملحق کرده اند.

### انواع استثناء :

۱ - **استثناء متصل:** استثنایی است که مستثنی از جنس مستثنی منه است، مانند: «إذ نجیناه و أهله أجمعین\* إلا عجوزاً فی الغابین» .

۲ - **استثناء منقطع:** استثنایی است که مستثنی از جنس مستثنی منه نمی باشد، مانند: «و إذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبلیسَ أبی و استکبر و کان من الکافرین» .

۳ - **استثناء مفرغ:** استثنایی است که مستثنی منه آن حذف شده است، مانند: «ما أنزل هؤلاء إلا رب السماوات و الأرض بصائر»، «و ما

یخدعون إلا أنفسهم»، «و قالوا إن هی إلا حیاتنا الدنیا»

## موارد نصب مستثنی به وسیله «إِلَّا» :

۱ - زمانی که استثناء متصل و موجب باشد؛ مانند: « قام القومُ إلَّا زیداً » (منظور از موجب ؛ نبودن نفی یا نهی یا استفهام انکاری قبل از مستثنی است).

۲ - زمانی که استثناء، منقطع و موجب یا غیر موجب باشد؛ منقطع و موجب؛ مانند: «عاد الغائبونَ إلَّا دوابَّهم»، «إِنِّي براءٌ مما تَعْبُدُونَ إلَّا الَّذِي فَطَرَنِي» منقطع و غیر موجب؛ مانند: «ما احترقت الدارُ إلَّا الثيابَ»، «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إلَّا أَمَانِيَّ».

۳ - زمانی که مستثنی قبل از مستثنی منه بیاید، اعم از این که استثناء متصل باشد یا منقطع، استثناء متصل ؛ مانند: « ما لی إلَّا مذهبُ الحقِّ مذهبٌ »، استثناء منقطع؛ مانند: « جاء إلَّا فرساً القومُ » .

اعراب استثناء متصل غیر موجب : زمانی که استثناء متصل غیر موجب باشد، ترجیحاً اعراب مستثنی بدل از مستثنی منه است؛ مانند: « ما قام القومُ إلَّا زیدٌ » ، «لا يعاقب الله الناسَ الا الاشرارَ» ، «ما فعلوهُ إلَّا قليلٌ منهمُ» ، «وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إلَّا الضَّالُّونَ» (الحجر: ۵۶) البته چنان که گفته شد این اعراب ترجیحی است لذا گاهی اوقات مستثنی بدل نیست بلکه به عنوان استثناء منصوب می گردد؛ مانند: « ما جاء القومُ إلَّا زیداً » .

## اعراب استثنای مفرغ :

اعراب استثنای مفرغ بر اساس نقشی است که عامل قبل از «إِلَّا» اقتضا می کند ، به عبارت دیگر ما «إِلَّا» را از جمله بر می داریم تا نقش کلمه را در جمله بیابیم، بنابراین اگر عامل نیاز به مرفوع داشته باشد اعراب آن رفع ، اگر نیاز به منصوب داشته باشد اعراب آن نصب و اگر نیاز به مجرور داشته باشد اعراب آن مجرور خواهد بود؛ مانند: « ما قام إلَّا زیدٌ »؛ «ما رأیتُ إلَّا زیداً» ؛ « ما مررتُ إلَّا بزیدٍ ».

## مستثنی به «غیر» و «سوی»:

مستثنای به «غیر» و «سوی» مضاف الیه و مجرور خواهد بود، مانند: « قام القومُ سوی زیدٍ»، «ما کلمنی التلاميذُ غیرُ خالدٍ».

اعراب در «غیر» و «سوی» همان اعراب اسمی است که بعد از «إِلَّا» می آید؛ مثال:

« لِكُلِّ داءٍ دواءٌ غیرَ الحماقةِ » ← مستثنای متصل

« الشعراءُ محبوبون غیرَ غزلياتهم المجنونیةِ » ← مستثنای منقطع

« لا يقع احدٌ فی السوءِ غیرُ فاعلهِ » ← مستثنای متصل غیر موجب

« لا أتبع غیرَ الحقِّ » ← مستثنی مفرغ

نکته: «غیر» و «سوی» صفت برای اسم نکره قبل از خود می باشند و آن به دلیل وجود معنای اسم فاعل در آن ها است؛ مانند: «جاءنی رجلٌ غیرُک» (أی: مغایرک) در این صورت آن ها معنای استثنا نخواهند داشت.

بید:

«بید» نیز مانند «غیر» می باشد با این تفاوت ها که : ۱- مختص مستثنای منقطع است؛ ۲- منصوب می باشد؛ ۳- صفت واقع نمی شود؛  
۴- دائماً اضافه می شود؛ ۵- به «أن» و صله آن اضافه می شود؛ مانند: «أنا أفصح من نطق بالضاد بید أنى من نجد».

### خلا ، عدا و حاشا:

«خلا» ، «عدا» و «حاشا» اگر فعل تلقی شوند، اسم بعد از آن ها مفعول به و منصوب است و فاعل آن ها بر خلاف اصل، وجوباً مستتر است؛ مانند: «فُصل القضاة خلا (عدا/حاشا) زیداً» .

و اگر حرف جر تلقی شوند، اسم بعد از خود را جر می دهند؛ مانند: «فُصل القضاة خلا أو عدا أو حاشا زید» .

این جار و مجرور متعلق به ماقبل خود است و گفته اند متعلق به چیزی نمی باشد .

**نکته :** زمانی که قبل از « عدا و خلا » ، « ما » مصدری بیاید باید فعل تلقی شوند و لازم است مستثنی، منصوب باشد و همراه آن ها نون وقایه می آید، مانند: «ما عدانی» ، « ما خلانی » .

«ما»، مصدری و بعد از آن به تأویل مصدر رفته و حال و منصوب است و مصدر مأخوذ از معنای دو فعل، و مقدر به اسم فاعل می باشد؛ مانند: «جاء القوم ما خلا زیداً أو ما عدا زیداً» ؛ به تأویل : «خالین منه» أو «مجاوزین منه»

### لیس ، لایکون :

«لیس» و «لایکون» به ندرت استثناء واقع می شوند، در این صورت مستثنای آن ها خبرشان است که منصوب می باشد و اسمشان ضمیری است که وجوباً مستتر است ، مانند: «زرتُمونا جمیعاً لیس (لایکون) أخاکم الصغیر» (ضمیر مستتر به اسم فاعلی که از «زرتُمونا» فهمیده می شود باز می گردد؛ یعنی چنین است: «لیس الزائر») .

### لاسیما :

اسم مستثنای بعد از «لاسیما» دو حالت دارد : الف ( معرفه ، ب ) نکره .

**الف) معرفه :** در صورتی که معرفه باشد اعراب رفع و جر، جایز هستند؛ مانند: «أجاد الخُطباءُ و لاسیما زیدٌ أو زیدٌ» .

**ب) نکره :** در صورتی که نکره باشد اعراب سه گانه (رفع و جر و نصب) جایز هستند؛ مانند: «رُبَّ عِبْرَةٍ أَصْلَحَتْ أُمَّةً و لا سیما عِبْرَةُ أو عِبْرَةُ أو عِبْرَةُ بالكُبراء» .

### علل رفع و نصب و جر اسم بعد از لاسیما :

**رفع :** «ما» موصوله است یا نکره ناقصه (زیرا احتیاج به صفت دارد) و اسم بعد از « ما » خبر برای ضمیر محذوف : « لا مثل الذی هو عِبْرَةُ بالكُبراء موجودٌ» ، «لا مثل شیء هو عِبْرَةُ بهم حاصله» .

**نصب :** «ما» تامه (بی نیاز از صفت) یا زائده کافه از اضافه می باشد که در این صورت اسم بعد از « لاسیما» تمیز است: «لا مثل شیء عِبْرَةُ» (تامه) ؛ « لا مثل عِبْرَةُ» (زائده).

جر : «ما» زائده غیر کافه از اضافه یا تامه باشد؛ اگر «ما» زائده باشد؛ اسم بعد از آن مضاف الیه است و اگر تامه باشد اسم بعد از آن بدل یا

عطف بیان است : «لا مثل عبرة» (زائده) ؛ «لا مثل شیء عبرة» (تامه).

نکته ۱: جایز نیست «سیما» بدون «لا» بیاید؛

نکته ۲: واو در جمله «و لاسیما» اعتراضیه است.

### اسامی مجرور

مجرورها عبارتند از : ۱ - مجرور به حرف جر ؛ ۲ - مضاف الیه

۱ - مجرور به حرف جر :

حروف جر : سه دسته هستند:

الف ( حروف جری که میان اسم ظاهر و ضمیر ، مشترک هستند (یعنی هم بر سر ضمیر می آیند و هم اسم ظاهر) عبارتند از: « من ، إلی ، عن ، علی ، فی ، ل ، ب ، عدا ، خلا و حاشا » .

ب ( حروف جری که مختص اسم ظاهر هستند، عبارتند از: « رَبِّ ، مُدِّ ، مُنْذُ ، حتی ، کاف ، واو و تاء قسم و کی » .

ج ( حروف جری که مختص ضمیر هستند عبارت است از: « لولا » .

متعلق حرف جر : حروف جر دارای متعلق هستند ، متعلقات حروف جر عبارتند از :

۱ - فعل و مشتقات آن (ماضی، مضارع و امر) .

۲ - آنچه که به مشتق تأویل می شود (جامد مؤول به مشتق) .

۳ - آنچه که در آن بوی فعل است (مانند: اسم فعل، مصدر، اسم فاعل و اسم مفعول و ...)

نکته : حرف جر زائد محل تعلق ندارد، مانند: «ما جاء من احدٍ» و همچنین حرفی که به منزله حروف زائد هستند، مانند: « رَبِّ ، لولا ،

لعلّ» و «کاف» تشبیه ، مانند: «زیدٌ کالأسد» .

۲ - مضاف الیه (اضافه) :

اضافه اصطلاحاً عبارت است از نسبت اسم به اسمی دیگر با حذف تنوین و نون از اسم اول؛ مانند: « غلامٌ زیدٍ » ، « سارقو البیت».

۱ - اضافه معنوی  
۲ - اضافه لفظی

۱ - اضافه معنوی: عبارت است از نسبت دادن اسمی به اسم دیگر با در برداشتن معنای حرف جر، مانند: « غلامٌ زیدٍ » یعنی «غلامٌ لزیدٍ» .

۲ - اضافه لفظی: عبارت است از اضافه صفت به معمول خود؛ مانند: « سارقُ البیت » .



**\*\* تفاوت اضافه معنوی با اضافه لفظی:** در اضافه معنوی اگر مضاف به معرفه اضافه شود، افاده تعریف می کند؛ مانند: «بیت الجار» و اگر به نکره اضافه شود، افاده تخصیص می کند؛ مانند: «بیت جار» ولی اضافه لفظی افاده تعرف و تخصیص نمی کند و فقط برای تخفیف در لفظ می باشد.

**اضافه معنوی:** در اضافه معنوی سه معنای حرف جر وجود دارد:

الف) زمانی که مضاف الیه جنس مضاف باشد در اضافه معنای «من» وجود دارد؛ مانند: «خاتمُ ذهبٍ»، «ثوبٌ خزٌّ» (ابریشم)

ب) زمانی که مضاف الیه، ظرف مضاف باشد، در اضافه معنای «فی» وجود دارد؛ مانند: «صلاةُ العصر»، «درسُ المساء»

ج) زمانی که مضاف الیه، مالک یا شبه مالک مضاف باشد، در اضافه معنای «لِ» وجود دارد؛ مانند: «کتابُ أُخیک»، «عبدُ زید»

**اسامی دائم الاضافه:**

برخی از اسامی به خاطر اینکه به تنهایی ناقص هستند، همواره اضافه می شوند؛ مانند: «کل، بعض، مثل، شبه، غیر، سوی، کلا، کلتا، نحو، قبالة، حذاء، ازاء، تجاه، تلقاء، سبحان، معاذ، مع، سائر، لَعمرُ (در قسم)، ذو، ذات، أولو (جمع «ذو» که از لفظ «ذو» نیست)، أولات (جمع «ذات» که از لفظ «ذات» نیست)، بین، لدی، لدن، عند، وحد، وسط، أول (اول ما: درست وقتی که)، عل (من عل: از بالا)، جهات شش گانه (خلف، أمام، فوق، تحت، یمین و شمال) دُون، قبل، بعد، آی، حَسَبُ و جمیع».

**اسامی ای که به جمله اضافه می شوند:** بعضی از ظروف به جمله خبری اضافه می شوند و جملات خبری تأویل به مصدر می شوند؛ مثال: «زرتُ صدیقک یوم زاره الاعیان» و «جلستُ حیثُ جلس الامیر (جلست مکان جلوس الامیر)».

الف) ظروفی که واجب است به جمله خبری اضافه شوند.

ظروفی که به جمله اضافه می شوند (ب) مذ و مند: گاهی به مفرد اضافه می شوند و گاهی به جمله

ج) ظروف مبهم: ظروفی که جایز است به جمله اضافه شوند.

الف) ظروفی که واجب است به جمله خبری اضافه شوند؛ عبارتند از: «حیثُ، إذ، لَمَّا و إذا»؛ مانند: «کتبتُ لَمَّا کتبتَ».

ب) ظروفی که گاهی به مفرد اضافه می شوند و گاهی به جمله، مذ و مند؛ مانند: «ما رأیتَهُ مَدَّ رَحَلَ»، «ما رأیتَهُ مَدَّ یومین»

ج) ظروف مبهم: ظروف متصرفی که جایز است به جمله اضافه شوند مانند: «مَدَّ، مَدَّ، مَدَّ، یوم، حین و...»؛ «جئتُ یوم جاء زید (یوم مجيء زید)»، «أقدمتُ حینَ الجیشِ منهزمٌ» (حین انهزام الجیش).

**ظروف متصرف،** ظروفی هستند که گاهی اسم معرب به کار می روند؛ مانند: «یوم الجمعة یوم العید»

**نکته ۱:** منظور از این ظروف اسامی ای هستند که معنای ظرف زمان دارند؛ حتی اگر این ظروف در حالت اعرابی غیر نصب (مفعول فیه) باشند، مضاف واقع می شود؛ مانند: «قالَ اللهُ هذا یومٌ ینفَعُ الصّادِقینَ صدقُهُم».

**نکته ۲:** جمله مضاف الیه نباید مشتمل بر ضمیری باشد که به مضاف برگردد، بنابراین جمله «جئتُ یوم جاء زید فیه» غلط است.

**اضافه لفظی:** اضافه لفظی زمانی است که اسم اول، صفت و اسم دوم، معمول آن صفت باشد و در سه مورد است:

- ۱ - اضافه اسم فاعل به مفعول خود؛ مانند: «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ»  
**نکته:** صیغه مبالغه نیز زیر مجموعه اسم فاعل محسوب می شود؛ مانند: «إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ» .
- ۲ - اضافه اسم مفعول به نائب فاعل خود مانند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» .
- ۳ - اضافه صفت مشبّهه به فاعل خود مانند: «أنتَ الْكَرِيمُ الْأَصْلُ» .

**نکته:** در اضافه معنوی «ال» بر مضاف داخل نمی شود ولی در اضافه لفظی با یکی از شرایط ذیل جایز است «ال» بر سر مضاف داخل شود:  
 الف ( مضاف الیه دارای « ال » باشد ؛ مانند: «أنتَ الْمُتَّبِعُ الْحَقُّ» .

- ب ( اسمی که به مضاف الیه اضافه شده دارای « ال » باشد ؛ مانند: «أنتَ الْمَكْرُمُ غَلَامِ الْأَمِيرِ» .
- ج ( مضاف مثنی یا جمع مذکر سالم باشد ؛ مانند: «الْفَاتِحَا دِمَشْقَ خَالِدٌ وَابُو عُبَيْدَةَ»، «السَّاكِنُو بِيْرُوْتِ أَمْنُونُ» .

### توابع

کلماتی هستند که اعرابشان از اعراب کلمه ماقبل خود تبعیت می کند و عبارتند از: ۱- نعت، ۲- تأکید، ۳- بدل، ۴- عطف.

۱- نعت (صفت): نعت تابعی است که :

- الف ( دلالت می کند بر صفتی از صفات منوع خود و به آن نعت حقیقی گفته می شود؛ مانند: «هَذَا ثَوْبٌ مَمْرَقٌ» .
- ب ( دلالت می کند بر صفتی از صفات متعلق منوع و به آن نعت سببی گفته می شود؛ مانند: «هَذَا ثَوْبٌ مَمْرَقَةٌ أَطْرَافُهُ» .
- «مَمْرَقَةٌ»، «أَطْرَافُ ثَوْبٍ» که متعلق به آن است را توصیف می کند .

انواع نعت

الف ( مشتق )  
 ب ( مؤول به مشتق (دارای معنای مشتق)

الف ( مشتق : نعت مشتق چهار نوع می باشد:

- ۱ - اسم فاعل : «وَالِإِهْكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ»
- ۲ - اسم مفعول : «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ \* وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ»
- ۳ - صفت مشبّهه : «التَّقِيْتُ بِرَجْلِ شَرِيْفِ النَّسَبِ»
- ۴ - افعال التفضيل : «وَلَنْذِيْقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (السجدة : ۲۱)

ب ( مؤول به مشتق شش نوع می باشد :

- ۱ - اسامی اشاره غیر مکانی ؛ مانند: «صَادَفْتُ الْفَتَى هَذَا أَى «المشار الیه»؛ و مانند: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا»
- ۲ - اسم موصول که در ابتدای آن اسم «ال» دار می باشد ؛ مانند: «عَرَفْتُ الْعَالِمَ الَّذِي اخْتَرَعَ الْحَاكِي» أَى «المخترع» .
- و مانند: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغُيُوبِ»

۳ - اسم عدد؛ مانند: «رَأَيْتُ رَجُلًا ثَلَاثَةً» أي «معدودين بهذا العدد» و مانند: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»

۴ - اسم منسوب؛ مانند: «شاهدتُ رجلاً لبنانياً» ای «منسوباً الى لبنان» .

۵ - اسم جامد بر معنای مشتق دلالت کند؛ مانند: «الرجل الثعلبُ مكرهٌ» أي «المحتال» .

۶ - ذو صاحبیه (دارای معنای صاحب) و فروع آن: «هذا رجلٌ ذو فضلٍ» أي «صاحب فضلٍ» و مانند:

«فَكُ رَقَبَةٍ \* أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ \* يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ \* أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» ، «فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ» .

سه اسم دیگر، ملحق به آن ها هستند:

۱ - مصدر ثلاثی غیر میمی که جایگزین مشتق شده است و در این صورت لازم است مفرد و مذکر باشد: «ماءٌ سَكَبٌ» أي «مسكوبٌ»

(ریخته شده) «رجالٌ ثَقَّةٌ» أي «موثوقٌ» ، «شهودٌ عدلٌ» أي «عادلونٌ» ، «وَجَاؤُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ» أي «مكذوبٌ» .

۲ - «ما» یی که از آن ابهام مد نظر باشد؛ مانند: «لَأْمُرُ مَا جَدَعُ قَصِيرٌ أَنْفُهُ» أي «عظیم» . (جدع: بریدن)

۳ - «أى» و «كُلٌّ» که بر کمال دلالت می کنند: «أنت فتىٌ أى فتىٌ أو كُلى فتىٌ» أي «كاملٌ فى الصفه» ، «الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ: التَّفَقُّهُ

فِي الدِّينِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ، وَ تَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ»

**شرایط نعت حقیقی در تطابق با منوع :**

نعت حقیقی باید در چهار مورد از منوع خود تبعیت کند: ۱- اعراب، ۲- مفرد، تشبیه و جمع، ۳- تذکیر و تأنیث، ۴- تعریف و تنکیر؛ مانند: «

جاء الولدُ العاقلُ» ، «رَأَيْتُ الْوَالِدِينَ الْعَاقِلِينَ» .

**نکات :**

**نکته ۱:** زمانی که نعت مصدر باشد از منوع خود پیروی نمی کند: «وَوَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» ؛ «الْقِسْطُ»

چون مصدر می باشد از منوع خود «الْمَوَازِينَ» تبعیت نکرده است.

**نکته ۲:** گاهی نعت و منوع در جنس از یکدیگر تبعیت نمی کنند و در این صورت است که منوع قابل تأویل باشد: «لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا

وَ نُسْقِيهِ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْ آسِي كَثِيرًا» ؛ «بَلْدَةٌ» در آیه معنای «مکان» را دارد.

**نکته ۳:** جایز است در صورتی که نعت اضافه لفظی باشد، همراه منوع نکره به کار رود؛ مانند: «فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا

هَذَا عَارِضٌ مُمَطَّرٌ نَا بَلٌ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» ؛ «مستقبل أوديتهم» و «ممطرنا» ، اضافه لفظی می باشد و در اصل

چنین بوده اند: «مستقبلاً أوديتهم» و «ممطرنا لنا»

**شرایط نعت سببی در تطابق با منوع :**

**نعت سببی دو حالت دارد :**

**الف ( اسم ظاهر یا ضمیر بارزی را رفع دهد ، در این حالت موارد زیر باید رعایت شود :**

۱- در اعراب و معرفه و نکره از منعوت پیروی می کند؛ ۲- در تذکیر و تأنیث از مابعد خود پیروی می کند و همواره مفرد است؛ مانند: «جاء الرجلُ الفاضلُ معلّمهُ أو معلّمُ ابنه»، «جاء الرجالُ الکریمُ معلّموهم أو معلّموا ابناءهم».

نکته: چنان که اشاره شد در موارد بالا نعت باید مفرد باشد ولی در صورتی که معمول جمع مکسر باشد جایز است، نعت جمع بیاید؛ مانند: «جاء الرجالُ الفضلاءُ آبائهم».

ب) ضمیر مستتری را رفع دهد که به منعوت باز می گردد؛ در این حالت مانند نعت حقیقی می باشد و باید شرایط آن لحاظ گردد: «رأیت الفتاةَ الکریمَةَ النسبِ»، «رأیت فتاةً کریمَةً نسباً»، «رأیت رجُلین کریمی الأب».

### نعت مقطوع :

منظور از نعت مقطوع، رفع نعت به عنوان خبر برای مبتدای محذوف است و یا نصب آن به عنوان مفعول<sup>۱</sup> به برای فعل محذوف می باشد؛ نعت مقطوع زمانی است که ذکر آن برای منعوت لازم نباشد، مانند: نعتی که برای ذم یا مدح و یا ترحم است: «الحمد لله الحمیدُ أو الحمید». مثال قرآنی: «و امرأته حمالة الحطب»؛ «حمالة»: مفعول به برای فعل محذوف: اذم

### جمله نعتیه :

جمله زمانی نعت واقع می شود که خبری یا شبه خبری باشد و لازم است که منعوت آن نکره باشد و یا تأویل به نکره شود:

« رأیت طائراً یصیح » ، « أبصرتُ هذاراً فوق غصنٍ أو علی غصنٍ » .

نکته ۱: جمله خبریه باید مشتمل بر ضمیری مذکور یا مقدر باشد که به موصوف بازگردد.

نکته ۲: هنگامی که اسمی با مفرد و جمله نعت شود، اولی تقدیم مفرد بر جمله است چرا که اصل، مفرد بودن نعت است: «رأیت رجلاً فقیراً یحسنُ الیه أحدٌ»، مثال قرآنی: «ضربَ اللهُ مثلاً عبداً مملوفاً لا یقدرُ علی شیءٍ»

### تأکید :

الف (لفظی) }  
تأکید تابعی است که برای تأکید متبوع خود می آید (ب) معنوی

### الف (تأکید لفظی) :

تأکید لفظی عبارت است از تکرار خود واژه؛ مانند: «سقطت سقطت بابل» و «هو هو فامسکوه» و «نعم نعم» و یا تکرار مترادف واژه؛ مانند: «قمت أنت» و «ألقيت الكتاب رميته من النافذه».

### ب (تأکید معنوی) :

تأکید معنوی تابعی است که احتمال اینکه متبوعش دارای متعلقاتی (همراهانی غیر از خود) باشد مرتفع می سازد، مانند:

«جاء الامیرُ نفسه» (در این مثال تأکید در آمدن امیر و نفی آن از دیگران مانند اطرافیان و فرستادگان امیر است).

یا احتمال اینکه از کلمه عامی اراده خصوص شده باشد، می زداید: «جاء القومُ کلهم».

۱ - تأکید نسبت  
 ۲ - تأکید شمول } انواع تأکید معنوی

۱ - تأکید نسبت : با واژگان «النفس و العین» می آید :

۲ - تأکید شمول : با واژگان «کِلا، کِلتا، کل، أجمع (مؤنث : جمعاء)، جمیع و عامَّة» می آید.

### النفس و العین :

این دو واژه اسامی مفرد، مثنی و جمع را تأکید می کنند و در هنگام تأکید به ضمیری که به مؤکد باز می گردد، اضافه می شوند: «جاء الرجل نفسه أو عينه»، «جاء الرجلان أنفسهما»، «جاءت هندُ عينها»، «جاءت النساءُ أعينهنَّ» .

نکته ۱ : هنگامی که مؤکد جمع باشد لازم است که «نفس و عین» به صورت جمع «أنفس و أعین» بیاید و هنگامی که مؤکد مثنی باشد، جمع آمدن این دو واژه ترجیحی است .

نکته ۲ : جایز است «نفس و عین» با «باء» زائده بیایند و محلاً از اعراب متبوع خود تبعیت کنند؛ مانند: «جاء زيدٌ بنفسه»، «أقبل الكبراءُ بأنفسهم» .

### کِلا و کِلتا :

این دو واژه اسامی مثنی را تأکید می کنند، اولی مذکر و دومی مؤنث را، همچنین باید به ضمیر مؤکد خود اضافه شوند : «سافر أخواک کلاهما»، «سافرت أختاک کلتاهما» .

### کل، أجمع (مؤنث:جمعاء)، جمیع و عامَّة :

این واژگان اسامی ای که (از نظر معنا) قابلیت تجزیه شدن را دارند؛ اعم از این که مفرد باشند یا جمع، تأکید می کنند: «أمن القومُ کلهم»، «بعثُ الفرسَ کله»، «بعثُ العبيدَ کلهم» .

۳ - بدل : تابعی است که جانشین کلمه قبلش (متبوعش) شده و مقصود اصلی از حکم، همان بدل است .

### انواع بدل :

۱- بدل کل از کل: بدلی است که به جای تمام مبدلُ منه (متبوعش) می آید، مانند: «لینذرَ یومَ التَّلاقِ\* یومَ همُ بارِزون»؛ «یومَ» دوم، بدل کل از کل «یومَ» اول می باشد.

۲- بدل جزء از کل : بدلی است که جزیی از مبدل منه است، مانند: «طاب أخوک قلبه» و مانند: «و أرزقُ أهلهُ من الثَّمراتِ من آمنٍ منهمُ بالله»؛ «من» بدل جزء از کل «أهل» می باشد.

۳- بدل اشتمال: بدلی است که مبدل منه مشتمل بر آن است و بیان کننده ی یکی از متعلقات مبدل منه است، مانند: «عجبنی أخوک علمه»؛ «قُتِلَ أصحابُ الأُخدودِ\*النَّارِ ذاتِ الوُقُودِ»: «النَّارِ» : بدل اشتمال از «أصحاب الأُخدود» است.

۴- بدل مبین: بدلی است که مبین مبدل منه می باشد، مانند: «حبیبی قمرُ شمس»

نکته: تنها شرطی که باید بدل از مبدل منه تبعیت کند، اعراب است و در نکره و معرفه بودن و دیگر موارد رعایت شروط مانند نعت نیاز

نیست؛ مثال: «إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ\* صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...»

ارتباط بدل با مبدل منه به وسیله ضمیر:

۱ - بدل جزء از کل و بدل اشتغال نیاز به ضمیری برای ارتباط با مبدل منه دارند و این ضمیر یا ملفوظ است، مانند: «طاب اخوک قلبه»،

«عجینی اخوک علمه» و یا مقدر است، مانند: «لله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلاً» ای «من استطاع منهم».

۲ - بدل کل از کل نیازی به رابط ندارد زیرا که بدل کل در معنا عین مبدل منه می باشد.

الف - عطف بیان  
ب - عطف نسق  
عطف

الف ( عطف بیان ):

عطف بیان، تابع جامدی است که مشهورتر از متبوع خود می باشد؛ مانند: « جاء صاحبک زیدُ » (زید مشهورتر از صاحب است).

و مانند: «إِذْ قَالَ لَهُمُ أُخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ»: «نُوحٌ» عطف بیان از «أَخُو» می باشد.

نکته: شروط عطف بیان در تبعیت از متبوع خود مانند شروط نعت حقیقی در ارتباط با منعتش است.

ب ( عطف نسق ):

تابعی است که بین آن و متبوعش یکی از حروف عطف قرار دارد؛ مانند: « جاء زید و عمرو »، « جاء زید و لاعمرو ».

نکته ۱: تنها شرطی که معطوف باید از معطوف علیه تبعیت کند، اعراب است.

نکته ۲: هنگام عطف بر ضمیر مجرور، تکرار عامل جر، اعم از اسم باشد یا حرف، لازم است؛ مانند: « رغبت فیهِ و فی حدیثهِ »، « و

عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ» (المؤمنون: ۲۲)، « المال بینی و بین زیدٍ »، « قالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ» (الکهف: ۷۸).

## جمله

جمله کلامی است که از ترکیب دو یا چند کلمه با یکدیگر تشکیل یافته و بین آن ها نسبت اسنادی برقرار است؛ و به دو دسته اسمیه و فعلیه

تقسیم می شود:

۱- جمله اسمیه؛ مانند: «أَلْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ»؛ «أَلْحَجُّ»: مبتدا و مسندالیه می باشد، «أَشْهُرٌ»: خبر و مسند است.

۲- جمله فعلیه؛ مانند: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا»؛ «يَمْحَقُ» فعل و مسند می باشد و «اللَّهُ»: مبتدا و مسندالیه است.

نکته: اگر در آغاز جمله، حرف بیاید، به کلمه پس از آن توجه می شود؛ اگر اسم باشد، جمله اسمیه است؛ مانند: «لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ» و اگر

فعل باشد، جمله فعلیه است؛ مانند: «إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»

انواع جمله از نظر اعراب: برخی از جملات دارای اعراب می باشند، و نقش خبر، حال، صفت و غیره می پذیرند، برخی دیگر از جملات محلی از اعراب ندارند، مانند: ابتداییه، معترضه و صله.

الف) جملات دارای اعراب: هفت جمله می باشند:

- ۱- خبر، مانند: «أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ»؛ جمله «مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ» محلا مرفوع و خبر مبتدا: «أُولَئِكَ» می باشد.
- ۲- حال، مانند: «وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ»؛ جمله «أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ» حال و محلا منصوب است.
- ۳- مفعول به، مانند: «قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهَدَىٰ»؛ جمله «إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهَدَىٰ» مفعول به و محلا منصوب است.
- ۴- مضاف الیه، مانند: «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»؛ جمله «وَجَدْتُمُوهُمْ» مضاف الیه و محلا مجرور می باشد.
- ۵- تابع مفرد، مانند: «وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»؛ جمله «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا» صفت «يَوْمًا» و محلا منصوب است.

- نکته: این جملات و جملات مورد ششم (بعدی)، مانند توابع، اعرابشان (مرفوع، منصوب، مجرور یا مجزوم بودنشان) تابع قبل از خود می باشد.
- ۶- تابع جمله ای که اعراب دارد، مانند: «هُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ»؛ جمله «لَا يُجَارُ عَلَيْهِ» معطوف بر جمله خبر (يُجِيرُ) و محلا مرفوع است و مانند جمله «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» معطوف بر جمله «الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و محلا منصوب است و مانند: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا»
  - ۷- جواب شرط مجزومی که همراه «فاء» جزاء یا «إِذَا» می فجائیه است؛

- «فاء» جزاء، مانند: «وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ»؛ جمله «لَنْ يُكْفَرُوهُ» جواب شرط و محلا مجزوم می باشد.
- «إِذَا» می فجائیه، مانند: «وَأِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ»؛ جمله «هُمْ يَقْنَطُونَ» جواب شرط و محلا مجزوم می باشد.

ب) جملات بدون اعراب: جملاتی که محلی از اعراب ندارند نیز هفت جمله می باشند:

- ۱- ابتداییه، مانند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»
- ۲- معترضه، مانند: «وَأِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ»؛ جمله «لَوْ تَعْلَمُونَ» معترضه می باشد و محلی از اعراب ندارد.
- ۳- مفسره، مانند: «لَكِنَّ اللَّهَ يُشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ»؛ جمله «أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ» مفسره می باشد.
- ۴- صله، مانند: «وَأَتَقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ»؛ جمله «أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ» صله است.
- ۵- جواب قسم، مانند: «وَالضُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ»؛ جمله «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ» جواب قسم می باشد.
- ۶- جواب شرط مجزومی که فاقد «فاء» یا «إِذَا» می فجائیه باشد؛ یا جمله جواب شرط غیر مجزوم. مثال جواب شرط مجزوم: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»؛ مثال جواب شرط غیر مجزوم: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ»؛ جمله «جَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ» جواب شرط غیر مجزوم است.

۷- تابع جمله ای که محلی از اعراب ندارد، مانند: « قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ »؛ جمله «لَا أَدْرَاكُمْ بِهِ» معطوف بر جمله جواب شرط است که محلی از اعراب ندارد و مانند: «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ الذُّكُورَ »؛ جمله «يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» بدل از جمله «يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» جمله استیغابیه می باشد که محلی از اعراب ندارد.

## فصل ششم

### حروف

حروف اقسامی دارند که مهمترین آن ها عبارتند از: ۱- حروف جر، ۲- حروف قسم، ۳- حروف عطف، ۴- حروف استفهام، جواب، نفی، ردع و استفتاح، ۵- حروف تنبيه و تحضيض، ۶- حروف شرط، تفصیل و مصدر، ۷- حروف تفسیر، مفاجات و استقبال، ۸- حروف توقع، لام ها و زیادت

### ۱- حروف جر:

حروف جر عبارتند از: «باء، من، إلی، عن، علی، فی، کاف، لام، واو و تاء قسم، مُذ و مُنذ، رَبُّ، حتی، خَلا، عَدَا، حَاشَا، کي و لولا» نکته: رَبُّ، مُذ و مُنذ، حتی، کاف، واو و تاء قسم و متی، فقط بر سر اسم ظاهر می آیند و مابقی بر سر اسم ظاهر و ضمیر وارد می شوند. معانی این حروف بر اساس اتقان سیوطی و استعمال آن ها در آیات به شرح ذیل می باشد:

### \* «باء» دوازده معنا دارد:

- ۱- الصاق: اصل در معنای «باء» الصاق است؛ حقیقی یا مجازی، حقیقی مانند: «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ» [المائدة: ۶] و «فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ» [المائدة: ۶]، مجازی مانند: «وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ» [المطففين: ۳۰] یعنی هنگامی که از مکانی نزدیک آنان بگذرند
- ۲- تعدیه: مانند: «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» [البقرة: ۱۷]، «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ» [البقرة: ۲۰]
- ۳- استعانت: مانند بَاءَ بِسْمَلَّةٍ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ).
- ۴- سببیت: «باء»یی است که بر سبب فعل داخل می شود، مانند: «فَكَلَّمَا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ» [العنكبوت: ۴۰]، «ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ» [البقرة: ۵۴]، به این باء، تعلیل نیز گفته می شود.
- ۵- مصاحبت: هم معنای «مع»، مانند: «أَهْبِطُ بِسَلَامٍ» [هود: ۴۸]، «قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ» [النساء: ۱۷۰]، «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» [الحجر: ۹۸].
- ۶- ظرفیت: هم معنای «فی» (اعم از ظرف زمان و مکان)، مانند: «نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ» [القمر: ۳۴]، «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ» [آل عمران: ۱۲۳].
- ۷- استعلاء: هم معنای «علی»، مانند: «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأَمَّنْهُ يَقْتَارِ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ» [آل عمران: ۷۵]؛ باء در این آیه با فعل «تَأَمَّنْ» به معنای «علی» می باشد چنان که در آیه «قَالَ هَلْ أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمْنُتُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ» [يوسف: ۶۴]، فعل «أَمْنُتُ» با «علی» استعمال شده است.



- ۸- مجاوزت: هم معنای «عن»، مانند: «فَسَلِّ بِهِ خَيْرًا» [الفرقان: ۵۹]، یعنی «عنه»، به دلیل آیه: «يَسْتَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ» [الأحزاب: ۲۰]. برخی گفته اند استعمال حرف باء در معنای مجاوزت مختص به فعل «سأل» و مشتقات آن می باشد و برخی گفته اند چنین نیست، مانند: «نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَانِهِمْ» [التحریم: ۸]، یعنی «و عن أيمانهم»، «و يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ» [الفرقان: ۲۵].
- ۹- تبعیض: هم معنای «من»، مانند: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ» [الإنسان: ۶]، یعنی «منها».
- ۱۰- غایت: هم معنای «الی»، مانند: «قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ» [يوسف: ۱۰۰]، یعنی «إلى»
- ۱۱- مقابله: «باء» یی است که در هنگام عوض دادن به کار می رود، مانند: «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» [النحل: ۳۲].
- ۱۲- تأکید: همان «باء» زائده است که
- بر فاعل داخل می شود: دخول آن بر فاعل فعل تعجب «أفعل» واجب است، مانند: «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» [مریم: ۳۸]، و غالباً بر فعل «كفى» داخل می شود، مانند: «و كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» [النساء: ۷۹]، در «كفى» به معنای «وقى»، داخل نمی شود، مانند: «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ» [البقرة: ۱۳۷]، «و كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» [الأحزاب: ۲۵].
- بر مفعول داخل می شود، مانند: «و لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» [البقرة: ۱۹۵]، «و هَزَبِي إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» [مریم: ۲۵]، «فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ» [الحج: ۱۵]، «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ» [الحج: ۲۵].
- بر مبتدا داخل می شود، مانند: «بِأَيْكُمُ الْمُفْتُونُ» [القلم: ۶] یعنی: «بِأَيْكُم». برخی آن را به معنای «في» گرفته اند.
- بر اسم داخل می شود، مانند: «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا» [البقرة: ۱۷۷]، مطابق با قرائت کسانی که «البر» را منصوب قرائت کرده اند.
- بر سر خبر منفی داخل می شود، مانند: «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ» [البقرة: ۷۴]، برخی گفته اند بر سر خبر جمله مثبت داخل می شود، مانند: «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا» [يونس: ۲۷].
- بر سر الفاظ تأکید داخل می شود، مانند: «يَتَرَبَّصْنَ بَأَنْفُسِهِنَّ» [البقرة: ۲۲۸].

### \* «من» سیزده معنا دارد:

- ۱- مشهورترین معنای «من» ابتدای غایت مکانی یا ابتدای غایت زمانی یا غایت غیر مکان و زمان دلالت دارد: غایت مکانی: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» [الإسراء: ۱]، غایت زمانی: «لَمَسْجِدِ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ» [التوبة: ۱۰۸]، غایت غیر مکان و زمان: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ» [النمل: ۳۰].
- ۲- تبعیض: آن در جایی است که کلمه «بعض» بتواند به جای «من» بنشیند: «حَتَّى تَنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» [آل عمران: ۹۲].
- ۳- تبیین: در بسیاری موارد بعد از «ما» و «مهما» واقع می شود: «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ» [فاطر: ۲]، «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ» [البقرة: ۱۰۶]، «مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ» [الأعراف: ۱۳۲]. گاه نیز بدون «ما» و «مهما» می آید: «فَأَجْتَنَّبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» [الحج: ۳۰]، «يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ» [الکهف: ۳۱].

۴- تعلیل: «مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا» [نوح: ۲۵]، «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ» [البقرة: ۱۹].

۵- فصل: در جایی است که دو اسم متضاد ذکر شود و «مِن» بر دومین متضاد داخل می شود، مانند: «يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» [البقرة: ۲۲۰]، «حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» [آل عمران: ۱۷۹].

۶- بدل: مانند: «أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ» [التوبة: ۳۸] (یعنی به جای آن)، «لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ» [الزخرف: ۶۰].

۷- تنصیص عموم: مانند: «وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ» [آل عمران: ۶۲] زمخشری در کشاف گوید: این «مِن» همانند «لا» می نفی جنس در مثال «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مفید معنای استغراق می کند.

۸- معنای «باء»: مانند: «يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ» [الشوری: ۴۵]، یعنی: «بِطَرْفٍ»

۹- معنای «علی»: مانند: «وَنَصَرْنَا مِنْ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» [الأنبياء: ۷۷]، یعنی: «عَلَى الْقَوْمِ»

۱۰- معنای «فی»: مانند: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ» [الجمعة: ۹]، یعنی: «فِي يَوْمٍ» شافعی گوید: «مِن» در آیه «فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» [النساء: ۹۲] به معنای «فی» می باشد و آن به دلیل ادامه جمله: «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» است.

۱۱- معنای «عن»: مانند: «قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا» [الأنبياء: ۹۷]، یعنی: «غَفْلَةً عَنْ هَذَا»، ماده «غفل» با حرف جر «عن» می آید، مانند: «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

۱۲- معنای «عند»: مانند: «لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ» [آل عمران: ۱۰]، یعنی: «عند الله»

۱۳- معنای تأکید: در این معنا زائده می باشد و در سیاق نفی، نهی یا استفهام قرار می گیرد، مانند: «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا» [الأنعام: ۵۹]، «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» [الملك: ۳].

گروهی از نحویان آمدن این «مِن» در جملات مثبت نیز جایز است، مانند: «وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ [الأنعام: ۳۴]، «يُحَلِّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ» [الكهف: ۳۱]، «وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ» [النور: ۴۳]، «يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» [النور: ۳۰].

#### \* «إِلَى» شش معنا دارد:

۱- مشهورترین معنای «إِلَى» انتهای غایت زمانی است، مانند: «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ» [البقرة: ۱۸۷] یا انتهای غایت مکانی، مانند: «إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» [الإسراء: ۱]. یا انتهای غایت غیر مکانی و زمانی، مانند: «وَأَلِّمُوا الْيَتَامَىٰ» [النمل: ۳۳]، یعنی منتهی به تو است.

۲- معیت: این معنا هنگامی است که چیزی در حکم به آن یا حکم علیه آن و یا در تعلق و ارتباط به چیز دیگر ضمیمه شود، مانند: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» [آل عمران: ۵۲]، «وَأَيُّدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» [المائدة: ۶]، «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ» [النساء: ۲].

۳- ظرفیت (به معنای فی)، مانند: «لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [النساء: ۸۷]، یعنی: «فِي يَوْمٍ»، «هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى» [النازعات: ۱۸]، یعنی: «فِي أَنْ تَزَكَّى»

۴- به معنای «لام»، مانند: «وَأَلِّمُوا الْيَتَامَىٰ» [النمل: ۳۳]، چنان که گذشت «إِلَى» در این آیه معنای انتهای غایت است.

۵- تبیین، ابن مالک گوید: هر گاه بعد از «إلی» فعل تعجب یا اسم تفضیل از ماده حبّ یا بغض یا آن چه به معنای آن دو است به کار رود، «إلی» مبین فاعل بودن مجرورش خواهد بود، مانند: «رَبَّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ» [یوسف: ۳۳].

۶- تأکید: در این معنا زائده می باشد، مانند: «فَأَجْعَلُ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» [إبراهیم: ۳۷]، برخی قرائت کرده اند: «تَهْوَى» یعنی: «تهوایم» (دوست می دارند)، در این صورت «إلی» زائده خواهد بود.

### \* «عن» شش معنا دارد:

۱- مجاوزت، مشهورترین معنای «عن» است، مانند: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» [النور: ۶۳] یعنی: «بجوازونه و یبعدون عنه».

۲- بدل: مانند: «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا» [البقرة: ۴۸].

۳- تعلیل: مانند: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ» [التوبة: ۱۱۴] یعنی: «لأجل موعده»، «وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ» [هود: ۵۳] یعنی: «لقولك».

۴- به معنی «علی»، مانند: «فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنْ نَفْسِهِ» [محمد: ۳۸] یعنی: «علی نَفْسِهِ».

۵- به معنی «من»، مانند: «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» [الآية: ۱۰۴] یعنی: «من عِبَادِهِ»، به دلیل آیه: «فَتَقَبَّلَ مِنْ أُولَئِكَ» [المائدة: ۲۷].

۶- به معنی «بعد»، مانند: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» [المائدة: ۱۳] یعنی: «بعد مَوَاضِعِهِ» به دلیل آیه: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ» [المائدة: ۴۱]، مثال دیگر: «لَتَتْرَكُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» [الانشقاق: ۱۹] یعنی حالتی بعد از حالتی.

### \* «علی» شش معنا دارد:

۱- مشهورترین معنای «عن»، استعلا(حسی یا معنوی) است، استعلا(حسی) است، مانند: «وَوَعَّيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تَحْمُلُون» [المؤمنون: ۲۲]، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» [الرحمن: ۲۶]. استعلا(معنوی)، مانند: «فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» [البقرة: ۲۵۳] و مانند: «وَوَعَّيْنَا لَهُمْ عَلَى دَنْبٍ» [الشعراء: ۱۴].

۲- مصاحبت، به معنای «مع»، مانند: «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» [البقرة: ۱۷۷] یعنی: «مع حبه»، «وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ» [الرعد: ۶].

۳- ابتدائیت، به معنای «من»، مانند: «إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ» [المطففين: ۲] یعنی: «من الناس»، «لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ» [المؤمنون: ۶.۵] یعنی: «من أزواجهم».

۴- تعلیل همانند «لام»، مانند: «وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ» [البقرة: ۱۸۵] یعنی: «لهدایته إیّاکم».

۵- ظرفیت همانند «فی»، مانند: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا» [القصص: ۱۵] یعنی: «فی حین»، «وَوَاتَّبَعُوا مَا تَتَلَوُا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ» [البقرة: ۱۰۲] یعنی: «فی زمن ملكه».

۶- معنای «باء»، مانند: «حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ» [الأعراف: ۱۰۵] یعنی: «بأن لا أقول».

### \* «فی» ده معنا دارد:

- ۱- مشهورترین معنای «فی»، ظرفیت است، مکانی یا زمانی؛ مانند: «غَلَبَتِ الرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳) فِي بَضْعِ سِنِينَ» [الروم: ۲- ۴] «فی» در «فِي أَدْنَى» ظرف مکان و در «فِي بَضْعِ» ظرف زمان است.
- همچنین ظرف، یا حقیقی است مانند مثال های گذشته و یا مجازی است، مانند: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» [البقرة: ۱۷۹]، «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ» [یوسف: ۷]، «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» [الأعراف: ۶۰].
- ۲- مصاحبت، به معنای «مع»، مانند: «ادْخُلُوا فِي أُمَّةٍ» [الأعراف: ۳۸] یعنی: «مع أُمَّةٍ»، «فِي تِسْعِ آيَاتٍ» [النمل: ۱۲].
- ۳- تعلیل، مانند: «فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ» [یوسف: ۳۲]، «لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ» [النور: ۱۴].
- ۴- استعلاء، مانند: «وَأَصْلَبْنَاكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» [طه: ۷۱] یعنی: «على جُدُوعٍ».
- ۵- معنای «باء»، مانند: «يَذُرُّوكُمْ فِيهِ» [الشورى: ۱۱] یعنی: «بسببه».
- ۶- معنای «إلى»، مانند: «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» [إبراهيم: ۹] یعنی: «إلى أفواههم».
- ۷- معنای «من»، مانند: «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمْ الَّذِي يَصْعَدُونَ فِي الْغُبَاتِ فِي سُبْحٍ مُبِينٍ» [النحل: ۸۹] یعنی: «من كُلِّ أُمَّةٍ»، به دلیل آیه «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمْ الَّذِي يَصْعَدُونَ فِي الْغُبَاتِ فِي سُبْحٍ مُبِينٍ» [النحل: ۸۹]، «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمْ الَّذِي يَصْعَدُونَ فِي الْغُبَاتِ فِي سُبْحٍ مُبِينٍ» [النحل: ۸۹]، «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمْ الَّذِي يَصْعَدُونَ فِي الْغُبَاتِ فِي سُبْحٍ مُبِينٍ» [النحل: ۸۹]، «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمْ الَّذِي يَصْعَدُونَ فِي الْغُبَاتِ فِي سُبْحٍ مُبِينٍ» [النحل: ۸۹].
- ۸- معنای «عن»، مانند: «فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» [الإسراء: ۷۲] یعنی: «عن الْآخِرَةِ».
- ۹- مقایسه، در این معنا زمانی می آید که میان مفضول سابق و فاضل لاحق قرار گیرد، مانند: «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» [التوبة: ۳۸].
- ۱۰- تأکید، در این معنا زائده می باشد، مانند: «وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا» [هود: ۴۱] یعنی: «اركبوها».
- \* «كاف» سه معنا دارد:**
- ۱- مشهورترین معنای «كاف» تشبیه است، مانند: «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمْ الَّذِي يَصْعَدُونَ فِي الْغُبَاتِ فِي سُبْحٍ مُبِينٍ» [الرحمن: ۲۴].
- ۲- تعلیل، مانند: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا... فَأَذْكُرُونِي» [البقرة: ۱۵۱- ۱۵۲]، «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمْ الَّذِي يَصْعَدُونَ فِي الْغُبَاتِ فِي سُبْحٍ مُبِينٍ» [البقرة: ۱۹۸]، «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمْ الَّذِي يَصْعَدُونَ فِي الْغُبَاتِ فِي سُبْحٍ مُبِينٍ» [البقرة: ۱۹۸]، «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمْ الَّذِي يَصْعَدُونَ فِي الْغُبَاتِ فِي سُبْحٍ مُبِينٍ» [البقرة: ۱۹۸].
- الْكَافِرُونَ» [القصص: ۸۲] «كَانَهُ» به معنای «لأنه» است، یعنی به دلیل عدم رستگاری آنان تعجب کن، «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» [الأعراف: ۱۳۸].
- ۳- تأکید، در این معنا زائده می باشد، مانند: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» [الشورى: ۱۱].
- \* «لام» چهارده معنا دارد:**
- ۱- استحقاق: در این معنا، میان اسم معنا و اسم ذات قرار می گیرد، مانند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» [الحمد: ۱]، «لِلَّهِ الْأَمْرُ» [الروم: ۴]، «وَيُلَى لِلْمُطَفِّفِينَ» [المطففين: ۱]، «لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ» [البقرة: ۱۱۴].
- ۲- اختصاص، مانند: «إِنَّ لَهُ أَبًا» [یوسف: ۷۸]، «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ» [النساء: ۱۱].
- ۳- ملك، مانند: «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» [البقرة: ۲۵۵].

- ۴- تعلیل، مانند: «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» [العاديات: ۸]، «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ» [آل عمران: ۸۱]؛ مطابق قرائت حمزه که «لما» را «لِما» خوانده است، «لام» تعلیلیه و «ما» مصدریه است، و مانند: «لِإِيلافِ قُرَيْشٍ» [قریش: ۱]؛ متعلق به: «فَلْيَعْبُدُوا» است و گفته اند متعلق به ما قبلش است: «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ \* لِإِيلافِ قُرَيْشٍ (۱)» [الفیل: ۵، و قریش: ۱]
- ۵- به معنای «إلی»، مانند: «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا» [الزلزلة: ۵]، «كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» [الرعد: ۲]، به دلیل «كُلُّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى».
- ۶- به معنای «علی»، مانند: «وَ يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ» [الإسراء: ۱۰۹]، «دَعَا لِحَبْنِهِ» [یونس: ۱۲]، «وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» [الصافات: ۱۰۳]، «وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» [الإسراء: ۷]، «وَ لَهُمُ الْعَنَةُ» [الرعد: ۲۵]؛ یعنی «علیهم».
- ۷- به معنای «فی»، مانند: «وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» [الأنبياء: ۴۷]، «لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ» [الأعراف: ۱۸۷]، «يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي» [الفجر: ۲۴]؛ یعنی «فی حیاتی».
- ۸- به معنای «عند»، مانند قرائت جحدری از آیه: «بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ» [ق: ۵]، «لَمَّا» را «لِما» قرائت کرده که به معنای «عند» است.
- ۹- به معنای «بعد»، مانند: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ» [الإسراء: ۷۸].
- ۱۰- به معنای «عن»، مانند: «وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقْنَا إِلَيْهِ» [الأحقاف: ۱۱]؛ «لِلَّذِينَ» به معنای «عَنِ الَّذِينَ» است؛ یعنی «درباره»، زیرا کافران سخن خود را خطاب به مؤمنان نگفتند بلکه با یکدیگر درباره مؤمنان سخن می گفتند.
- ۱۱- تبلیغ: «لام» می است که جر می دهد اسم شنونده «قول» یا لفظی را که در معنای قول است، مانند «إذن».
- ۱۲- صیورت: آن را «لام» عاقبت نیز می نامند، مانند: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا» [القصص: ۸]
- ۱۳- تأکید، در این معنا زائده می باشد یا تقویت کننده عامل ضعیف است، و این ضعف عامل یا به دلیل فرعی بودن آن است و یا تأخیرش؛ مانند: «رَدِفَ لَكُمْ» [النمل: ۷۲]، «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ» [النساء: ۲۶]، «وَ أَمَرْنَا لِنُسَلِّمَ» [الأنعام: ۷۱]، (سه فعل یاد شده برای گرفتن مفعول بی واسطه ضعیف هستند، لذا با آمدن «لام» تقویت شده اند). «فَعَالَ لِمَا يُرِيدُ» [هود: ۱۰۷]، «إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ» [یوسف: ۴۳]، «وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» [الأنبياء: ۷۸].
- ۱۴- «لام» تبیین، تبیین کننده فاعل یا مفعول به است، مانند: «فَتَعَسَّأَ لَهُمْ» [محمد: ۸]؛ «هُمْ» مفعول به برای «تَعَسَّأَ»- که مصدر است- می باشد، «هَيَّاتَ هَيَّاتَ لِمَا تُوعَدُونَ» [المؤمنون: ۳۶]؛ «ما» فاعل برای «هَيَّاتَ» است، «هَيَّاتَ لَكَ» [یوسف: ۲۳]؛ «ك» مفعول به برای «هَيَّاتَ» است.
- \* واو و تاء» قسم:**
- واو قسم، مانند: «وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» [الأنعام: ۲۳].
- تاء قسم: اختصاص به تعجب و اسم «الله» تعالی دارد، مانند: «وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ» [الأنبياء: ۵۷].

## \* «مُذُّ و مُنْذُ»

در ماضی برای ابتدای غایت زمانی و به معنای «مِن» می باشند و در مضارع به معنای «فی» می باشند؛ مانند: «ما رأیتَهُ مُذُّ أَوْ مُنْذُ یومنا».

## \* «رُبَّ»

«رُبَّ» در معنای تقلیل یا تکثیر به کار می رود و به هنگام استعمال در صدر جمله واقع می گردد و مجرور آن اسم ظاهر و نکره می باشد؛

مانند: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا یَنْفَعُهُ».

نکته: گاه بر «رُبَّ»، «ما»ی کافه داخل می شود و غالباً آن را از عمل ساقط می کند و در این صورت بر سر اسم معرفه و فعل نیز داخل

می گردد، مانند: «رُبُّمَا یُودُّ الذِّینَ کَفَرُوا لَوْ کَانُوا مُسْلِمِینَ» [الحجر: ۲]؛ «رُبُّمَا»: «رُبَّ» مخفف از «رُبَّ» و «ما» کافه است.

## \* «حتی»

به معنای «إلی» و برای انتهای غایت زمانی یا مکانی به کار می رود، و تفاوت آن با «إلی» در این است که: ۱- فقط بر سر اسم ظاهر

داخل می شود، ۲- بر آخرین جزء از اسمی که قبل از «حتی» آمده، وارد می شود، مانند: «سَلَامٌ هِیَ حَتَّى مَطَّلَعِ الْفَجْرِ» [القدر: ۵].

بعد از «حتی» جاره، فعل مضارع منصوب با تقدیر «أن» می آید و به تأویل مصدر رفته و محلا جار و مجرور می گردند، این «حتی» سه

معنا دارد:

مترادف با «إلی»، مانند: «لَنْ نُبْرَحَ عَلَیْهِ عَاكِفِینَ حَتَّى یَرْجِعَ إِلَینَا مُوسَى» [طه: ۹۱]، یعنی: «إلی رجوعه».

مترادف با «کی» تعلیلیه، مانند: «وَلَا یَزَالُونَ یُقَاتِلُونَکُمْ حَتَّى یُرَدُّوکُمْ» [البقرة: ۲۱۷]، «وَلَا تَنْفِقُوا عَلَی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى یَنْفِضُوا»

[المنافقون: ۷]. احتمال «إلی» و «کی»، مانند: «فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّى تَفِیءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» [الحجرات: ۹].

مترادف با «إلّا»ی استثناء، مانند: «وَمَا یَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى یَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ» [البقرة: ۱۰۲].

\* «خَلَا، عَدَا، حَاشَا»: در مبحث استثناء به آن ها اشاره شد.

## \* «کی»:

معنای تعلیل دارد و یا «ما»ی مصدریه را به همراه صله اش جر می دهد، مانند: «لِکُلِّ زَمَانٍ حُجَّجٌ لِلَّهِ کَیْمًا لَا تَقُولُونَ کَمَا قَالَ الضَّلَّالُ حِینَ

فَارَقَهُمْ نَبِیَّهُمْ رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَینَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آیَاتِکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزِی»، و یا «أن» مصدریه را به همراه صله اش جر می دهد،

مانند: «قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَامًا لِيُخَلِّقَهُ فَفَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي وَ مَطْعَمِي وَ مَشْرَبِي وَ مَلْبَسِي كَضَعْفَاءِ النَّاسِ كِي

يَقْتَدِي الْفَقِيرُ بِفَقْرِي وَ لَا يُطْعِي الْغَنِيَّ غِنَاهُ»

## \* «لولا»:

«لولا» اگر بر ضمیر متصل داخل شود، حرف جر است؛ مانند: «أَنَا فَفَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَ لَوْلَايَا مَا قُوتِلَ النَّاكِثُونَ وَ الْفَاسِقُونَ وَ الْمَارِقُونَ»

نکته ۱: این ضمیر، مبتدا و محلا مرفوع بوده و خبر آن محذوف است. «لولا» حرف شبه زائد است و متعلق به چیزی نمی باشد و در

ضمیر منفصل و اسم ظاهر عمل نمی کند.

نکته ۲: هر گاه اسم ظاهری بر ضمیر متصل عطف گردد، در این حالت مرفوع می باشد و «لولا» جاره نخواهد بود؛ مانند: «لولا و

تحفظه بهذه الأمانة العظمى لما بقى أثره إلى اليوم»

## ۲- حروف قسم:

حروف قسم به دو دسته تقسیم می شوند:

الف) حروف قسم، سه حرف می باشند: «واو، تاء، باء»

\* «واو»: مختص اسم ظاهر است؛ مانند: «وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ» [المدثر: ۳۳]

\* «تاء»: مختص اسم جلاله (الله) و «رب» مضاف به کعبه یا مضاف به «باء» است؛ مانند: «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا

لَخَاطِئِينَ» [یوسف: ۹۱]، «ترب الكعبة»، «تربی»

\* «باء»: بر هر اسمی که بدان قسم خورده می شود، داخل می گردد و از این روی جایز است فعل آن ظاهر گردد؛ مانند: «فَلَا أُقْسِمُ

بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» [الواقعة: ۷۵]، «قَالَ فَيَعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» [ص: ۸۲]

ب) حروف جواب قسم عبارتند از: «ل، إن، قد و حروف نفی «ما، لا، إن»، این حروف در موارد زیر به کار می روند:

۱- هنگامی که جواب قسم، جمله اسمیه و مثبت باشد، واجب است یا با «ل» بیاید؛ مانند: «وَاللَّهِ إِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» و یا با «إن»

بیاید؛ مانند: «قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ» [یوسف: ۹۵]

۲- هنگامی که جواب قسم، جمله فعلیه ماضی و مثبت باشد، واجب است با «قد و ل» بیاید؛ مانند: «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ

كُنَّا لَخَاطِئِينَ» [یوسف: ۹۱]

۳- هنگامی که جواب قسم، جمله فعلیه مضارع و مثبت و مقرون به «ك» باشد، واجب است با «نون» تأکید بیاید؛ مانند: «تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا

كُنتُمْ تَفْتَرُونَ» [النحل: ۵۶]

۴- هنگامی که جواب قسم، منفی باشد؛ خواه اسمیه باشد، خواه فعلیه (ماضی یا مضارع)، یکی از حروف نفی «ما، لا، إن» بر آن ها وارد می

گردد؛ مانند: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» \* ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ» [القلم: ۲-۳]، «وَالضُّحَى \* وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى \* مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا

قَلَى» [الضحى: ۱-۳]، «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ... إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ» [الطارق: ۳و۱]،

نکته: «لا»ی نفی بنابر مشهور به مضارع اختصاص دارد؛ مانند: «وَاللَّهِ لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُؤْمِنًا بَعْدَ الْإِيمَانِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ وَ سَوْءِ خُلُقِهِ» و

مانند: «تَاللَّهِ تَفْتَوًا تَذَكَّرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا» [یوسف: ۸۵]؛ در این آیه «لا» قبل از «تَفْتَوًا» در تقدیر است. البته اگر «لا»ی نفی

تکرار شود بر سر غیر مضارع نیز داخل می شود؛ مانند: «والله لا زيدٌ شاعرٌ ولا عمروٌ»

۵- هنگامی که جواب قسم، فعل طلبی یا حرف متضمن معنای طلب باشد، به آن ها اکتفا می گردد؛ مانند: «بعیشک ارحم یتیمًا»، «وَالْفَجْرِ ... هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ» [الفجر، ۱و۵]. در غیر موارد یاد شده، حرف «إلّا» می آید؛ مانند: «بالله إلّا صدقتنی الخبر»

نکته: هر گاه در ابتدای جمله جواب قسم «لَ» و «إِنْ» شرطیه یا «لَ» و «قَدْ» قرار گیرد، جایز است، قسم حذف گردد؛ مانند: «وَلَيْنُ مَتْمٌ أَوْ

قَتْلْتُمْ لِأَلِي اللَّهِ تُحْشَرُونَ» [آل عمران: ۱۵۸]، «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ» [البقرة: ۶۵]

به «لام» می که همراه ادات شرط مانند «إِنْ» و «مَا» می آید، موطنه یا مؤذنه گفته می شود و گاهی نیز حذف می گردد؛ مانند: «وَأِنْ لَمْ

يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ» [المائدة: ۷۳]، «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ

لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» [آل عمران: ۷۳]، «لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ» [الاعراف: ۱۸].

مثال «لام» موطنه محذوف: «وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» [الأنعام: ۱۲۱].

### ۳- حروف عطف:

حروف عطف «واو، فاء، ثم، حتی، لکن، لا، بل، أم، أو و إمّا» می باشند و به سه قسم تقسیم می شوند:

الف) حروفی که دو طرف عطف (معطوف علیه و معطوف) را در حکم واحدی قرار می دهند، آن ها عبارتند از: «واو، فاء، ثم و حتی»

ب) حروفی که به یکی از دو طرف عطف به صورت مشخص حکم می کنند، آن ها عبارتند از: «لکن، لا و بل»

ج) حروفی که به یکی از دو طرف عطف به صورت مبهم حکم می کنند، آن ها عبارتند از: «أم، أو و إمّا»

الف) «واو، فاء، ثم و حتی»:

- «واو»: فقط برای جمع دو طرف عطف (در یک حکم) به کار می رود: «صَلَّاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ» [البقرة: ۱۵۷]

- «فاء»: مفید سه امر (برای دو طرف عطف) است؛ ترتیب، تعقیب (درپی آمدن) و سببیت: «فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ» [القصص: ۱۵]

نکته: «فاء» عطف در جملات شرطیه، رابط جواب شرط است؛ مانند: «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ» [المائدة: ۱۱۸]

- «ثم»: برای ترتیب همراه با مهلت و فاصله میان دو چیز (فاصله خواه کوتاه باشد خواه بلند) می آید؛ مانند: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ

جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» [الزمر: ۶]

نکته: گاه بر «ثم»، «تاء» تأنیث ساکن یا مفتوح داخل می شود و در این هنگام بر عطف به جملات اختصاص می یابد؛ مانند: «

فَمَضَيْتُ ثُمَّتَ قَلْتُ لَا يَعْنِينِي»

- «حتی»: برای تدریج به کار می رود و معطوف باید: ۱- اسم ظاهر باشد (نه ضمیر)، ۲- مفرد باشد (نه جمله)، ۳- جزئی از معطوف علیه

باشد، ۴- غایت ما قبل خود (در فزونی و کاستی) باشد؛ مانند: «مَاتَ النَّاسُ حَتَّى الْمَلُوكُ»

نکته: هنگامی که پس از «حتی» جمله بیاید، حرف ابتدا یا استیناف خواهد بود؛ مانند: «وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا

فَشَلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ» [آل عمران: ۱۵۲]

ب) «لکن، لا و بل»